



Ketabton.com



اقتصاد و قايه مهمه هفته

از طرف بزرگ کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان

رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان تلگرام تبریکه بمناسبت سی و دومین سالگرد روز تاسیس جمهوری هند عنوانی جلالتمآب سنجیوا ریوی رئیس جمهور آن کشور به دعلی مغایره گردیده است .

بزرگ کامل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان بعد از ظهر ۵ دلو موسفدان و نمایندگان مردم شریف علاقه داری خواهان ولسوالی در واز ولایت بدخشان را در مقر شورای

انقلابی پذیرفته و در فضای نهایت دوستانه و صمیمانه با ایشان صحبت کردند .

سیمینار زراعتی مدیران عمومی زراعت ولایات کشور قبل از ظهر ۸ دلو بابیانیه سلطانعلی کشتمند عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان در قصر صدارت افتتاح شد .

افغانستان د دموکراتیک جمهوریت اطلاعاتو او کلتور دوزارت اودعلومو داگادیمی له خوا دمیا فقیرالله جلال آبادی دمریشی ددوه سوم لمریز کال دتلین دنمانختی دپاره ددلو په نهمه نیته یوعامی سیمینار افتتاح شو .

د دوستی په نامه دمخکېبانو ژمنی اردوگاه ددلو ۸ لهغرمی وروسته داردو گاه د خاصو مراسمو په ترڅ کی د ثانوی تخنیک په ادیتوریم کی پراښتله شوه .

دکتور اناهیتا راتب زاد عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، عضو شورای انقلابی و رئیس سازمان صلح و همبستگی و دو ستنی جمهوری دموکراتیک افغانستان و رئیس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان که برای اشتراک در

کنفرانس شورای جهانی صلح به ملغاسی رفته است روز ۳ دلو خطابه خویش را در آن کنفرانس ایراد کرد که به گرمی ازطرف شرکت کنندگان کنفرانس استقبال گردید .

د افغانستان د خلق دیموکراتیک گوند د مرکزی کمیته غړی انقلابی شورادریسه هیات غړی اودهخبرواتو وزیر محمداسلم وطنجار د دلو ۸ په غمی غونډه کی برخه واخیسته چی دجاریکارو دښار اود هغه ولایت دمریوطاتو زیارایستونکسو

خلکو دپراخی پلار وطنی ملی جیبی دجوړیدو په خاطر دجاریکارو دسینما په تالارکی کړی افغانستان ، عضو شورای انقلابی و رئیس

سازمان صلح و همبستگی و دو ستنی جمهوری دموکراتیک افغانستان و رئیس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان که برای اشتراک در کنفرانس شورای جهانی صلح به ملغاسی رفته است روز ۳ دلو خطابه خویش را در آن کنفرانس ایراد کرد که به گرمی ازطرف شرکت کنندگان کنفرانس استقبال گردید .



سلطانعلی کشتمند عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم ج.د.ا. هنگام ایراد بیانیه در جلسه افتتاحیه سیمینار مدیران عمومی زراعت ولایت کشور .

درین شماره

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان همچنان نیکه روحانیون مبین پرست و اشتراک آنان را در جبهه ملی وسیع پدر وطن بدیده ستایش می نگرد هر شدان و روحانیون سده های گذشته را نیز گرامی میدارد . برگزار ساختن مجلس بزرگداشت میا فقیراله جلال آبادی علیه الرحمه نمونه خوبی از ایمنی و جدجگداری دولت می تواند بود .

از پیام ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلاب و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان

شنبه ۱۱ دلو ۱۳۵۹ ، ۳۱ جنوری ۱۹۸۱

تجلیل و قدردانی از مفاخر گذشته

بیاد مرحوم استاد صفا

...

تجلیل و قدردانی از دوصدمین سال وفات عارف دانشمند کشور میافیر الله جلال آبادی

...

اختراع جدیدی که یک انجنیر افغانی در مورد استفاده از انرژی آفتاب کرده است.

...

ستارگان افسانه ساز

...

د سپورت آولتیزی دندی

...

شرح روی جلد :

سیمه ترانه آواز خوان محبوب رادیو

تلویزیون کشور

...

عکاسی روی جلد از : مسعود شمس

جلال آبادی (از طرف وزارت اطلاعات و کلتور و اکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان به همکار ری یو نسکو بزرگوار گردید که بیشتر از هشتاد محقق و دانشپژوه داخلي و خارجی در بن سیمینار اشتراک نمود و طمس آن جهات مختلف زندگی علمی و عرفانی این عارف و درویش و فاضل روحانی کشور مورد ارزیابی قرار گرفته که بدون شک در معرفی و شناساندن این شخصیت عرفانی کشور بسویه ملی و بین المللی کمک بسزایی شده میتواند .

میا فقیرالله که در حدود سالهای ۱۱۰۰ ق در حصارک جلال آباد بنیا آمد و در افغانستان و هند علوم اسلامی را فرا گرفت بعد از شکارپور سکونت گزید و به تصوف روی آورده طریقه نقشبندیه را پیشه کرد، وی در تمام مسائل تصوف مطالعات وسیعی داشت و در طریق عرفان عملا سیر کرده بود و در علوم تفسیر ، حدیث ، فقه و تصوف مرجع اهل روزگار و از نوابغ علمای دیار بود. میا فقیراله نه فقط یک رهبر روحانی مردم بود بلکه در سیاست و جبهه ندری هم علاقمند بوده به ارباب اقتدار هدایت می داد چنانچه از مکاتیب وی بر می آید او با دیار ابدانی رابطه قایم کرد و حکمای وقت از ارادتمندان وی بودند و در امور دولتی و کشوری ازین عارف و فاضل دوران مشورت ها می گرفتند .

مادر حالیکه تصویر چنین سیمینار های علمی را که به منظور تجلیل و قدردانی از رجال و مفاخر گذشته ما بعمل می آید بدیده قدر می نگریم امید داریم تا در آینده نیز پاسداران فرهنگ و کلتور ما قلم های واقعا سودمند و شمیری را در جهت احیای افتخارات گذشته کشور بخصوص در جهت معرفی و شناساندن شخصیت های علمی و عرفانی گذشته ما بردارند .

زنده نگه داشتن افتخارات فرهنگی کشور ما همچنان به منظور رشد و تکامل هر چه بیشتر آن این رسالت بزرگ و افتخار پس سترگ را داشته اند که مطالعات و تحقیقات علمی را در زمینه کاوش و ارزیابی آثار و اندیشه های دانشمندان و رجال بزرگ تصوف و عرفان کشور تا جایکه برای شان مقدور بوده انجام دهند که خوشبختانه تاکنون یک سلسله مطالعات و تحقیقات ارزشمندی در زمینه معرفی چهره های تابناک گذشته علم و معرفت کشور انجام داده شده است .

از آنجایی که دولت انقلابی ما در جهت احیای ارزش های فرهنگی ما و رشد و تکامل آن علاقه فراوان دارد قدردانی و تجلیل از مفاخر علمی و روحانی گذشته کشور بر مبنای اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان یکی از سیاست فرهنگی دولت انقلابی ما بشمار میرود چنانچه ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان طی پیام شان به سیمینار دوصدمین سال وفات میافیرالله جلال آبادی علیه الرحمه اظهار داشتند :

«قدردانی از شخصیت های علمی و روحانی تاریخ ما بر مبنای اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان یکی از مظاهر سیاست فرهنگی دولت انقلابی ما بشمار میرود. ستایش و بزرگداشت مفاخر فرهنگی تاریخی و احترام به پایه های معنوی جامعه و شناسایی سرچشمه های راستین پاکدامنی آزاد اندیشی و دیگر خصلت های نیکو و ویژگیهای اخلاقی مردم این سر زمین است .»

به تاسی از همین سیاست فرهنگی دولت مترقی ما بود که اخیرا به سلسله معرفی و شناساندن الفاضل و دانشمندان گذشته کشور سیمینار دوصدمین سال وفات عارف گزیده و فاضل در ویش کشور (میافیرالله

تاریخ باستانی کشور عزیز ما مشحون از مفاخر بزرگ و دانشمندان پر آوازه و رجال و شخصیت های پر گزیده ای است که هر کدام مصدر چنان کار ها و خدمات گرانقدر علمی ، ادبی ، اخلاقی و اجتماعی و عرفانی شده اند که در تاریخ کشور ما مقامی بس ارجمند و جایگاه بس عالی و رفیع داشته و همچون ستاره های درخشان در آسمان فرهنگ و معرفت کشور ما تلالو و درخشندگی جاودانه دارند این چهره های تابناک نه تنها مایه افتخار مردم ماست بلکه اندیشه های عالی و انسانی آنها در فراسوی مرز هادر کشور های مختلف جهان نفوذ نموده و ملل و جوامع بشری از چشمه سار دانش و معرفت شان فیض برده و به وجود آنها مباحثات می نمایند .

باید متذکر شد که در تاریخ فرهنگ پر مایه و شگوفان ما رجال ، مفاخر زنده و برگزیده عرفانی نظیر علامه ابو ریحان البیرونی ، ابن سینای بلخی ، سید جمال الدین افغانی ، ناصر خسرو و صد ها چهره درخشان تصوف و عرفان ، حکمت و فلسفه ، طبابت و نجوم و غیره علوم متداول وقت بر جستگی خاصی دارد که هر کدام بنوبه خود خدمات بس بزرگ و کار نامه های بس سترگی را نه تنها در کشور و زادگاه شان انجام داده اند بلکه رهنمود ها و اندیشه های علمی و انسانی و اخلاقی آنها در بین کتله های وسیع بشری در نقاط مختلف گیتی نفوذ و راه خود را باز نموده و مورد پذیرش ، استفاده و احترام آنها قرار گرفته است .

البته مطالعه و کاوش و تحقیق در اطراف شخصیت و آثار و افکار این مفاخر جهان معرفت و بکار برد ارزش های عالی رهنمود سازیشان کاری است که هر ملت آگاه و هر جامعه بال فرهنگ به انجام آن دست می یازد . پاسداران فرهنگ و کلتور ما به خاطر

تجارت

وطن ما گهواره و گور مشترک ماست

قبلتاریخ ۲۵ نور سال جاری حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلامیه انتشار داده و طی آن در پهلوی آنکه وضع گیری خویش را مبنی بر مذاکرات بدون قید و شرط با همسایگان خویش برای حل موضوعات ذات البینی با صراحت و صداقت بیان داشته بود موضوع بر گشت و عفو آن عده از هموطنان ما را که از ظلم و ستم حقیقت الله امین و امینی های مستبد ترک خانه و دیار کرده اند نیز ذکر شده بود اینک یکبار دیگر حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان با نشر اعلامیه بتاریخ ۲۷ جدی ۱۳۵۹ لازم داشت موضوع خود را در مورد به اصطلاح قضیه مهاجرین به صورت مشروح بیان نماید.

باید متذکر شد که پس از پیروزی مرحله نوین و تکاملی انقلاب نور تحولیات مثبت و دموکراتیک در کشور ما بمیان آمده است که خیلی و سریع از طرف توده های مردم مورد استقبال و پشتیبانی قرار گرفته است، این تحولات نمایانگر استحکام روز به روز دولت مردمی و استقرار نظم و دسپلین و عادی شدن اوضاع کشور می باشد. واقعیه مهم و درخور توجه دیگر تدویر کنفرانس نیروهای ملی و وطن پرست که تدارک کنگره وسیع ملی پدر و وطن و تشکیل جبهه ملی و سریع پدر و وطن را ایجاد خواهد کرد، می باشد پیوسته به تشکیل این کنفرانس همه مردمان افغانستان همه ملیت ها، اقوام و قبایل و کلیه و طین پرستان با تشکیل اجتماعات و ایراد بیانات از آن نه تنها استقبال بعمل آوردند بلکه پشتیبانی و تأیید همه جانبه خویش را نیز از تشکیل جبهه وسیع ملی پدر و وطن ابراز داشتند هکذا طرفداری و ابراز مساعی

مشترک از طرف مردم با سیاست حزب دموکراتیک خلق افغانستان و جمهوری دموکراتیک افغانستان نیز در روشنی ملاقات های ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان با نمایندگان مردم ولایات بکتیا، جوزجان، نیمروز، غور، پامیان، فراه و غیره مناطق کشور، بخوبی مشهود است.

در یرتوان اقدامات و اجراات وطن پرستانه و شریفانه دولت مردمی ما مردم افغانستان آینده تائید و بهر وزی را می بینند. عودت دسته جمعی هزاران نفر از هموطنان فریب خورده و هم آنانیکه از ظلم و فساد و قساوت امین فرار کرده بودند بهترین مظهر این اطمینان مردم ما می باشد طوری که همه هموطنان ما از طریق رادیو و تلوویزیون و مطبوعات مطلع اند تنها درین اواخر هزاران هموطن ما اعم از کارگران، دهقانان، اهل کسبه و غیره بوطن بازگشت نموده اند و به حیات خود با اطمینان و آرامش دوباره آغاز نموده اند.

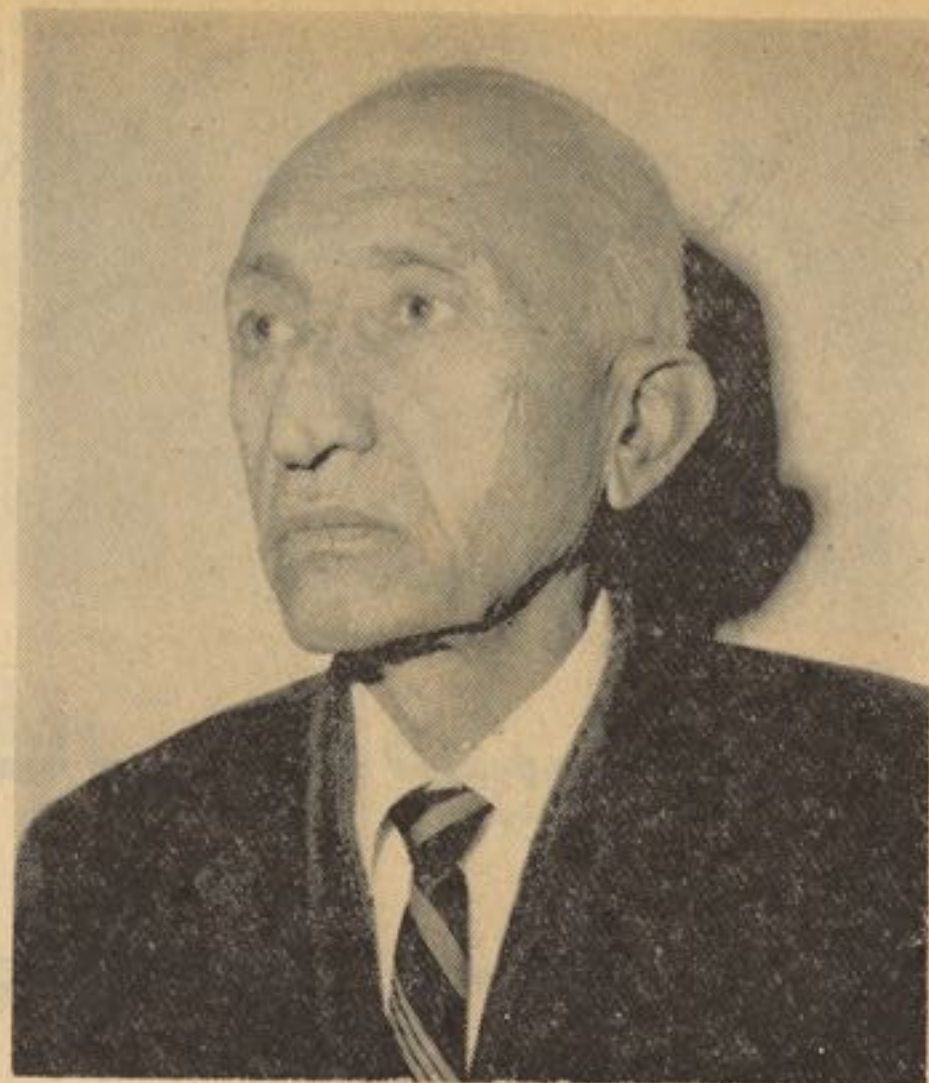
با وجود این هم نسبت تبلیغات و دیپاسیس گوناگون دشمنان افغانستان و مردم افغانستان و هکذا نسبت ممانعت و جلوگیری حکمرانان نظامی پاکستان، یک تعدادی از هموطنان ما هنوز هم از آغوش مادر و وطن دو مانده و بوطن باز نگشته اند، حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان بحکم ما عیت مردمی خود آرزو مند بازگشت تعداد باقی مانده مردم شریف ما می باشد.

زیرا در اعلامیه اخیر حکومت (مورخ ۲۷ جدی ۱۳۵۹) یکبار دیگر به همه هموطنانیکه از تعدی

و ظلم امین جاسوس و باند جانی وی و هکذا آن عده از هموطنان ماکه نسبت تبلیغات سوء دشمنان ما ترک وطن و خانوادۀ نمود و به بخارج رفته اند، ابلاغ شده است که بوطن خویش بازگردند و با خاطر آرام به حیات صلح آمیز و پر افتخار خویش در تحت بیرق پر افتخار وطن خود، به آبا و اجداد و شکوفائی کشور مشغول شوند. فیصله حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان مبنی بر عفو عمومی آنها نیکه دست ها یشان بخون هموطنان شان آلوده نشده باشد، بشکل دوامدار نافذ است. حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان هم چنان تضمین می نماید که مطابق احکام اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان برای بازگشت کنندگان امنیت جانی عام و تام و آزادی انتخاب شغل و محل سکونت و تساوی حقوق درحل و فصل دعای حقوقی و ارضی و غیره را مهیا سازد هم چنان حکومت بصراحت اعلام داشته است که همه شرایط را جهت اشتراک هموطنان ماکه بوطن برمی گردند مهیا سازد تا آنها بتوانند بشکلی مشر و موثر در کار شکوفائی ساختن و وطن، دفاع از وطن و معمور ساختن و وطن با دیگر هموطنان خویش یکجا در عمل به فعالیت بپردازند. هم چنان نظر به حکم اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان نه تنها استفاده مجانی از چراگاه ها را بشکل عادلانه برای کوچی ها، قبایل و مالداران مهیا می سازد بلکه هم چنان حق حرکت آزادشان را برادر هر نقطه کشور که خواسته باشند، تا کید می نماید. هکذا حکومت مردمی ما ممانعت های ظالمانه ای را که از طرف حکومت پاکستان در راه رفت و آمد کوچی ها از افغانستان به خارج و برعکس آن، ایجاد

شده است نکو هش و تقبیح می نماید. ولی همان طوری که مردم افغانستان دیدند محافل امیر- یا لیستی و ارتجاعی جبهه نسی از پیروزی انقلاب نور که زنجیر های ظلم و بردگی را از دست و پای مردم ما دور ساخت، بو حشمت افتادند و بنای توطئه و دسیسه را گذاشتند، باز گشت هموطنان ما نیز نه تنها سبب ناخشنودی این دشمنان شده بلکه درین راه عملاً سنگ اندازی و تبلیغات سوء می نمایند و با تهدید و ارباب می خواهند جلوائین پروسه (بازگشت جمعی هموطنان ما بکشور) را بگیرند مثال زندۀ این توطئه ها و دیپاسیس و ادارۀ ساختن جبری یکعده از هموطنان ما به ایجاد توطئه و دسیسه علیه انقلاب و آرامی مردم ما می باشد که از طرف محافل ارتجاعی و امیر- یا لیستی عملی می شود. ولی همه نطوری که تا حال ارتجاع و امیر یا لیزم نتوانسته پروسه عظیم انقلاب مردم افغانستان را متوقف سازند، در آینده نیز شرمند و نا کام خواهند بود. همه جبهه نیان آگاه اند که در حال حاضر در خاک پاکستان دهها مرکز تر بیۀ تروریستان موجود است که از طرف امر- بیون پاکستانی، چینی، امریکائی و مصری تر بیه و بخاک افغانستان برای خرابکاری صادر می شوند.

حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان در حالیکه با حسن نیت صلح خواها نه یکبار دیگر آمادگی خود را برای مذاکره و مفاهمه با کشور های همسایه بر پایه اعلامیه ۲۵ نور ۱۳۵۹ اعلام می دارد، اطمینان دارد که برقراری روابط حسن هم جوار بین کشور های منطقه جوی گوی منافع این کشور ها و منافع صلح در منطقه و جهان مهیا شد. زندۀ باد مردم شرافتمند و صلح جوی تمام جهان. زندۀ باد وطن سربلند و آزادما افغانستان انقلابی.



استاد محمد ابراهيم صفا

رووف راصع

به مناسبت مرگ استاد محمد ابراهيم صفا

طالب آوازه، گمنام خمشيها مباد!

فرهنگ افغانستان در درازای سده ها و هزاره های فراوانی که بر آن گذشته است همیشه فرهنگی بوده که با همه باروری و غنای خود دورخ و دو بعد داشته و دو چهره متفاوت و کاملاً متمایز از هم .

از یکسو در این فرهنگ دیرپا نهادهای زنده بی می بیند از تسلط سالار منشی حاکم بر جامعه و کشیده شدن هنر و ادب به منجلاب فساد آلود مدیحه سرایی های پرتز و سر چاپلو سانه برای درباریان از مردم و فرهنگ بیگانه و غرق در بی خبری و خودخواهی و خودگامه

می و از سوی دیگر با فرهنگی رو برو می شود مبارز و تسلیم ناپذیر و عاصی در برابر همه شیوه های ظالمانه استثمارگرانه و بهره کشی های دور از انصاف و انصاف گری از آنچه که در مجموع خود جمعی را گرفت و جمعی دیگر را گوسپند بار می آورد.

ها و بیعدالتی ها و آنچه که در زندگی اجتماعی توده ها مطرح است مسؤول احساس می کنند . آنها هرگز هنر را و فرهنگ را در انحصار بالانشینان قرار نمی دهند ، هرگز دست رد بر سینه مردم نمی گذارند و هرگز بخود اجازه نمی دهند که زیر تاثیر زور و زور مداحی کنند . این گروه از فرهنگیان در هر دوره و در هر برش و مقطعی از زمان که قرار گرفته اند با حکومت های جبار حاکم انستی ناپذیر بوده اند و در مبارزه ، و در این پیکار حسی علیه باطل چه بار ها که در سلول های تنگ و تاریک زندان های دژخیمان جای گرفته اند و چه بار های دیگر که مجازات شده اند ، زیر شکنجه های غیر انسانی قرار گرفته اند ، تبعید شده اند و آواره از شهری به شهری دیگر در حال قرار بوده اند ، اما در همه این شرایط قلم را جز در خدمت منافع انسان جمع و توده های میلیونی ، جز در خدمت فرهنگ و راسخین و با رسالت و جز در خدمت رنجبران و زحمت کشان استثمار شده بکار نبرده اند و همین بخش از فرهنگ هاست که ماندنی است و افتخار آمیز و بالنده که باید بیشتر به شناخت آید و بیشتر به آن ارج گذاشته شود .

در نیم قرن اخیر که از یکسو امپریالیسم با تمام نیرو و قوای خود میکوشید در کار دوشیدن ملت ها و مکتب سرمایه های دست نخورده کشور های عقب نگه داشته شده آسیا و آفریقا و امریکای لاتین موفق تر باشد و از سوی دیگر تمام امکانات دست نشاندگان آن به کار افتاده بود تا از باروری شعور سیاسی و اجتماعی توده های وسیع میلیونی در این قاره ها جلوگیری کند در سرزمین ما هم که تازه از بند استعمار سیاسی رسته و در قید انواع استعمار دیگر

شمار میرفت و برادرش محمد انور پسمل از و از همه عمده تر استعمار فکری و اقتصادی ادیبان شناخته شده کشور به حساب می آمد ، افتاده بود به همان پیمانه که استعمار انسان زمینه فراگیری تحصیل و علوم و مروج زمان از خرد بقیه در صفحه ۵۹



استاد در میان دوستان



گوشه یی از سیمینار علمی دوصدمین سال وفات میا فقیر الله جلال آبادی که به اشتراک دانشمندان داخلی و خارجی برگزار گردید.

دو صدمین سال وفات میا فقیر الله جلال آبادی تحلیل شد

به عنوان مثال در این مورد خاص یاد آوری میکنم در زمانی که احمد شاه بابا وارد منطقه شکار بود گردید (گنومل) که یکی از سیاستمداران هند بود تعایفی را به احمد شاه بابا پیشکش کرد و در میان این تعایف خریطه خاکی را هم جای داد که بابا محتوی آنرا از (گنومل) پرسید و وی جواب داد که این تحفه بیش از همه تعایف ارزش دارد چون از خاک مزارات هند جمع آوری شده است که این عقیدت مردم آن زمان را به صوفیزم میرساند در مورد میا -

فقیر الله و گرایش وی به صوفیزم باید بگویم با آنکه وی در مکتوبات خود پیرامون (یوگ) و (یستی) که از مبادی صوفیزم هندویی میباشد توضیحاتی داده است اما خودش از فرقه نقشبندی هاست و همین موضوع این فرضیه را رد میکند دیگر سوال این است که :

ساز نظر شما که در صوفیزم اسلامی و هندوی مطابقتی دارید و بیش کسوتان تصوف اسلام و هند را به خوبی می شناسید میا فقیر الله در تصوف آیا دنبال انظرات تصوفی پیشینیان از خود بود و یا خود واضع نظراتی تازه و برگرم در زمینه تصوف میباشد ؟

جواب این است :
میا فقیر الله از سلسله نقشبندی هاست و این سلسله به خانواده پیامبر اسلام و خاستا حضرت علی و بی بی فاطمه عقیدتی خاص داشته .

میا فقیر الله در آثار خود به صلوات فرستادن به بی بی فاطمه و دوازده امام اشاره میکند که پیش از وی معمول نبوده است .

هم چنین میا فقیر الله خلاف همه صوفی ها که از سیاست خود را به دور میداشتند

جلال آبادی به میان نیامده و به همین دلیل هم من از وی بیش از اندک شناختی نداشتیم . بادعوتی که از من برای اشتراک در سیمینار یاد بود این عارف به عمل آمد خیلی خوشحالم که تحقیقی در زمینه انجام دهم اما فرصت برای این کار اندک بود که امیدوارم در بازگشت به وطن با استفاده از کار های علمی ای که به وسیله دانشمندان افغانی در این مورد ارائه شده است کار پر ثمری را که به آغاز گرفته ام تکمیل کنم و در معرفی میا فقیر الله به دانش پژوهان هند نقش داشته باشم .

به استاد رضوی میگویم :
- باتوجه به اینکه بودیزم هند با صوفیزم اسلامی از برخی دیگر دیدگاه ها بهم آمیخته می هاید دارد و با نظر داشت اینکه میا فقیر الله به زبانهای انگلیسی وارد و هم سوی زبان عربی و زبانهای مادری و وطنی خود آشنایی کاملی داشته و زمینه مطالعه و تحقیق پیرامون مسائل مربوط به تصوف و عرفان هندو یزم به وی کاملاً مهیا بوده است شهادت آثار وی و به ویژه صورت کلی در تصوف دوره وی آیا نماد هایی از بودیزم و تمایل به این فلسفه و صوفی گرایی هندویی را به شناخت گرفته اید و یا خیر ؟ در پاسخ میگوید :

- به تصادف که در مورد سوال شما من در مقاله ام هم یاد کرده ام و آنرا قرائت میکنم . در زمان مورد بحث ما یعنی سده هجده میلادی بیشتر جاهای ولایتی هند بر همین بودند ولی صدراعظم هایشان از میان مسلمانان انتخاب میشدند بودیزم در این سده اصل فلسفی مورد قبول همگان بود و صوفی ها هم گرایش و عقیدت فراوان به وی ابراز میکردند .

برنامه مجلس بزرگداشت دو صدمین سال وفات میا فقیر الله جلال آبادی از ۱۳ تا ۱۴ دلو در ده جلسه با شرکت جمعی از محققان و دانشمندان افغان و تنی چند از مهمانان کشور های شوروی، چکوسلوواکیا، هند و عراق در هتل انترکانتیننتال کابل دایر گردید .

در این سیمینار که با تلاوت قرآن عظیم الشان بخش سرود ملی و قرائت پیام بزرگ کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان گشایش یافت .

هم چنین در جلسات آن یعقوب هاشمی ، دکتور زیار ، حسین فرمند ، سالم علمی ، ابراهیم عطایی ، صدیق روهی ، انور نیر ، دکتور افضل ، میر احمد گریز ، عبدالکریم محب ، عبدالباری جبهانی ، وکیل یوپلزای ، عبدالحی حبیبی ، روان فرعادی ، دکتور جاوید ، دکتور شفق یونس ، دوست محمد شنواری ، ژواک ، دکتور لودین ، دکتور پولاد ، پوهاند الهام ، دکتور انیر ، نیلاب رحیمی ، عبدالله خدمتگار و تعدادی از مهمانان خارجی سخنرانی کردند وزارت اطلاعات و کلتور ، مجله ژوندون ، وزارت تعلیم و تربیه پوهنتون کابل و اکادمی علوم نیز به همین مناسبت کتب و رساله هایی را در باره زندگی میا فقیر الله جلال آبادی به طبع رسانده بودند که در جریان کار سیمینار به شرکت کنندگان توزیع گردیدند ویر سیمینار بزرگداشت دانشمند و متصوف بزرگ میا فقیر الله جلال آبادی را به وزارت اطلاعات و کلتور و اکادمی علوم افغانستان تبریک میگوئیم و در این گزارش گونه شما را به مطالعه نظر چند شرکت کننده خارجی پیرامون کار سیمینار فرا میخوانیم .

سید محمد حسن رضوی رئیس کتابخانه (مولانا آزاد) در پوهنتون اسلامی (علی گر) و هم چنین رئیس شعبه علم کتابداری در همین پوهنتون که از کشور هند به مناسبت اشتراک در دوصدمین سال وفات متصوف بزرگ میا فقیر الله به کابل دعوت شده است زبان دری را روان و

سلیس صحبت میکند و با آگاهی که در زمینه عرفان و تصوف شرق و صوفیزم دارد میتواند نظر های جالبی پیرامون نتایج سیمیناری که به آن دعوت شده است داشته باشد و با آنکه فرصتی اندک دارد و گفت و شنود با وی در فاصله میان دو بخش یکی از جلسات سیمینار صورت میگردد وقتی میدانم که برای هفتگی نامه ژوندون سخنانش را میگیرم صمیمانه دعوتم را برای صحبت می پذیرد و یاد آوری میکند که وی با این مجله آشنایی کامل دارد و شماره هایش را همیشه از نظر میگذراند .

رضوی در پاسخ به نخستین پرسش در این مورد که وی پیش از شرکت در سیمینار میا فقیر الله چه شناختی از این صوفی وارسته و دانشمند داشته است ، میگوید :

من باتوجه به رشته اختصاصی علمی ام در پوهنتون و علاقه شخصی ای که به مطالعه و تحقیق متن های قدیم و نسخ خطی داشتم آثار صوفیانه و عرفانی را نیز در خلال کار های دیگر علمی از نظر میگذراندم ، مگر با تاسف در کتبی که پیرامون تصوف اسلامی در هند به چاپ رسیده است نامی از میا فقیر الله

افغان وچکوسلواکی برنامه‌های تحقیقی مشترکی
 رابه همکاری هم پیش ببرند .
 سومین مهمان خارجی که باوی به صحبت
 می‌نشینم خانمی است خوش صحبت و خونگرم
 از کشور شورا ها .
 وی که (گراس مووا النسیبیا) نام دارد دکتور
 در اجتماعیات است و همکار قدیمی و سابقه‌دار
 در اکادمی انستیتوت شرقشناسی اتحاد شوروی
 از این خانم پیش از اینکه پرسشی در زمینه
 شناخت وی از آثار میافیر الله جلال‌آبادی به
 عمل آید شروع به صحبت میکند و در همین مورد
 میگوید :

«من وقتی به چکوسلواکی مراجعت کنم
 وظیفه علمی خود میدانم شخصیت چند بعدی
 میافیر الله رابه هموطنانم بشناسانم و یقینا
 دراین زمینه مقالاتی به زبان چکی خواهم
 نگاشت و مطالعاتی جدی تر به انجام خواهم
 آورد .
 چون فرصت گفت و شنود به پایان آمده
 است سخن را دوام میدهم و پروفیسور یان
 ماریک خواهش میکند در ختم گفته هایش این
 نکته را هم یاد آوری کنم که وی آرزو مندروزی
 است که همکاری های علمی و فرهنگی میان کابل
 و پراگ بیش از این انکشاف یابد و دانشمندان
 هایش را در مورد این شخصیت کسب کنم و وقتی
 از او پرسیده میشود که دراین صورت آیا
 قصد تحقیق در مورد شخصیت میافیر الله
 را دارد که به کسب معلومات در باره وی علاقه
 گرفته است ؟

بقیه در صفحه ۵۰

میگوید :

« صوفیزم در پی معنویت است و در مجموع
 مردم رابه بر اعتنایی در برابر جلوه های مادی
 زندگی توصیه میکند . از نظر متصوفان اگر
 معنویت رواج کامل یابد جایی برای ظلم
 باقی نمیماند و همه می توانند در یک
 نظام عادلانه و برابر با هم زندگی کنند
 و از شادی های زندگی لذت ببرند .
 - بعد از بازگشت به کشور خود تان آیا به
 تحقیق و مطالعه در باره میافیر الله جلال‌آبادی
 دوام میدید و یابه دانسته های خود در این
 زمینه بسنده می‌کنید ؟

« من وقتی به چکوسلواکی مراجعت کنم
 وظیفه علمی خود میدانم شخصیت چند بعدی
 میافیر الله رابه هموطنانم بشناسانم و یقینا
 دراین زمینه مقالاتی به زبان چکی خواهم
 نگاشت و مطالعاتی جدی تر به انجام خواهم
 آورد .
 چون فرصت گفت و شنود به پایان آمده
 است سخن را دوام میدهم و پروفیسور یان
 ماریک خواهش میکند در ختم گفته هایش این
 نکته را هم یاد آوری کنم که وی آرزو مندروزی
 است که همکاری های علمی و فرهنگی میان کابل
 و پراگ بیش از این انکشاف یابد و دانشمندان



گوشه یی از سیمینار علمی دو صدمین سالگرد وفات میافیر الله .

باسیاستمداران دوران خود ارتباطاتی داشت
 به عنوان مثال وی دیدار هایی با سر فراز
 خان والی شکار پور داشت و چون این والی
 فابریکه یی را که انگلیس هابرای استثمار بیشتر
 قوای انسانی در شکار پور گشایش داده بودند
 مسدود ساخت گفته میشود که وی در این
 کار متاثر از نظرات میافیر الله بوده است .
 باتوجه به این نکات در میابیم که میافیر الله
 انزوای صوفیانه را رد میکند و میخواهد به
 آن شکل اجتماعی و سیاسی بدهد .

در آخرین پرسش از حسن رضوی خواسته
 میشود که فشرده نظرش را در باره مفیدیت
 سیمیناری که در آن شرکت داشته است
 بگوید و جواب این است که :
 « آنچه من از این سیمینار دریافتم که آثار
 میافیر الله جلال‌آبادی پیش از آن با ارزش
 و مهم است که تاکنون فکر میشد و به همین
 دلیل در باره کار های تصوفی وی باید مطالعاتی
 گسترده تر صورت گیرد و بیشتر تحقیق گردد
 که این وظیفه دانشمندان کشور شماست .
 و دیگر اینکه روش محققان افغانی در کار
 تحقق از نظر من بسیار جالب توجه است
 و نتایج این شیوه کمتر از محققان درجه اول
 نمیشد .

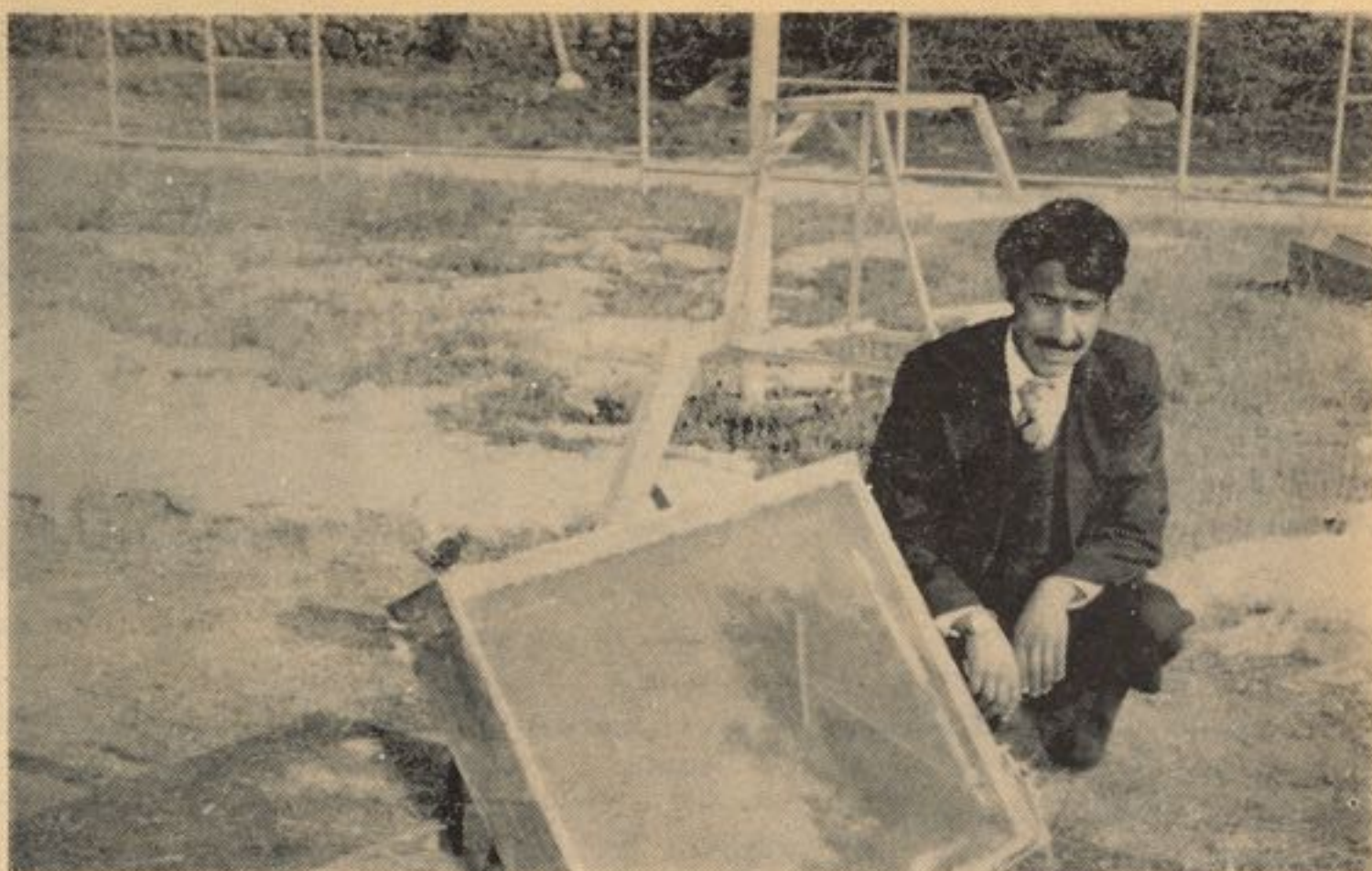
از سید حسن رضوی مهمان کشور هند تشکر
 میکنم و به سراغ پروفیسور (یان ماریک) میروم
 که از کشور چکوسلواکیا رنج سفر را به خود
 هموار کرده و برای شرکت در سیمینار دو صدمین
 سال وفات میافیر الله به کشور ما آمده است
 وی که به سمت عضو شرقشناسی در اکادمی
 علوم چکوسلواکیا کار میکند و معاونت ریاست
 بخش آسیای جنوبی را نیز در همین اکادمی
 عهده دار است در باره اینکه در چه زمینه هایی
 پیرامون میافیر الله جلال‌آبادی و آثار وی مطالعه
 دارد میگوید : - متأسفانه . وقتی به کابل
 دعوت شدم تمام متن های موجود زبان های
 دری و پشتو در اکادمی چکوسلواکیا را از نظر
 گذراندم اما در باره وی مطلبی نیافتم
 میگویم :

« به صورت کلی در باره تصوف و صوفیزم



چند تن از دانشمندان داخلی و خارجی که در سیمینار دو صدمین سال وفات میافیر الله اشتراک ورزیده بودند .

* این دستگاه چه مقدار مصرف دارد ؟
 ** بیش از سه صد افغانی خرج نمی برد دارد که آن هم برای تهیه دستگاه است .
 * چرا دستگاه و کار خویش را انکشاف نمی دهید ؟
 * اگر دست مایه و پول می داشتم همین کار را میکردم .
 * خوب بیا بیم به اصل مطلب که فعلا کار اساسی و اصلی تانرا میسازد . حال تو ضیح بد هید که این دستگاه گرم کنند آفتابی آب چگونگی کار میکند و چگونه از نور آفتاب بهره می برد .
 ** نخست لازم می بینم که پیرامون ساختمان این وسیله کمی حرف بزنیم . ساختمان این دستگاه بسیار ساده است و هر کس می تواند بدون داشتن مهارت خاص آنرا برای خودش بسازد .
 این دستگاه صندوق مسطیل مانندی است که از پنج سوبا



محمد کریم در بهلولی آب گرم کن آفتابی اش

آستین بالا زنید

و «آب گرم کن آفتابی» بسازید

میتوانید با این وسیله ، آب گرم تهیه کنید ، ظروف و لباس ها را بشوید
 * خورشید منبع بزرگ انرژی است ، نه برای دریافت انرژی آن پول ضرورت است و نه محترکین میتوانند آن نور طلایی را به احتکار گشائند .



قطراتی به قسمت داخلی آینه می چسبند و بعدا قطرات به يك نقطه جمع میشود و آنکه به طرف می ریزد و همین قطر های ریخته شده به طرف ، از پاکترین و بهترین آب مقطر است که اگر بخواهیم برای استیشتن های هوا شناسی و دیگر موارد ضرورت از آن استفاده خواهد شد .
 * فکر نمی کنید که آب مقطر حاصله به مقدار بسیار نا چیز خواهد بود ؟
 ** چرا ، همینگونه است . فعلا این دستگاه کوچک به مقدار يك گیلان ، آب مقطر تهیه میدارد که ضرورت استیشتن های هوا شناسی را بر فو ع میدارد ، اما با تهیه دستگاه بزرگتر میتوانیم آب مقطر بیشتر استحصال کنیم .
 چوب احاطه گردیده و یکطرف آنرا دو پارچه شیشه معمولی پوشانیده است . در بین این مستطیل ظرفی ساخته شده از آهن چادر به مساحت چهل و پنج دیسی متر مربع و ضخامت دو سانتی متر نهاده شده است . به يك گوشه این ظرف قیفی نصب گردیده و به کنار دیگر آن يك شیر دهن آب ساخته شده است که برای آب انداختن و آب گرفتن کمک می کند . زمانیکه این ظرف ده لیتر آب (به درجه مثبت دوازده درجه) را بخود جا میدهد در ظرف چهل و پنج دقیقه در اثر تابش نور آفتاب به چهل و پنج درجه سانتی گراد میرسد . اگر مدت دو نیم ساعت انتظار رود ، می توانیم از آب جوش آن جای تهیه

با او آشاشوید

محمد کریم مامور فنی تخیلیک هوا شناسی و متبرک و ایجاد گرم وسیله آب گرم کن آفتابی ، زندگی پر فراز و نشیبی را پشت سر گذاشته اند . است . هنوز ده سالش نبود که به وزارت مخابرات در ازای یکصد و پنجاه افغانی پیاده مقرر شد . و سالی نرفت که وزارت مخابرات را به حروف چینی نزد خلیفه کاظم علی در مطبعه دولتی ترک گفت . چندی نگذشت که دست و چشمش به چیدن حروف آشنا می پیدا کرد و عزیز ترین دستیار استاد گردید ... آنجا نیز آرام نگرفت ، با خرده سودی که داشت به میز امتحان مدرسه نشست و به صنف چهارم پذیرفته شد . با هوش و ذکاوتی که بهره برده بود ، دوازده سال در سی مکتب را به دهسال ختم نمود و زبان انگلیسی را با مهارت خاصی فرا گرفت و از کتابها و منابع علوم در زمینه کار خویش ، استفاده فراوان برد ...

محمد کریم تخیلیک هوا شناسی در گفتگوی صمیمانه به پاسخ سوالی گفت : به تجارب مختلفی دست یازیدم . سکیمج و کار ابتدایی یک مرکز گرمی را به سر رساندم که نتیجه پیش بینی شده مرا در یانتم ، اما نیمه تمام رهاش نمودم . و همینگونه دستگاه آب مقطر را ساختم که بهترین نوع آب مقطر را استخراج میکند ساختمان این دستگاه خرد تو لید کننده آب مقطر به گونه ای است که چهار جهت يك صندوق مستطیل مانند را چوب پوشانیده و در سطح آن دو تخته آینه به موازات هم ، بيك زوایه مخصوص تعبیه شده که در پایین آن ظرفی برای آب قرار دارد چون ساحه ظرف محدود و محصور است ، بنا وقتیکه تابش آفتاب از آینه میگذرد به ظرف میخورد

آنهم هر فو ع میگردد .
 • آیا در این زمینه از کسی تشویقی
 هم دیده اید ؟

• راستش تا هنوز نه . و تنها
 دوستان صمیمی و یکرنگم به
 تشویقم پرداختند و دیگران به
 ریشخند م گرفتند .

• درکار های علمی ، بخصوص
 کار شما حادثات جالبی رخ میدهد
 که شنیدنش دلچسپ خواهد بود .

آیا برای شما چنین ...

• چرا ، ز ما نیکه دستگاه هرگز
 گرمی را ساختم در بین آن بیپ های
 از مس که از میان آن آب عبور
 میکرد جا بجا گردیده بود آن بیپ ها
 به تانکی ذخیره آب وصل میگردد
 و موقعیکه آب داخل اخذه انرژي
 خورشید ، گرم میشد به تانکی
 ذخیره میرفت و عوض آن آب سرد
 به تانکی سر از یر میگردد . در
 همین اثنا بیپ آب سرد که بداخل
 اخذه میرفت و وصل نبود و آب
 سرد بیرون نمی داد و رفیقی
 به شوخی قالمقال را به راه
 انداخت که آب جوش آمده ، آب
 جوش آمده .

عرق شرم برپیشانی ام میخورد
 که اتفاقاً متوجه شدم که جریان
 آب سرد به داخل اخذه وصل نیست
 آنرا پیوند زدم و ربع از ساعت
 گذشت و باز رفیقی بر سبیل
 شوخی و تمسخر دست خود را به
 تانکی ذخیره زد و با فغان و ناله
 اینبار مواجه شد ... زیرا بهراستی
 دستش را آب جوش نوازش داده
 بود .

• امید وارم موفقیت های پر-
 درخشانی نصیب تان شود .
 • تشکر .

برد ؟

• گمان نمیکنم . چیزی نیست که
 در ید و توانایی منحصر بفرد من
 باشد و دیگران را دسترس نباشد
 قبلاً گفتم برای تهیه این دستگاه
 مهارت خاص فلان انجنیر و فلان
 نجار بکار نیست . هرکس می
 تواند به سهم خود دستگاه آب جوش
 کن آفتابی بسازد و استفاده ببرد
 . بی آنکه سودی ببرم و گذشته
 از همه هدف من از اینکار خدمت
 عاجزان به هموطنان عزیز است
 که چند صباحی به نام نیک زندگی
 کنم و از دست آورد کارهای لذت
 ببرم . بخصوص به خانواده توصیه
 میدارم که برای لباسشویی از
 این دستگاه کم خرج استفاده
 نمایند .
 • درآینده چه کاری زیر دست
 دارید ؟

• میخوام همین دستگاه های
 کوچک آب جوش کن ، آب مقطر
 مرکز گرمی و پخت و پز را که قبلاً
 ساخته ام و تا هنوز دوسه تایی آن
 نا تکمیل است ، به اكمال رسانم
 و در ضمن برای دستگاه آب جوش
 کن آفتابی که فعلاً با گردش نور
 آفتاب باید نقل و انتقال بیابد ،

دستگاه ساده و بی مصرفی
 بسازم که در طول روز همچون
 گل آفتاب پرست با گردش آفتاب
 حرکت کند و زاویه تابش خورشید
 آفتاب را تعقیب نماید . عملیه اینکار از
 نظر علم فزیک مشکلا تی ندارد اما
 تنها از نظر فن مشکلا تی دارد که



محمد کریم ، مبتکر و ایجادگر آبگرم کن آفتابی به تشریح کار
 دستگاه آبگرم کن آفتابی می پردازد .

به احتکار کشا نند . مدت ها به حسرت
 نشسته بودم که آیا بشر روزی
 موفق خواهد شد که تمام انرژي
 مورد ضرورت خویش را از-
 خورشید بدست آورد . گمان میکنم
 آنروز فرارسیده است و در پهنه
 زمین به سطح گسترده و پر مصرف
 آن از انرژي آفتاب استفاده ها
 میشود که بسیار امید بخش است
 با آب گرم این دستگاه کوچک
 میتوانیم البسه و ظروف خویش
 را تمیز نماییم و از مصرف زیاد
 برق جلوگیری کنیم .

• این دستگاه آب جوش کن
 آفتابی شما به چه قیمت ساخته
 میشود ؟

کمتر از هفتصد افغانی . دو تخته
 شیشه (۹۰ + ۶۰) و ظرف ساخته
 شده از آهن چادر و یک صندوق
 چوبی ...

• آیا فکر نمی کنید که از این ابتکار
 خویش ، فایده بسیاری خواهید

بداریم .
 این دستگاه به زوایای ذیل به
 سوی خورشید عیار میگردد ، زیرا
 نور آفتاب به پنج زاویه مختلف
 تابش میکند ، زوایای مذکور
 عبارتند از :

۱- کوساین اف - ساین اف
 که نظر به عرض البلد تغییر می
 کند .

۲- کوساین بی - ساین بی
 که نظر به تابش خورشید در
 هر روز تغییر مینماید .

۳- کوساین تو
 که در طول روز تغییر می
 خورد .

• بطور شد که در بی ساختن آب
 جوش کن آفتابی بر آمدید ؟

• خورشید منبع بزرگ انرژي
 است ، نه برای دریافت انرژي
 آن پول ضرورت است و نه
 محترکین میتوانند آن نور طلا یی را



صحنه های از فیلم «۲۴ ساعت بالای وظیفه»

قسمت سوم

نگرشی به سینمای شوروی این سینمای انسانی

رفتار می کند. بودوفکین نمایش تعدادی جزئیات محیط اجتماعی وضع ذهنی و اعمال پیرامان را با وسایل بصری نشان می دهد. مکانیسم پراکنده ساعت که شوهر نیلونا شگافش کرده است نمای از شور بختی خانواده است قطرات آبی که پیوسته و یک فوخت به دست شوی می چکد گندی گذشت زمان بر نیلونا ای سوگوار. تنهایی او و اندوه بی گرائش را برجسته می سازد. در دلسانی که سرهاشان را نحوه فیلم برداری قطع کرده است هجوی گوینده بر علیه عدالت تزاری است بالاخره پیوند شاعرانه نمای کارگران تظاهر کننده به نمای شکستن یخ های رودخانه در بهار، بی مرگی طبقه کارگر و شکست ناپذیری انقلاب را اعلام می دارد. فیلم بعدی بودوفکین با نام پایان سن پترزبورگ (۱۹۲۷) رویداد های اکبر را از طریق

سرخ انقلاب را که از دست پسرش به زمین افتاده برمی دارد و در برابر دیدگان قزاق ها به اهتزاز در می آورد آماده نبرد تا آخر سن دم زندگی. با نالوف تصویر درختانی از پاول جوان سال عرصه میکند جوانکی بانش کشادویی دندان که بعد ها مبارزی پی گرو یک انقلابی به ای می گردد. صحنه ملاقات او با مادرش در زندان آکنده از زیبایی روحانی و انیت دلیرانه است فلم همچنین نمایانگر تکامل شخصیت پاول است او که در آغاز به عنوان پسر بچه کارگر شوروی بی مسؤولیتی معرفی می شود به شدت زیر سلطه نفوذ محیط اجتماعی و شیوه زندگی کهن است سپس او به ندای انقلاب پاسخ می گوید.

در دادگاه رویاروی مامورین بی رحم و ابله، چهره انقلابی آگاه و مطمئن خود را آشکار می سازد و در صحنه فرار از زندان مادر ایت و دایری

الهام پذیرفته و آکنده از عواطف عمیق انسانی بودند. «ورابارائوفسکیا» تصویر ارزشمندی از مادر قهرمان به نام «نیلونا» عرضه میکند زن با ایمال شده و خاموشی که هدفش حفظ خانواده است و از آن در برابر تجاوز قدرتمندان حراست میگرد و حیه انقلابی این زن با اهتزاز در آوردن بیرق سرخ در برابر چهره مامورین انتقام جوی قزاق به ایچ کمال می رسد بیان بصری چشمان نیلونا قزاق ها التماس می کند که دست از پسرش بردارند قامت شکننده او که در زیر بار اندوه در عذاب شکسته است فراموش نشدنی است آنگاه که بیگانگان به اتاق کام می گذارند و جنازه سنگین شوهرش را می آورند او تنها دست هایش را از سردر ماندگی حرکت میدهد گویی می گوشت چیزی مغفوف و اجتناب ناپذیر از خود دور سازد اما همین زن در پایان فلم با غرور مشهورانه شکفتی بیرق

با تمام نواقض زمینه را برای حل موفقیت آمیز این مشکل اساسی فراهم می سازد و فیلم اکبر یکی از زیبا ترین یادبود های انقلاب در فرهنگ شوروی باقی می ماند.

مادر: درحالی که ایزنشتین سعی داشت در فلم های تاریخی و انقلابی خود تصویری از توده های انقلابی بیافریند. «سه ولو و بود و فکین» در فلم مادر (۱۹۳۶) به ترسیم انقلاب از طریق خصایل فردی کارگران انقلابی کوشید بود و فکین داستان برجسته ماکسیم گورکی به نام مادر را برگزیده از تجربه شاگردان استانیسلاوسکی که بازیگران هنر تیاتر بودند، بهره گرفت تصاویر گورکی از کارگران انقلابی روس به طرز شگرفی روشن و معتبر بودند. این تصاویر از احساس صادقانه ایدئولوژیک



دو صحنه از فلم دلچسپ شوروی بنام «۲۴ ساعت بالای وظیفه».



هنرمند موفق سینمای شوروی

بدینسان بهترین آثار سینمای شوروی در سال های دهه بیست در خدمت تاریخ انقلاب بوده اما فیلم سازان شوروی به مضامین گوناگون توجه داشتند مانند جنبش ماه دسامبر در فیلم های دکابریست ها (۱۹۲۷) از ایوانوفسکی و با نگاه اقدامات (۱۹۲۷) از گوزینتف و ترور برگ جنبش بویو لیست ها در فیلم های کاخ و دژ (۱۹۲۴) و ستیان خالتورین از ایوانوفسکی و جنبش های آزادی بخش ملی در اوکراین (تاراس ترپا سیلو از گاردینو) روسیه سفید (کاستوس کالینو فسکی) در تمام این فیلم ها نبرد مردم علیه استثمار و استبداد مورد تأکید قرار گرفته است از میان فیلم هایی

که به تاریخ کشور های خارجی می پردازند از همه موفق تر فیلم گوزینتف و ترور برگ است به نام بابل جدید (۱۹۲۹) در باره کمون پاریس این فیلم که بر پایه زمان های رومانتا (زولوا) و نقاشی های امپرسیونیست اطراچی شده است محیط فرانسه در قرن نوزدهم را به تصویر میکشد . سینمای تاریخی به پیشرفت و موفقیت های شوروی در سال های دهه سی در عرصه تازه ای دست یافت بایندیش صدا آوای انسانی و موسیقی خاص فیلم ها تمام عواملی که به شکلی موثر امکانات سینمایی غنایی میبخشید در اختیار سینما گران قرار گرفت .

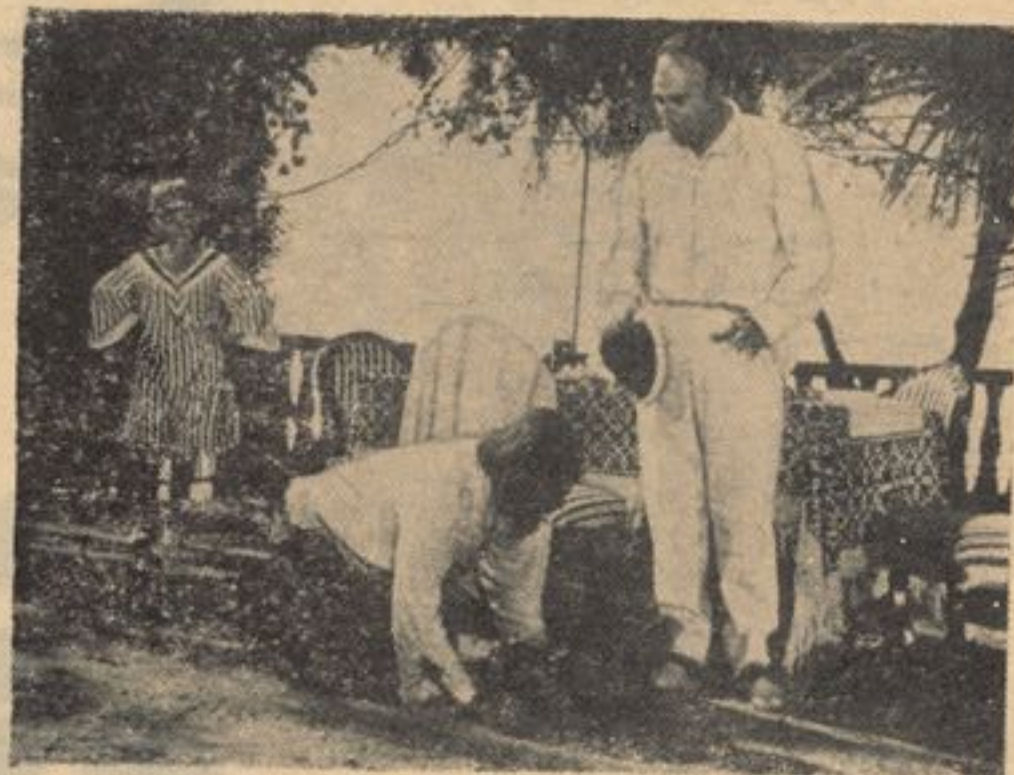
تمام



یکی از صحنه های جالب سینمای معاصر شوروی .

تمام این فصل ها با قصه گویی شاعرانه پدر کلان «نیود» ونوهای به یکدیگر پیوسته اند هدف «داوژنکو و باز یگرش» «ادمسکی» ارائه تصویری عمومی از تاریخ ملی او گراین بود پیوند تخیلی نمادگرایی و صحنه های زندگی روزانه تاریخ و زندگی معاصر انسان ها و عمو به یاری استعداد شگرف شاعرانه امکان پذیر گشته است داوژنکو در ادغام تصاویر ایران های گوناگون تاریخ در یک ترکیب هنرمندانه یگانه به موفقیت در خسانی دست یافته است . داوژنکو مضمون انقلاب کارگری در اوکراین که در فیلم زوینگورابه آن اشاره کرده بود در فیلم زرادخانه (۱۹۲۹) ادامه و تکامل داد «تیموش» کمونیست یکی از شخصیت های فیلم «زوینگورا» که نقش او را سوا شنکو ایفا می کند ، به صورت قهرمان اصلی «زاد خانه» درمی آید این فیلم با وجود سرشت نجیب و رومانیکش اثری واقع گرا است از بلوغ ایدیولوژیکی برخوردار است که به زبان شاعرانه بیان میگردد. داوژنکو ساخت بیان شاعرانه را استادانه به کار می بندد ، تکنیک پوستر ها، اشعار و سرایش های مذهبی را برمیگزیند و دریافتی تصادفی درمی آمیزد از استعاره ها و تمثیل های قومی سودمی جوید تا تصویر مستند و از

ترسیم سینمای یک پسر جوان روس که (نقش او را جولف ایفا می کند) نشان می دهد این جوان که نماینده دهقانان بی چیز است برای زنده ماندن از روستا به شهر می آید با شش به نبرد میان کارگران و کارخانه داران سرمایه دار کشیده میشود سپس در جنگ جهانی اول به جبهه اعزام میشود و خلال این مدت با بلشویک ها به همکاری می پردازد بودوفکین و فلمبرداری انا تولی کولونوینا تصویر عظیمی از سربازان و جنگ آفرینند، پایتختی زیبا و مجلل بی رحم و انسان ستیز، فلم نمایانگر تضاد پترزبورگ رسمی با محله های کارگر نشین طبقان زده است صحنه بازار بورس با استفاده از تأثیرات تدوین «مونتاز» سریع رشته ای از صورت های بی ریخت دست های جنگ زنده و سر های براق بورژواها را نشان می دهد که در تب آلوده دانه دلالتی بورس به یکدیگر می برند. سپس تصاویر سنگر های می آید : سربازان روسی و آلمانی در زیر آتش توپخانه در کنار خاکریز های زمین سیاه مدفون شده اند ، آن ها قربانی منافع بورژواها و زمین داران پلید و قدرت های ننگین مهاجم گشته اند صحنه های انقلاب در پترزبورگ و ترانزی «اورود» نبرد های خیابانی ، همگی سرشار از سادگی و شعر ناب، اینک بخشی از سنت کلاسیک سینما هستند .



صحنه یکی از فیلم های تازه شوروی

«الکساندر داوژنکو» فلم ساز برجسته او گراین نقش شایانی در پیشبرد سینمای تاریخی شوروی ایفا کرده است در فیلم زوینگورا (۱۹۲۸) بود که داوژنکو سبک خاص و اصل خود را تکامل بخشید این فلم فصل هایی از دوران های مختلف تاریخ اوکراین را در بر می گیرد و رویدادها را بر یک خط «اسلاو» فیلم علیه یوغ لیبستانی ها ، باز نمایش رومانیک شورشی های «داماک» ها ، همچنین فصل های تازه نری مانند جنگ جهانی اول ، انقلاب اکتبر ، مشکلات «پتلیورا» و فعالیت مهاجران سفید

نظرات سیاسی معتبری از رویداد های تاریخی واقعی ترسیم کرد . دست مایه ای که داوژنکو بعنوان شالوده فلمش برگزیده است ، شورش کارگران کارخانه تسلیحات کیف «زادخانه» علیه حکومت مرکزی ناسیو نالیست «رادا» در (۱۹۱۷) است فلم همچنین شامل فصل های است که وضعیت دهقانان او گراین را زیر یوغ اسارت رژیم آزادی ، آخرین ماه های جنگ ، و تحول انقلابی در جبهه رانسان می دهند ، شخصیت مرکزی «تیموش» در تمام این رویداد ها پدیدار می گردد .

مرد مو قری که لبها س ابرومندی
در بر کرده بود و صورت ز شست
و کریه خود را با طراف میکردانید
با ترس و وحشت فریاد کشید.
چه میکنند آقایان! می بینید
چه میکنند.

عیای هوای خفه و پر هیجانی
چون سیل بی انتها فضا را پر
میکرد. در میان شکنجه، ترس
و وحشت، اضطراب و پسا و
نومیدی نیروئی وجود میا مد
که افکار خموده و عقب مانده
مردم را آهسته و نا محسوس
روان می بخشید و زنده میکرد.
اجازه بدید. برای چه او
بسر باز شنام داد.
سر باز او را کتک زد.
او میبایستی کسار رفته
با شد.

در گوشه ای دوتفرزن به کمک
شمارگر دمد رسته ای دست کار-
گری که تیر خورده بود مسی
بستند.

او ابروها را در هم کشید
بود و خشمناک با اطراف مینگر-
یست با کسانی که دور او را
گرفته بودند حرف میزد.

اما هیچ منظور مبهم و پنهانی
نداشتیم فقط مردمان پست فطرت
و مفتشین نظمیه ممکن است
بما نسبتها بی بدهند. ما از
وسط خیا با آنها شکا را میر-
فتیم، وزرا میدانستند برای
چه میرویم، سواد عریضه ما
اکنون هم روی میز آنهاست. این
پست فطرتها ممکن بود بما بگو-
یند که اجازه ندارید بیایید...
وقت داشتند و می توانستند بما
بگویند که اجازه ندارید. اگر گفته
بودند ما امروز جمع نمیشدیم
... همه میدانستند هم پلیس میدا-
نست هم وزرا میدانستند که ما
خواهیم آمد. این غارتگران و
پست فطرتها...

پیر مرد سپید مو لاغر اندامی
با لحن جدی و متفکری پرسید.
در عریضه خود تا نچه
چیزی در خواست کرده اید.
در خواست کرده ایم که
تزار از میان ملت اشخاص را
انتخاب کند و با آنها امور کشور
را محول کند نه با کارمندان و
نوکران خود، این پست فطرت-
تها روسیه را و ایران و ور شکست
کرده اند و این ملت را غارت نموده



نخستین
امام ماکسیم گورکی

پیوسته به گذشته

بروز سبیا • نشاند • اند .
 پیر مرد اظهار داشت .
 -حق با شماست ... با یسد
 کنترل در کارها باشد .
 زخم کارگر را بستند و با
 احتیاط لباسش را کشیدند .
 -اقایان . تشکر میکنم . من
 بر فقا گفتم که رفتن ما بیهود .
 است و فایده ندارد اکنون
 حرفهای من ثابت شد .
 در این حال با احتیاط دستش
 را بین دگمه های پالایشش
 داخل کرد و آهسته از آنجا
 دور شد .
 -میشنوید چطور آنها قضاوت
 میکنند . عزیزم ! این ! ...
 -بله ! با وجود اینکه چنین
 کشتار و قصابی را • افتاده .
 -امروز نو بت او بود !
 -فر دا میتوانند مرا ...
 بودند و اندیشناك از فراز سر
 مردم بجلو نگاه میکردند .
 جمعیت در هم طومار میشد راه
 درخاموشی و ترشروی فرومیگرفت .
 افسار و براق اسبها صدا میداد .
 صند و قهای آهنی ترق و تروق
 میکرد لوله های توپ در حالیکه
 دشمنان تکان میخورد بادقت به
 زمین نگاه میکردند گونی آنرا
 بو میکشیدند . این رژه ، آدم را بیاد
 مراسم تدفین می انداخت .
 ناگهان صدای انفجار گلوله
 ای بگو شرسید مردم بجای خود
 خشک شدند و بدقت گوش فرا
 دادند .
 کسی با صدای آهسته گفت .
 -دوباره ...
 ناگهان جنب و جوش شدیدی
 در جا ده پدید آمد .
 پیکر مردی بر فراز جمعیت
 نمودار گشت و در تاریکی شامگاهان
 او از رسایی طنین انداز شد .
 -هر کس میخواهد برای
 آزادی ، بخاطر ملت ، برای حق
 حیات انسانی ، برای زحمت
 و کار ، مبارزه کند هر کس ما یل
 است در پیکار و مبارزه بخاطر
 آیندگان بمیرد به کمک بشتابد .
 عده ای بسوی او رفتند . آهسته
 متراکمی از اجساد انسانی که
 بهم فشرد شده بود تشکیل گردید
 برخی شتابان میرفتند و در
 تاریکی ناپدید میشدند .
 -می بینید ملت چطور بهیجان
 آمده است .
 -کا ملا حق دارد ... کا ملا ...
 محشری بر پا خواهد شد .
 ای ... ای ... ای
 در تاریکی شما مگهان مردم
 تا بید و شراره در دلش مشتعل
 نبود شتاب داشت تا هر چه زود
 تر بکنج منزل خود بخزد .
 هوا تاریک شد اما چراغهای
 خیابان هنوز روشن نشده
 بود .
 صدای گرفته ای فریاد
 زد .
 -سو از نظام .
 -ناگهان از گوشه جاده دسته
 کوچکی از سربازان مسوار
 پیچیدند چند ثانیه اسپه
 بی تصمیم در جا سم میگوشتند
 اما یکباره با سرعت برقی بجانب
 مردم روان شدند . سربازان به
 طرز عجیبی روزه میکشیدند و نعره
 میزدند در صدای آنها يك چیز
 غیر انسانی تاریک و نامفهوم و نا
 آشکار که تقریباً بیاس ما
 لیخولیا ئی شباهت داشت بگو-



-بله ! ...
 در جای دیگر با حرارت مباحثه
 میکردند .
 راستی ممکن است که ((او))
 اطلاع نداشته باشند .
 - پس در اینصورت وجود
 او چه فایده دارد .
 اما آنها نیکی گوشش میکردند
 بلکه دوباره مردم رازنده کنند
 دیگر شما نشان اندك و نامحسوس
 پس بود سعی و گوشش آنها برای
 احیای آن شیخ بیفایده بود
 و فقط کینه و بغض و کینه نفرت
 مردم را برمی انگیزت . از هر
 سو همچنان که بدشمن حمله
 میشو د با آنها حمله میشد و آنها
 با ترس و وحشت فرار میکردند .
 آتشبار توپخانه برای پراگنده
 ساختن مردم وارد جا ده شد
 سربازان براسبها نشستند
 -کجا؟ کجا؟
 -در جزیره ... در جزیره وا -
 سیلو فسکی .
 -شما خودتان شنیدید ؟
 -راستی !
 -بشرقم سو گند که آتشیار
 اسلحه را تصرف کردند ...
 -اوه ؟
 سیم های تلگراف را هم
 بریده اند ، سنگر بندی کرده
 اند ...
 -بله . پس اینطور .
 -عده شان زیاد است .
 -زیاد .
 -آخ . چه خوب بود انتقام
 خون بیگناهان را میکردفتند !
 -برویم آنجا !
 -ایوان ایوانوویچ . برویم .
 -ها ؟
 -بله ... این ... میدانید .
 پراگنده و ناپدید میشدند
 بخانه هایشان میرفتند در دل
 نگرانی و اضطرابی احساس
 میکردند که تا آن موقع هنوز با
 آن آشنا نبودند حس تنها نی
 ترس اوری برای نشان چیره میشد ،
 رفته رفته به سر نوشت شوم
 خویش ویزندگی رقت بار خود
 که در خورد یوانگان و بردگان
 بود آگاه میشدند . آماده بودند
 هر عملی را که برای تغییر این
 وضع ننگین سودمند و مفید
 بنظر میرسید انجام دهند .
 ظلمت و خاموشی اطراف را
 فرا گرفت تاریکی شب اتحاد
 وارتباط ضعیف و ناپایداری که
 مردم بین منافع ظاهری خویش
 احساس میکردند میگسیخت . هر
 کس که نور ایمان در قلبش نمى
 ش میرسید . در تاریکی شب
 هم سبیا و هم مردم کوچک -
 سبیا تر بنظر میآمدند . قداره
 ها با برق ضعیفی میدرخشید .
 رفقا . با هر چه بدستتان
 میرسد آنها را بزنید . انتقام
 بکشید . بزنید .
 -فراز کن .
 -سر باز ، بجه جرات مرامیز-
 نی؟ منکه موژيك نیستیم ؟
 -رفقا . با سنگ بزنید .
 پیکرهای سبیا و کوچکی
 بروی زمین میغلطید ، اسپه میبر-
 یدند شیشه میکشیدند فر فر
 میکردند صدای چکا چاك فولاد
 بگوشت میرسید .
 نعره فرمادند هوا را شکافت .
 -جو ... خه !
 لاله ورق بزنید

هرگز ما امروز را فراموش داشت .
 نخواهیم کرد .
 این انبوه متراکم بسرعت
 پیش میرفت گاها هم
 چند نفر با هم حرف میزدند
 صداها به شکل هیا هوی تیره
 گرفته ای در هم میامیخت ناگهان
 یکی از میان آنها صدا یش را
 بلند میکرد فریاد میکشید و برای
 يك دقیقه صدای دیگران را
 خاموش و خفه میساخت .
 چقدر از مردم بیگناه کشته
 شدند .
 کشته شدن آنها چه سودی
 نه . هرگز ممکن نیست این
 روز را فراموش کنیم .
 صدای مرعش و گرفته ای که
 از شومی و نحوست خبر میداد
 از جایی برخاست
 بردگان ! فراموش خواهید
 کرد شما که کشته نشد . اید ؟
 خون دیگران برای شما چه
 ارزشی دارد ؟
 (یا کوف) ساکت شو !
 خیا بان تا ريك ترو خاموش
 تر میشد ، مردم همچنان نکه
 پیش میرفتند بطرفی که آن صدا
 از آن سو آمد بود نگاه
 میکردند و قرقر میزدند .
 از پنجره خانه ای با احتیاط
 نورسبزی بخیا بان افتاد . در
 این لکه سبز رنگ در کنار فانوس
 دو هیکل سیاه دیده شده
 میشد ، یکی از آنها روی زمین
 نشسته و به فانوس تکیه داده بود
 دیگری بروی او خم شده بود
 مثلی اینکه میخواست او را از زمین
 بلند کند برای بار دوم یکی از آن دو
 نفر با صدای گرفته و اندوهگین
 گفت .
 بردگان ...

شمپور شتابان و عصبانی
 صدا در آمد مردم میدویدند
 بیکدیگر شانه میزدند و می
 افتادند خیا بان خلوت شد و در
 وسط آن روی زمین برآمدگی
 های تیره رنگ ظاهر گشت و از
 جای دوری پشت پیچ جاده صدای
 سم سنگین و شدیدا سیپا به
 گوش میرسید ...

رفیق . شما زخم برداشته
 اید .

بنظر من يك گوشم کنده
 شده ...

آخر با دست خالی چه
 میتوان کرد .

درجاده خلوت انعکاس خفه
 صدای گلوله ها به گوش میرسید .

ابلیس ها . هنوز خسته نشده
 اند .

اندکی خاموشی برقرار شد
 فقط صدای گامهای سرسبز
 وشتا بزده بگوش میرسید .
 سکوت جاده ، انسان رامیپوت
 و متعجب میساخت هیچگونه
 جنبشی مشاهده نمیشد .

گاها غررش خفه و اندوه
 آوری برمیخاست گونی امواج
 دریا بروی شهر فرو میریخت .
 در فاصله نزدیکی ناله
 خفیفی در تاریکی بنو سان
 آمد ... کسی میدوید و بریده و
 سنگین نفس میزد .

شخصی با نگرانی و اضطراب
 بر سید .

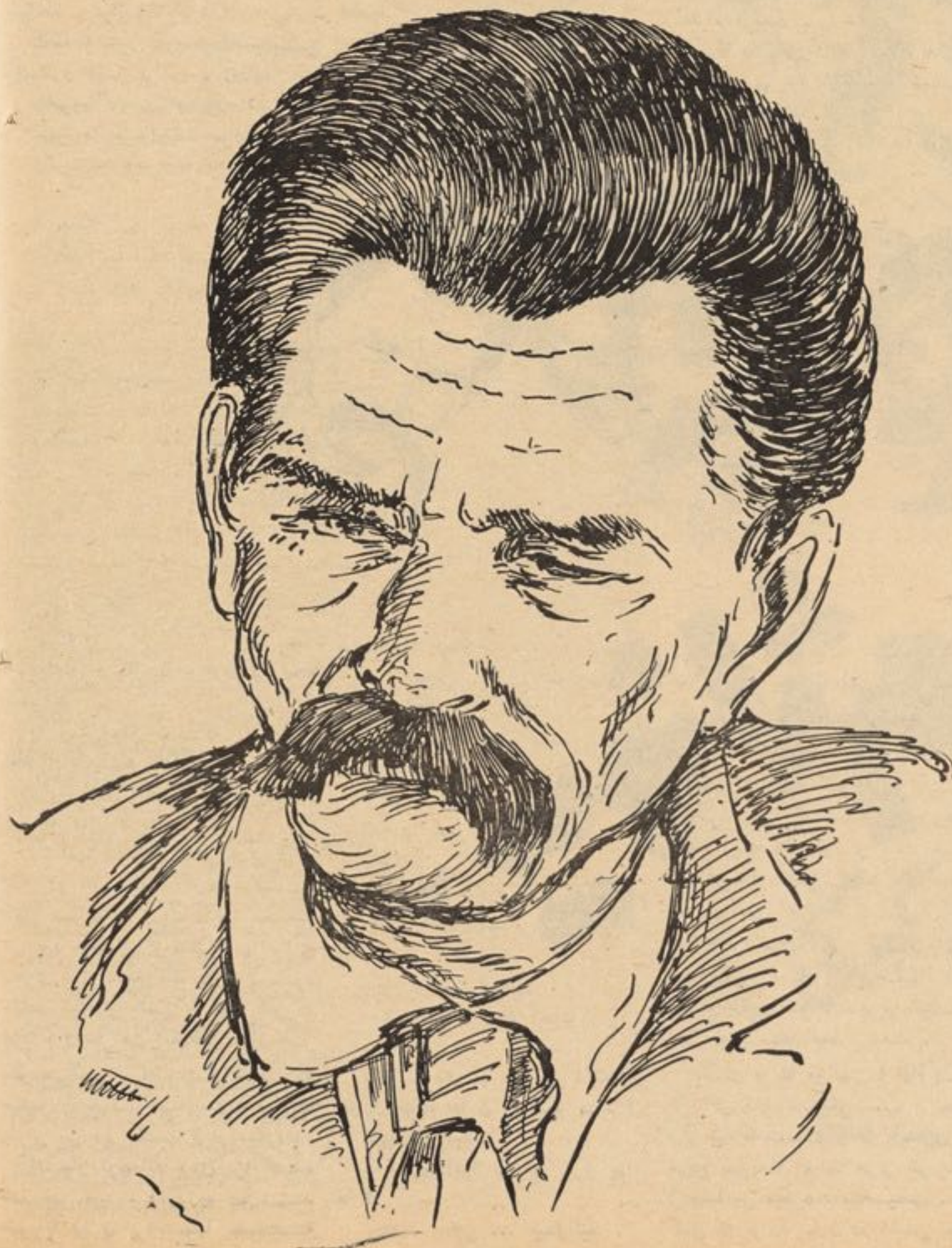
(یا کوف) چیست ؟ زخمی
 شده ای

صدای گرفته ای جواب داد .
 اهمیت ندارد . چیزی نیست .
 از آن گوشه ای که سواران
 پنهان شده بودند دوباره جمعیتی
 ظاهر گشت و چون انبوه سیاه
 و متراکمی بر تمام پهنای جاده
 روان گردید .

یکی از آنها جلو تر از دیگران
 حرکت میکرد و در تاریکی
 شب تشخیص وی از دیگر
 دشوار بود میگفت .

امروز از ما تعهدی گرفتند
 که ما خون خود امضاء کردیم - از
 حالا باید مطیع اراده دولت
 باشیم دیگری که با هیجان حق
 میکرد سخن او را بریده گفت .

آری . - روحانیون ما خود
 شان را خوب معرفی کردند .
 کسی با تهدید گفت .



هنر و مردم

گرد آورنده عبد الحمید (حمید)

تامارا سیومینا



تامارا سیو مینا هنر پیشه با استعداد سینمای اتحاد شوروی

وجود داشت. هنگامیکه به مسکو رسیدم غایب آن انستیتوت سینما تو گرافی گردیدم.

نخستین فلمیکه تامارا در آن بازی نموده بود (دو فیو دور) نام داشت که از مالین خوشنویس یف بود. تامارا در مورد مارلین می گوید که وی با معلم خوب و یک مرد با احساس و با لذت است. وی در سال چهارم انستیتوت بود که میخائیل سوتیزر از وی دعوت نمود تا در فلم (دوباره زنده شدن) بازی کند وی با بازی در این فلم شهرت خوبی کسب نمود. در مورد این فلم وی می افزاید که رولش بسیار دشوار بود و لحظاتی در آن وجود داشت که خودش فکر نمی کرد به اجرای آن موفق شود. وی در جواب این سوال که دشوارترین قسمت کارش چیست می افزاید که هر رول جدید کارهای جدید رابه بازیگریش کش

تا ما را سیو مینا یک ستاره مشهور سینمای اتحاد شوروی بوده که دارای چهره خندان و پر محبت میباشد.

این هنرمند در یک تعداد فلم در رول اول را بازی نموده که در همه آن موفق بوده است.

مشهورترین فلمهای وی در مورد «خود برایم بگو» (مردیکه دوستش دارم)، (اینجا خاموش بود)، (مادر انسان) و غیره میباشد.

وی میگوید هنگامیکه در مکتب بودم ابتدا دادم برایم می گفتند باید معلم شوم و من هم آماده آم بودم. ولی بعد از آنکه مکتب رابه اتمام رسانیدم دفعتاً تغییر مفکوره دادم و خواستم تا در یک مکتب دراما شامل شوم، بیخبر از آنکه یک مکتب سینما تو گرافی نیز در مسکو

می کند و این بسنیا دشوار است. برایم مشکل بود که در فلم انا تولی گولو فنیا بنام (مادر انسان) بازی کنم. این یک مونو تصویر است که در آن من همیشه تنهاستم و کم حرف می زنم. چون هواسرد بود و من مجبور بودم با لباس های نازک ظاهر شوم برایم دشوار بود. رولم مستلزم مصرف بیش از حد انرژی احساساتی بود و این برایم ناراحتی عصبی ایجاد کرده بود.

تا ما را بر علاوه اینکه در فلم ها بازی می کند بر روی صحنه تیاتر نیز ظاهر میگردد. خودش می گوید که در اوایل جرئت ظاهر شدن بر روی صحنه تیاتر را نداشتم ولی بعداً در نتیجه تمرینات متواتر کمی جرئت گرفتم و برای اولین بار در یک درام بنام (مردم شوروی) ظاهر گردیدم و بعداً در (طوفان). وی در مورد پیشه خود می افزاید که از آن راضی بوده و از دیگران می خواهد تا به کارهای تمام ستاره ها بدیده احترام بنگرند. وی می افزاید که بی اعتمادی

بعضی اوقات باعث ایجاد ضعف در وی می گردد. هنر همه چیز زندگی انسان را می خواهد و زندگی را بخاطر هنر واقعی دادن با ارزش است. در فلم (دو باره زنده شدن) رولش خیلی دشوار بود وی دین

فلم رول کتیو شاروا بعدها داشت بعد از حکم محاکمه وی از سالون محاکمه از طریق یک دهلیز دراز وارد اطاق زندان می شود در آن جا خسته و تحقیر شده به مقابل دیوار تکیه می کند و می کوشد تمام نیروی خود را متمرکز سازد و لبخند زند. در آن لحظه برایش دشوار بود تا حالت پر احساس ضروری را تولید نماید.

تامارا اکنون شهرت زیادی بدست آورده است و همه کس شایق تماشا فیلم های دیدنی وی میباشد.

دمريد ټاټوبي

دامين افغانپور

آقا خان دوردېف دشور وی ترکهمنستان داد بیا تسو بشمت
ایښودونکی دی. دشوروی ترکهمنستان هنر او ادبیاتو لکه دشوروی اتحاد
دنوروخلکو دادبیانو په څیر وروسته داکتوبر تر انقلابه وده وکړه .
دشوروی ترکهمنستان ادبیانو دهغه هیواد دخلکو دشته من فولکلور په
مرسته وروسته تر انقلابه نسو ادبیات هست کړل چی آقا خان
دوردهیف ددغو ادبیاتو له موسسینو څخه دی او دلته داستانونو په
سرغندویانو کی ستر مقام لری.

دکېوچکه کلی دښتو باغونو په منځ کې پ
دی . که دغه کلی له غني لاری څخه چی له
ښاره راغلی ده وکتل شی نو سترگی یو
شهر کېږدی ځانته ورکاږی او شاوخوا ته یی
دغڼو، ناکو وني اودانگورو باغونه ښکاري
دسباون په جوړتیا کی دجرگانو آزانونه او
داسونو دښا سره کاږی او جرگی په خپلو
کوډلو کی دمريد دکرېدی خواته ښوری او
په پوپکو او کرکره پیل کوی . ښکلیو او
کوچنیو مرغیو دقسی دونه پرکڼو ځانگوباندی
خیزکی وهلی او سندرې یی ویلی .
داوخت نبات کوچی هم وښه سوی وه .
له خپله ځایه پاڅیده او پرالښت باندی یی
تکیه وکړه . خپلی خواته یی پرزوی سترگی
ولگیدی . دهغه پرغڼم وږمی منځ باندی چی
توری ډیری پوښلی و . لاس کش کړ او ویی
نازوه . له خپله ځایه پاڅیده او کېږدی ته
ورتنوله . خپل منځ اولاسونه یی ومنځل او
چاپچوش یی پرنفری کیشوداو اوږی پکې پل
کړی وروسته بیایي دوه زږی او پتر یسی

چاینکی . چی جوښتی یی ماتسوی وو . را
کښلی او په هرپوی کی یی جای واچول او
هغه یی مريد ته څیرمه کښودلی .
- مريدقلى، ای مريد قلى باخیره سپین
سپار دی او لمر راځتلی .
مريد خپله چینه لری کړه . ودرېداو بیایي
دخان ستومانی وکښله . له هډونو څخه یی
کرجهار وڅوت . وروسته ووت چی مخ اولاسونه
بری مینځی . غوی به دسباناری لپاره ترکیږدی
لاندی کښاستل ، ځکه چی داځای سوړو .
دنبات ادجی ډیر پغوانی عادت وچی سپار
سپارخپل زوی ته نصیحت وکړی . اوورځتی
جاری ورته وښی چی څه باید وکړی . اولن یی
هم همدا کار وکړ .
- زویکه خوځلی مېدرته وویل چی دالله پردی
پرځمکه باندی کار مه لر . ته خو پوهیږی
چې الله پردی څه ډول سړی دی . هغه هډو
بنیادم ندی . هغه ځناوردی . تاته خوښه شته
چی بوخت ته دهغه مزدور وی . څومره یی
وځوړولی . ښه اوورځ دی مزدوری ورته کوله

اوس هغه غواړی چی بیخي دی له دنيانورد
کړی .
پس ده بسده موری . یومتل دی چی وایی
که سړی دغره په څرنگه ځای ولری . نو زږه
یی ډیرین وی . زه به څنگه له پایانو څخه
وړاړېږم ؟ شوروی حکومت ما ته څمکه
راکړه . همدغه حکومت به زماښاته او ملاتړ
هم کوی .
او ماتره هم مه چی ولی مې دالله پردی
څمکه اخیستی ده . اوه کاله کېږی چی زه
دالله پردی مزدور وم .

دهغه دانگورو هرناک او د منو هرنالکی
زماپه لاسونو څړوب سوی او پاللی سویدی
په ښو ښو اوورځو ورځومی خپله ملا ورته
کړوپه شویده . او دادی اوس چی شوروی
حکومت پر کرار شویدی . نو دغه څمکه یی
ما ته را کړېده . نوته ولی خوشاله نه یی ؟
زه خوشاله یم . زه خوشاله . دادنیستمنو
او خوار اثر لپاره غټه نیکمرگی ده . یواځی
می له تاته غوښتنه کوله چی لږ څه احتیاط
وکړی . ته یواځی دپای په مقابل کی ودریدی .
پام کوه چی په څه مصیبت وانه ووی .
- آیا زه یواځی یم ؟ نه . شوروی حکومت
زموږ شاته ولاړدی زه به ولی ویره لرم ؟
وروسته دجای تر خپلو مريد خپله ملاپه
دستمال وتړله اوخپله خولی یی دمنځ دیاسه
واخیسته اوخپل پوتان یی په پښو کړل
یوی دبی ویالی چی دواړوغاړونه یی دتوتانو
وتی ولاړی دی دمريد څمکه له پلوان شریکانو
څخه بیلو له او هم ددغی ویالی یوی خواته
دغڼو، ناکو، شفتالو اوبویانوری وی او بلی
خواته یی ټول انگور ناک غزیدلی او زرغون
پراته یو .

مريد په ډیره اوچته روحیه کارکاوه . هغه به خپلو
متوکی ډیر قوت احساساوه . هغه به دپسرلی
وږمی اولمر څخه چی دده لوڅی اوږی به یی
ور تودولی او نازولی . خان خوشاله احساسوه
دهغه یوم به په قوت سره څمکه څیرله اودیوم
له وهلو سره سره به دهغه آواز هم
پورته کیده چی سندرې به یی ویلی . داسی
سندری چی ډیری به یی ورکاوه چی اوس مريد
په خپله دخپلی څمکی ځواند دی او دلومړی
خل لپاره نه دپای لپاره . بلکه دغان لپاره
کارکوی .
مريد به تر ماښام پوری کار کاوه . اولو
به خپلی کروندی پرېښی وی . خو مريد به ملا
سیخه کړه او دخپل تندی خوله به یی وتوړله
او بدغسی یوه حال کی دمريد تر غوره یوه
جیفه ورسیده . هغه چی منځ واپاوه نو خپل
پغوانی ملگری محمدی ولیدچی په پیره دده
په خوا ورځغلی .

کله چی مريد دهغه په حالت خان پوه کړ
نویدی وبویدیه چی څه پینه شویده . به

پیره یی وپوښته :
څنگه چل دی ؟
- واوره مريد . هه ما اوس خبر نوم چی
پرون اله پردی بای . رجب بای او رحیم بای
سره له خپلو زامنو دمراد بای سره را رسول
شویدی او هلته یی تصمیم نیولی دی چی زږه
دکلی دشورا مشر نور گلده او تاووزنی باید
مخه یی ونیسو او چاره یی وکړو .
- ته ډیر شور مکه . زه به په پیره نور گلده
ته وښم .
داخبره مريد په ډیره پیره خپل ملگری ته
وکړه .

خو نور گلده په کورکی نه و . په هماغه
لړمه یی ښارته وروغوښتی و مريد درنيس آس
واخیست او په هغه پسې ولاړ .
کله چی له کلی څخه ووت آس ته یی
متروکه ورکړه او یوه کړی وروسته ښارته
ورسید . له لومړنی کورڅخه تیرشو اوهرجانه
یی په څیرسره کتل . کله چی بازار ته
ورسید . په پیره یی خپل ستومانه آس وټاوه
اوپه خپله دښتونو تر کنار لاندی وخوځید .
هغه دخټکو او هندوانو له بازار څخه تیر شو
اوپه څیرسره یی بازار ته کتل . په یوه
کړی کی دننه دږه یی ټول ښار په خپل ملگری
پسې وکوت . ټولی سماروار چپانی یی پسې
وغوښتلی . او په پای کی یی دویم بازار
هم وکوت خود نور گلده پته یی ونشو لگولی
هغه بداسی حال کی چی چوب و .

فکر یی کاوه . یوه سینه ودرېد اوناڅاپه
یی دښکی غږ او دخلکو زور تر غوره شو .
سای . ولی دواپ په منځ کی ولاړی ؟
مريد ولیدل چی دادعا شور بکی ده . عاشور
ددوی کلیوال و . هغه وویل چی نور گلده
ددریو تنو په ملگر تیا په سپاوون کی دښکی
په وسیله منځ په شمال ولاړ .
عاشور وویل چی نور ملگری یی ونشوای
پېژندلی .

مريد له عاشور سره مخه ښه وکړه او زر
برخبل آس سپور شو او خان یی داس پرزین
ونښلاوه اوپه چټکی سره یی حرکت وکړ .
مريد له ښار څخه وتلی وچی سپینه سپوږمی
په آسمان کی وختله اوپسیره لاره یی ډنډاړه
کړه . دغه واپ داړکاږی له پتلی سره موازی
پروت و . وروسته ترڅو دقیفو یی آس ته
متر وکه ورکړه اووی څغلاوه . خو هیچ بکی
یی ونه لیده . خوکله چی کلی ته نږدی شو
دڅلوروتنودښو پل یی توجه جلبه کړه . مريد له
خپل آس څخه کوژ شو او دپښویل یی ترهغه
ځایه چی داوارکاږی پتلی دښتی خواته تاویده
وخاره . او مريد بیا بیرته په آس سپورشو او
دښتی دخړی تیاری په لور وخوځید .

کله چی داوسپنی لاری ته ورسید ، خپل آس
یی ودراره او په پتلو باندی نظرو لږاوه .

وکنندن کاران معمول بود .
در دنیا تنها و تنها سه مملکت
یعنی افغانستان ، اتحاد شوروی و
چیلی دارای مناطع لاچورد است
که برای اعدای فزاینده مناسبت
میباشد . چنین معلوم میشود که
طبیعت آنرا بروی کوه های غیر
قابل تسخیر بالا زده است . لاچورد

در پامیر تنها توسط مردان غیوری
بدست آورده میشود که در ((پلو -
جورج)) به جستجوی آن میر -
فتند در ارتفاع پنج کیلومتر جاییکه
درهه او قاتل سال پر از براف
است . ریزش سنگ از کوه در

قرن گذشته یگانه راه های این
سنگ ها را ویران کرده است
جیو لو جست های اتحاد شوروی
لاچورد را دوباره کشف کرده اند ؛
اینها ذخایر آنرا در پرتگاه
های دشوار و سخت دریافته
اند ، بعد از قتل استعمال هلیکوپتر
در تا جکستان انکشاف کرد
در یافت ذخایر بزرگ لاچورد
و موفقیت های آن و کارگیری
از آن ممکن شد . لاچورد در مرمر
های سفید ، در آشیانه های



چند نمونه از زیورات که از لاچورد ساخته شده است.

ترجمه عبدالملك ((شرف))

بشر به این رنگ مجذوب است



نمایی از معدن لاچورد

آبی در خشنده عدسیه ها و سیاه
رنگ ها خوبید است و بصورت
راخص اگر ذرات خورد گلداز با
خود داشته باشد ارزنده تر
است .

و بمنای آسمانی تلقی میشود
که از نور ستارگان روشن باشد
لاچورد در تا جکستان شوروی تنها
در تاستان ذخیره شده و توسط
هلیکوپتر به دو شنبه انتقال داده
میشود .

بشر به این رنگ آسمانی از
شش هزار سال قبل مجذوب بود
این ماده برای مزین ساختن
تعویض ، انگشتر و بکس ها
استعمال می شد و هم چنان برای

مرغانو به چفاد او ترانو پیل گریو • دلمر به خاطر قربانی شی
لومرینو شغلو به سخاوت سره دمرد تاویبی به هماغه گرمی مقاومت دلو هغه بایان چی
نازوه او ترانو دهغه هر کلی کاوه • هغه پرنور گلداه او شوروی حکومت بی دتیری لاس
تاویبی چی تیره شپه نزدی وچی نورگلداه دهغه پورته کرویو، ونبول •

سپویمی ترور یخو لاندی بته شوی وه اولری
سیمی به ترور میو وویوی ترور می ددستی به
سکوت کی دوبه بکاریده ... مریدندی شیبوکی
داورگادی غرجی له لری خغه تر غوره کیده
واورید . دغه چویتی یوه شیبه وروسته دیوه
انسان خگروی ، هاته گره • مرید خان داس
یه زین پوری ونبلاوه • دانسان خگروی بیا
تکرار شو • مرید داس منج واداره او ددلی
لاری به او ددوکی ووخید • خوپه خیرسره
بی دهر خه خارنه کوله •

انسانی خگروی پرله یسی تکراریده او
لایسی نزدی کیده •

مرید آس ته مترو که ورکړه • هغه احساس
کړه • چی زپه بی به کول کی دتوبکو له زوره
جوی •

سپویمی بیا دوریخوله شانه سرواوه او
خپله سینه دپایی د اوسپنی به خړو پتلیو
بانندی ویندله . مرید دپتلیونه یو خو کاوه
هاخوا یو نور رنگی موجود ولید • دا وخت
دهغه داورگادی غرجی دیرلری و . غلوریده . او
لایسی به دارونکی توگه نزدی کیده •

مرید له خپل آس خغه کوز شو او یو خو
شیبی بی دپتلیو خواته خاوره وکتله او ویی
لیدل چی یو لاس پتلی ترلی انسان داورگادی
به پتلیو بانندی غورخول شویدی . مرید ددغه
انسان سر پورته کړ دانور گلداه وچی سراو
منج بی به وینوکی خیشه ، پشته وو او بی -
سده پروت و . پتلی بی ترل شوی وی او
خوله بی به دو شمال ترلی شوی وه .

نور گلداه !

مرید بداسی حال کی چی چی بی وعلی خپل
ملگری به ریدیدل لاسونو تینگ کړ او غوښتل
بی چی هغه دپتلیو دپاسه پورته کړی . خوهغه
به داراو وحشت سره ولیدل چی دیر کلک ترل
شویدی . خهکه شکوله شوی وه اونور گلداه
به پریرو رسیو دپتلیو دپاسه ترل شوی و .

مرید دیوی شیبی لپاره وارخطا شو •

هغه احساس کړه چی غوریدونکی گادی
شیبه به شیبه لاور نزدی کیری هغه حتی داورگادی
دلوکو موئیف تودوخه به خپل خپ بانندی احساس
کړه . مرید هغه کوله چی داپیری رسی
وشکوی خونه بی شول کولی . آخرین خپله
چاپه وگنبله اورسی بی پری کړی • او به
فوق العاده قوت سره بی دنور گلداه بدن له پتلیو
خغه خلاص کړ او په عین حال کی بی ولیدل
چی یو دیرستراو عظیم شی چی اورترینه خوت
ورنزدی شو . دلوکو موئیف غریبی غورونه
ورکاوه کړل . هغه دپتلیو خغه خان گنبته
وینو یاوه او خپل ملگری بی کش کړ ...
اور گادی تیر شواو په ترور می کی بی سره
رپا جوړه کړه •

دسپویمی ټیکلی به آسمان کی ورک شوی
واو به ختیخ کی سپیدو دسپار زیری ورکاوه



ماریس لیپ

بود حامد استاد است او باو جود مصروفیت های زیاد همیشه خوشحال و دقیق است يك وقت از او پرسیدم كه کدام بالرین مورد علاقه اوست گفت : ((والله چه بگویم رقص بایکی خوب است ولی کرکترش خوب نیست با دیگری كه کرکترش خوب است رقص مشکل است.

از این نظر مشکل است كه به طور مشخص بگویم كه کداميك مورد علاقه منست . در جواب سوالی كه کدام نقش خود را دوست دارد گفت : ((من يك پسر و يك دختر دارم كه نمیتوانم بگویم كه كدامش را زیاده تر دوست دارم نقش هایم نیز مثل اولادم هستند همه جز وجودم هستند چطور می توانم بین آنها فرق قایل شوم مگر در نظر كار شناسان لیپ در نقش كراس در باله اسپار تك بی مانند است این حر كات ، هنر تمثیل ، احساس و هیجانات همه با هم یكجا شده يك هار مونی زیبا را ساخته كه انسان از دیدن آن لذت میبرد و تعجب می كند.

نمایش های دیگر لیپ از جمله رومئو ژولیت در یاجه ، قو ، ژرژل ، دون كشیوت ، زیبای خوابیده ، افسانه عشق ، كار من سوخته و اماكارتیا از جمله نمایشات بسی نظیر اوست يك منتقد انگلیسی به دیدن باله رومئو ژولیت او گفت :

((كه مغز لیپ میر قصد واندا مش فكر میكند)) لیپ در چندین فلم نیز حصه داشته كه چار مین قبر

چنانچه چندین بار قهرمان آبیازی شهید رامیتوان نام برد. لیپ به ورزش نیز علاقمند است لتوانی گردیده است.

ستارگان

افسانه

ساز

ترجمه وافى بالت اسپار تك

استاد بزرگ رقص بالت اتحاد شوروی ماریس لیپ را در امریکا ، اروپا ، آسیا ، افریقا و استرالیا خوب میشنا سید و به هنروی ارج بخصوصی قایل هستند لیپ انسان صمیمی ، مهربان و بسیار دوست داشتنی است و پر علاوه او را هنر مند نابغه هم گفته میتوانیم كه هیچگاه خستگی رانمی شناسد پروگرام باشوی تیاتر او را خیلی معروف میسازد در آموزشگاه بالت مسكو كه سالهای قبل خودش شاگرد



الون دولن

الون دولن اكٲور سينمائی فرانسه

الون ديلون اكتور معروف فرانسه به دعوت مسفلم برای دو روز به اتحاد شوروی سفر كرد . در هنگام اقامت خود از شهرهای مسكو و لنینگراد دیدن نمود . الون ديلون در استدیوی بزرگ مسفلم جریان فلمبر داری فلم ((تیکران)) كه توسط زر یسوران موفق اتحاد شوروی الوف و نا او موف ساخته میشود و یکی از رول های این فلم را خودش بازی خواهد كرد تماشا نمود . ديلون این سفر را خیلی خاطره انگیز خواند .

درین سفر همسرش ماری دارك كه وی نیز هنر پیشه است ديلون را همراهی میكرد .

صدفی صد ، داکتر را خواسته والتینا بر علاوه اینکه خیلی زیبه بودین ، یک قدم به پیشواز کسی ، و خوش اندام است دارای استعداد خارق العاده میباشد . است .



والنتینا تیتوا



For Elizabeth Whitely
from Maria Liepa with
all best wishes
Moscow 1975

موریس لیب اهداء به مجله ژوندون

نانی بریگفودی آواز خوان خلقی جمهوریت گرجستان شوروی

هنر مند نیست بسیار زیبا متبسم که هیچگاه تبسم زیبا و نمکینی او از چهره گیرایش دور نمیروند خودش میگوید : ((هیچگاه در زندگیم روزی را به خاطر ندارم که نخوانده باشم)) پس باید چنین آواز خوانی که هم صدای دلپذیر و زیبا دارد و هم مشق و تمرین زیاد نباید از روی سن بترسد یک وقتی گفت ، ((من همیشه برای علاقمندان آواز خوانده ام گرچه هیچ هم تمایل نداشته ام که در آن

لحظه آواز بخوانم مگر باز هم به خاطر اینکه هم بخود و هم به تماشاچی عقیده دارم همیشه خوانده ام . وقتی او را روی ستیژ در حال اجرای پارچه آهنگی ببینیم او را زنی با استعداد خیره کننده که آواز خیلی قشنگ دارد و با احساسات و هیجانات خاص یک خواننده محبوب نسل جوان ، که همیشه می کوشد ذوق تماشاچی را بسیار مراعات نماید خواهیم یافت .

باریس شیر با کوف



باریس شیر با کوف در نزدیک بندر در شهر لنینگراد زندگی میکرد و در طفلی میخواست دریا نورد شود اما در سیزده سالگی اکتور قلم شد .

در فلم (تصدیق نامه) نقش اول را بازی نمود .

باریس شیر با کوف

خیلی ماهرانه بازی کرده است . و با ارتباط به نقش هایش به سبورت علاقه پیدا کرده مخصوصا ، سکی ، فوتبال و موتر سیکل سواری و نشان زنی .

او کرکترهای مختلف تیپ های مختلف را با مهارت خاص بازی کرده است .

شیر با کوف جوان سی ساله قد بلند ، با دندان های سپید و چشمان روشن ، استودیو مکتب خود رستونی تیاتر ، بنام گورکی را تمام کرده است . و نقش های خوب فلم های (من در سرحد اجرای وظیفه مینمایم) (یک قدم به پیشوا زکسی) (درسواحل خاموش) (همه قسم بازی است) (تراس) ، همراه عزیزان جدا نشوید یازده امید ، لحظه کامیا بی وفلم روز عروسی را باید معلوم کرد

والنتینا تیتوا استاره زیبا و موفق

اتحاد شوروی

والنتینا تیتوا استدیوی تیاتر باقی می ماند ، (بوران ، طوفان) ، لنینگراد را تمام کرده و در فلم های (دهلیز شرقی) ، (شمیر و سپر) ، مشهور نقش های عمده داشته است از آن جمله (همه چیز نزد مردم های ما ، در بحر خاموش ، نیلسون

برای شما بداند یهود ایم:

در مختصات داستان بداند یهود:

از ادبیات جهان



تبییه و تنظیم از: ر. طنین

«لادن، محمد» در شهر «مانچری» که در سی کیلو متری کلکته مو قعیت دارد بدنیسه آمد *

وی در وزارت مخابرات هندوستان به سمت مامور ایفای وظیفه می کند. نماینده و داستان کوتاه نویسی مهمترین بخش نویسندگی او را تشکیل میدهد *

تا کنون چند داستان وی برنده جوایز ادبی شده و در این شمار داستان «چشم ها» هم که در این جا از نظر تان می گذرد و ما آنرا از میان ترجمه های هوشنگ مستوفی برای شما برگزیده ایم در سال ۱۹۵۰ برنده جایزه اول ادبی بین المللی روزنامه نیویورک هرالد تریبون گردید *

همه کسانی که چشم دارند و می بینند بمن می خندند و حتی بعضی از آنها در حالیکه از خنده گرفته درد میشوند در باره من داستانیهای خنده آوری نقل می کنند *

اما من خوب میدانم که آنها چه می گویند و چه چیز را دار شان می کند که ابلهانه بمن بخندند *

یکی از دلایل خندیدن آنها به من اینست که من هم روز گاری معشوقه ای داشته ام؛ و بالاتر از آن اینکه با او ازدواج کرده بودم. چطور من عاشق شدم و با او ازدواج کردم همان داستانی است که مردم آنرا تا این حد مضحک تلقی کرده اند و مرتب به آن می خندند و هنوز هم می خندند *

اگر شما هم بخواهید راز این ماجرای سرگرم کننده و در عین حال شگفت را بدانید آنها به شما خواهند گفت که قبل از هر چیز باید مرا ببینید، بسیار خوب هیچ ما نمی ندارد، من همه کسانی که چشم دارند و می بینند بمن می خندند و حتی بعضی از آنها در حالیکه از خنده گرفته درد میشوند در باره من داستانیهای خنده آوری نقل می کنند *

اما من خوب میدانم که آنها چه می گویند و چه چیز را دار شان می کند که ابلهانه بمن بخندند *

یکی از دلایل خندیدن آنها به من اینست که من هم روز گاری معشوقه ای داشته ام؛ و بالاتر از آن اینکه با او ازدواج کرده بودم. چطور من عاشق شدم و با او ازدواج کردم همان داستانی است که مردم آنرا تا این حد مضحک تلقی کرده اند و مرتب به آن می خندند و هنوز هم می خندند *

اگر شما هم بخواهید راز این ماجرای سرگرم کننده و در عین حال شگفت را بدانید آنها به شما خواهند گفت که قبل از هر چیز باید مرا ببینید، بسیار خوب هیچ ما نمی ندارد، من

مراهم شل کرده است، بلی من را سستی کوهی از زشتی و بد قوارگی و عدم تناسبم. بمن می گویند که هر کس در اولین برخورد تصور می کند با میمونی روبرو شده است و وقتی می فهمند این میمونی که در برابر خود می بینند انسانی مانند خود شان است از خنده به حالت ضعف می افتد.

یکبار موقعی که از یک چاره می گذشتم شنیدم که مردی به رفیق خود می گفت: «هر وقت این مرد را می بینم بیاد گوشت نتردام می افتم» *

ولی چون من کوب نیستم همیشه به این حرفهای مردم به شدت اعتراض کرده ام. باین همه به هیچ وجه بمن مربوط نیست که دیگران درباره من چگونه قضاوت می کنند، تنها چیزی که میدانم این است که خنده ها و ریشخند های آنها در سپای بزرگی در باره خودم بمن داده است *

هر وقت زندهای زیبا و خوش اندام را با لباس های رنگارنگ مجلل و حالت پرازغرور و تکبر در کوچه ها و بازارهای بینم که از کنارم می گذرند به اندیشه فرو میروم و مثل یک گناهکار مجرم از آنها میگریزم تا خودم را در گوشه ی پنهان کنم چون آنها به محض دیدن من چنان رویشان را با نفرت و انزجار بر می گردانند که گویی برهنه جفت شومی را در برابر خود دیده است *

آنها هرگز نمی خواهند قبول کنند که من هم مانند خود شان انسانم و باید مثل یک انسان بمن احترام گذارند و در همین لحظات است که من به ترازیدی دردناک و غم انگیز زندگی و هستی خودم پی میبرم.

خداوند بمن هم مثل هر یک از شما حس تشخیص زیبایی داده و منم مثل شما از دیدن زیبایی لذت میبرم. ولی گویا شمارا شستن آن حس را برای من جنایت غیر قابل بخششی تلقی می کنند. سخن را کوتاه کنم، تا آنجا که من فهمیده ام این دنیا بی که مادر آن زندگی می کنیم صریحا اعلام می کند که انسا نهایی نظیر

من هرگز حق حیات ندارند، و من این حقیقت را بخوبی دریافته ام.

پدرم قبل از آنکه من دست راست و چپم را بشناسم یا عظم بکار افتاده باشد از دنیا رفت و بعد از او تنها مادر پیروم بود که وقتی از خانه بیرون میرفتم انتظارم را می کشید، قانون توارث تاجه اندازه میتوانست در وجود من موثر باشد، چه کسی مسؤول نقص خلقت هراس انگیز من بود؟ پدرم؟ مادرم؟ آه نه، نمیتوانم هیچ کدامشانرا نفرین کنم، چرا باید آنها را مقصر بدانم؟ واقعیت اینست که من باید بدنی میامدم ولی شاید هیچیک از آن دو میل و انتظار نداشتند که من باین وضع و شکل دنیا بیایم، ماسمی میکردیم که شجره خانواده خود را حفظ کنیم، من که در برابر مرگ ایستادگی کردم و نمرود و مادرم که هرگز سقوط اخلاقی نکرد، آیا درخت این خانواده نباید شاخه های تازه میداد و زنده می ماند؟

حس تشکیل خانواده در انسان که یک موجود اجتماعی است غریزی و طبیعی می باشد و این حس بتدریج در درون مادر پاکدل و ساده لوح من هم بوجود آمد و علایم آن نمایان گردید تا جاییکه یکروز بمن گفت:

پسرم آیا تو نباید زن بگیری و عروس زیبایی به خانه بیاوری؟

این سوال مادرم به هیچ وجه برای من تعجب آور نبود و به این علت در حالیکه قلب لبریز از اندوهم را باز حمت زیاد خفه می کردم، جواب دادم:

آه مادر، چرا، البته اگر بتوانم از خدا میخواهم.

از آنروز او شروع به مشورت با زنان سرسفيد محله کرد و این مشورت چند روزی ادامه یافت، هر روز که او با چشمهای مملو از درد و نگاه غمزه به خانه بازمی گشت زجر و شکنجه من بیشتر میشد و رفته رفته این حالت مادرم برای من مساله تازه ای بوجود آورده بود و هر بار که او را میدیدم می گفتم:

مادر چرا اینقدر غمگینی؟ بمن بگو چه رذی داری؟

او هر بار در جوابم می گفت:

هیچ چیز پسر، هیچ چیز نیست.

اما در زیر این جمله «هیچ چیز نیست» قلب خونین و لبریز از نومیدی و بیچارگی مادری می تبید.

دو هفته گذشت، مادرم از رفتن به خانه همسایه ها و مشورت با آنان دست برداشته بود ولی آنهایی هم که پیش از آن بمن نمی خندیدند از آن پس شروع به خندیدن کردند یکروز در جاده مرد موخاکستری چهل پنجاه ساله ای باترحم تمسخر آمیزی بسر فیفتش می گفت:

«شل بیچاره! مادرش چقدر تلاش کرد تا زنی برایش پیدا کند! خداوند راستی برای چه چنین آدمهایی را خلق می کنی؟»

رفته رفته من در خفا فکر آرایش و زیبایی خودم افتادم، سعی میکردم حتی المقدور لباس های تمیز و شیک بپوشم اما این تلاش و کوشش من هم فقط صدای خنده و تمسخر مردم را بلندتر

کرد، آیا من زشت تر و میسب تر شده بودم؟ عاقبت اعتراف کردم که با شستن نمی توان زاغ زشت تر و را تبدیل به قوی زیبا و شکیل کرد.

داستان زندگی من ادامه داشت تا آنکه

عاقبت منم معشوقه ای پیدا کردم، حتما شما هم بایقراری میل دارید ما جرای عشق مرا بشنوید، بلی منم آرزو داشتم دوست داشته باشم و دوستم بدانند، آیا این یک امر طبیعی نیست؟ داستان عشق من برآستی راستی و ظاهر نفرت انگیزی که همه چشم هارا از من



برمیگرداند و مغز هارا متغیر و بیزار می کرد.

عاقبت روزی رسید که تلاش مادر من برای پیدا کردن عروس باشکست کامل مواجه شد، هیچ زنی راضی نمی شد باینکه آدم میمون نما ازدواج کند، مادرم که در زیر بار سنگین این شکست شب و روز لاغرتر میشد و بغود می پیچید، عاقبت قربانی یک بیماری شدید که خاص دروان پیری بود شد و هرگز از این بیماری نجات نیافت، همان زنی که وسیله تسکین قلب خونین من بود و دست کم گاهی بانسیم مطبوع و سردمچیت خودش آتش سوزان دل مرا تغذیه میداد همان زن عزیز و مهربانی که بانارهای عشق آسمانی و بی تمنای خود مرا در این دنیای خالی از عشق و حرارت زنده نگذاشته بود ورق بزنید

تکه میداشت، همان مادر مقدسی که زندگی حقیقی و همه چیز من محسوب میشد و همان موجود پاکدل و فداکار که در زشتی و حشمت از من نوعی زیبایی قایل ستایش می‌شد. من می‌کردم عاقبت مرد و مرا در این دنیا تنها گذاشت، نه من به خاطر او گریه نکردم و نخواهم کرد، چون میدانم که وجود نحیف و رنجیده‌اش قدرت تحمل درد و رنج بیشتری رانداشت.

ماجرای عشق من بعد از مرگ او اتفاق افتاد: یکروز صدای توتق عصای سنگینی روی پله های منزل شنیدم و همراه با این صدا ناله دختری بلند شده که با صدای یکنواختی می‌گفت:

«الان گودم، چشم ندارم، در راه خدا بمن کمک کنید!»

اول به صورتش و بعد به چشماش نگاه کردم، منظره، رفت آوری بود، درحالی که خودم را فراموش کرده بودم در دل گفتم: «دختر بیچاره! باین جوانی کور است! زندگی طاقت فرسای که در روز هاوسب های خسته کننده آن فقط شنیدن و لمس کردن امکان پذیر است.»

دختر جذاب و فشنکی بود، اندامش بعد تحسین آمیزی متناسب، خوش ترانس و کشیده بود و زیبایی و تناسب خوش اندامترین زنان جوان را داشت و از همان لحظه اول قلبم در گرو عشقش رفت و با احترام و ادب بسیار گفتم:

«بفرمایید بنشینید تا خستگی تان رفع گردد.»

مدتی با عصایش پی در پی اتفاق گشت، عاقبت از جایم برخاستم و دستش را گرفتم و بداخل اتاق آوردم، این نخستین باری بود که زن جوانی را لمس می‌کردم قلبم لبریز از هیجان و آرزوهای خفه شده‌ی بود، دوباره با دقت به صورتش نگاه کردم: علی‌الرغم چشماش نابینا و نگاه مرده اش، جوانی و طراوت مثل بهار در صورت زیبا و ظریفش میدرخشید، سینه‌های برجسته و بلند و خوش نمایش زیاد از من دور نبود و قبل از آنکه فکری در باره او بسرم بیاید شروع بلرزیدن کردم، مثل اینکه هوای سردی در اطرافم جریان پیدا کرده باشد لبهایم خشک شده بود، تمام بدنم میلرزید و نفسم به شماره افتاده بود. دستش را گرفتم و به طرف یک چوکی بردم و گفتم:

«بفرمایید همین جا بنشینید.»

آیا او لرزش دست مرا احساس کرد؟ کمی از غذایی که بخته بودم بایک «روپیه» ۳۰، به او دادم، با لحن ساده بی‌بمن گفتم که نامش «لیلا» است و با مادرش در یک کلیه‌گلی که نزدیک کارخانه بزرگ شهر است زندگی می‌کند. وقتی از جای برخاست که برو داز او درخواست کردم که باز هم بدیدم بیاید.

از آن پس لیلا بدیدن من می‌آمد و بعد از مدتی چنان به این دیدارها عادت کرد که جزو

تفریحات روزانه او شد. مادوبند رو بروی هم می‌نشستم و از همه چیز صحبت می‌کردیم، پس از آشنایی با لیلا احساس می‌کردم آتش سوزان قلبم تغییف و تسکین پیدا کرده و سنگینی تحمل ناپذیر بار زندگانی خفیل سبکتر شده است، رفته رفته لحظات زندگی برایم شیرین و هیجان انگیز شده بود چشمای لیلا، آه که اگر این چشما بینایی داشتند زیبایی او را به اوج کمال می‌رسانیدند.

آیا نگاه عمیق و خیره‌کننده زن کافی نیست که یک‌مرد را دیوانه کند؟

اما من این نکته را فقط از تجربیات دیگران آموخته بودم و به‌خوبی میتوانستم بفهمم چه معنی میدهد قلب تشنه من هم لبریز از آرزو و اشتیاق بود، آه که اگر لیلا چشماش می‌دید! درعین حال خوب میدانستم که این آرزو چقدر احمقانه است، چون اگر او چشم داشت مطمئناً گدایی نمی‌کرد و اگر هم تن به این کار میداد بدون شک از کسی چون من صدمه و خیرات قبول نمی‌کرد، نه، خدایا، اگر او چشم داشت هرگز بیناییش اجازه نمیداد که نزدیک او بدواید و میبایست مثل من بیاید و هر روز مرا با صحبت های شیرینش سرگرم کند، اما من ندانسته این آرزو را می‌کردم، برای آنکه منم احساساتم مثل همه‌ی مردم بود، راستی آیا این برای من گناهی محسوب می‌شد؟

به تدریج مردم متوجه ملاقات های ما شدند با آنکه هیچکس به حسادت نمی‌کرد و رشک نمیداد باز من خوب میدانستم که در نظر آنها آدم بسیار بد شکلی هستم که هدف بسیار خوبی برای مسخره کردن ها و شوخی عایشان بشمار می‌آیم، حالا دیگر ماجرای عشق من یک دختر کور بهانه تازه‌ی بدست آنها داده بود تا بیشتر و بیرحمانه تر بمن بخندند هم بستگی یکدختر کور بایک مرد زشت و ناقص الخلقه موضوع خوبی برای صحبت های آنها محسوب می‌گردید و خیلی خوب سرگرم و مشغولشان می‌کرد، راستی خیلی مسخره است، اینطور نیست؟

یکروز به لیلا گفتم:

«لیلا بگو ببینم تو درباره من چه فکر می‌کنی؟»

لبخند شیرین و آمیخته با شرم او قلب مرا از خوشحالی لبریز کرد و تکان داد باز هم اصرار کردم و گفتم:

«لیلا، بگو، بگو در باره من چه فکر می‌کنی؟»

او با ملایمت جواب داد:

«من کی گفتم که شما مرد بدی هستید؟ این کلمات را با تنها یت صمیمیت ادا کرد، غرور خاصی در خود احساس کردم و مثل اینکه نشنیده‌ام چه گفته است با هیجان و التهاب زیادی دنباله سختم را گرفتم و پرسیدم:

«لیلا، آیا مرا دوست داری؟»

با شرم و حجب بسیار سرش را به زیر انداخت و ساکت ماند، احساس کردم که تمام زیبایی زندگی در آن صحنه نقش بسته است، چند لحظه بعد لیلا مرا ترک کرد.

لیلا! عاقبت منم نامی پیدا کرده بودم که در این دنیای پست و پر از تنهایی و بدبختی دوست بدارم، کسی را داشتم که با منتهای اشتیاق و مسرت انتظارش را بکشم همان زندگی سراسر اندوه و تنهایی برایم شیرین و مسرت انگیز و دوست داشتنی شده بود، آیا این از خوشبختی من نبود؟

مردمی که بمن می‌خندند دشمنان من هستند، شاید آنها حرف هایی به لیلا می‌زدند که از زشتی و نقص خلقت من آگاه میشد، آیا راستی این کار را کرده بودند؟ کی میداند؟ ولی در حالیکه او شب را از روز تشخیص نمیداد چطور میتوانست بداند زیبا بی دل انگیز بازشتی نفرت آور چه فرقی دارد؟

لیلا به من گفته بود که کور مادر زاد است البته من هرگز آنقدر خود خواه نبودم که بگویم کور مادر زاد بودن او شانس بزرگی برای من بوده است، اما آیا این برای خواو بدبختی بزرگی محسوب نمی‌گردد؟

روز بعد دو باره آمد و وقتی وارد شد من در فکر ازدواج خود مان بودم و نقشه می‌کشیدم که این کار را چگونه انجام دهم، با خود می‌گفتم:

«آیا نباید یک روحانی به نمایندگی از مذهب به عنوان شاهد در مراسم عقد یک‌زن و یک مرد حاضر باشد؟ اما من اطمینان دارم که هیچ روحانی در عقد ما حاضر نخواهد شد، چون این روحانیون اغلب دارای هدفها و مقاصد دنیایی هستند و فقط نام این هدفها را مقاصد روحانی گذاشته اند و به دلیل اینکه من و لیلا مذهب مان باهم متفاوت بود امکان نداشت آنها با ما همکاری بکنند، از طرفی هم هر قدر این حقیقت را با صدای بلند تری اعلام کنند که در این دنیا تعداد زنان خیلی بیش از مردان است باز هم باید اعتراف کنم که هیچ زنی بجز لیلا حاضر باز دواج با من نخواهد شد، پس تنها همین نکته ممکن است که آن مردان روحانی را وادار به موافقت با ازدواج ما بنمایند.»

مذهب من اسلام است ولی من براستی یک مسلمان بتمام معنی و واقعی هستم؟

آرزو بعد از آنکه لیلا روی چوکی نشست بدون هیچ مقدمه‌ی شروع به صحبت کردم و گفتم:

«لیلا، میل داری با من ازدواج کنی؟»

به‌خوبی احساس کردم که او از شنیدن این سوال تکان سختی خورد و خود را عقب کشید و این مساله مسلمان بودن من بود که او را وادار به مکث و تفکر کرد و عاقبت با لحن تعجب آمیزی پرسید:

«چه ... چه گفتم؟»

جواب دادم:

«لیلا عزیز من، اگر تو فقط همین رادرد کنی که من یک انسانم کافیت، شکی ندارم که خداوند بزرگ ترا برای من فرستاده است و ... با چشمای پراز تنها به لبهای لرزان او نگاه می‌کردم، در آن لحظه احساس جنایتکاری را داشتم که در انتظار شنیدن رای محکمه است، بلی این او بود که باید برای زندگی با مرگ من تصمیم می‌گرفت، آیا سکوت ممتد او معنا و مفهوم بزرگی نداشت؟»

باز هم دنباله حرفم را گرفتم و گفتم:

«لیلا حرف بزن، من می‌خواهم از تو حمایت کنم، توهم قول بده که مرا خوشبخت خواهی کرد.»

عاقبت اوهم به حرف آمد و گفتم:

«من موافقم و حرفی ندارم، بارها شنیده‌ام که مردم هنگام عبور حرفهای امانت آمیزی در باره تو زده اند و با لحن تحقیر آمیزی گفته اند:

«این معشوقه همان بو زینه است! چون به نظر آنها تو خیلی زشتی و با یک بوزینه فرقی نداری.»

اما لیلا، تو چگونه فکر می‌کنی؟

دنباله صحبتش را گرفت و گفتم:

«من این زیبایی را که آنها در باره آن حرف می‌زنند، مطلقاً نمی‌شناسم و هرگز بوزینه را هم ندیده‌ام و نمی‌دانم چه شکل است! به این ترتیب با آنچه آنها می‌گویند ذره بی اهمیت نمی‌هم، حتی اگر بگویند تو زیبا ترین و خوش اندام ترین مرد دنیا هستی باز هم برایم فرقی نمی‌کند، چون من این دنیا را همیشه با قلبم دیده‌ام، من زشتی و زیبایی را با قلبم می‌بینم تو یک مرد مسلمانی و من یکدختر هندو، اگر تو به این تفاوتی که میان ما است اهمیت نمی‌دهی منم اهمیت نخواهم داد، باور کن منم هرگز فکر نمی‌کردم که مردی در دنیا پیدا شود که چنین صمیمانه و با صدق و صفا دوستم بدارد و بمن عشق بورزد، اما ... با اضطراب و بریشانی کلامش را قطع کردم و گفتم:

«لیلا، خواهش می‌کنم این «اما» را از آخر گفته هایت برداری، نمی‌خواهم این «اما» را بشنوم، برای چه این «اما» را بزرسان آوردی؟»

و او جواب داد:

«برای آنکه این «اما» وجود دارد و خیلی هم «اما» ی بزرگی است و مربوط به حرفه گدایی و زندگی خصوصی خود من است و ناچارم آنرا بتو بگویم، حقیقت اینست که من زن دست نخورده و نا آلوده‌ی نیستم، با آنکه من کور بودم همیشه آرزو داشتم که عاشق مردی شوم و او را با تمام وجودم دوست بدارم، اما این کاسه گدایی من که همیشه حتی پس از یکروز کامل

گدایی کردن خالی بود به شکم خالی من و مادرم می خندید. باین سبب مجبور بودم خودم را تسلیم آن مردانی بکنم که گرسنه شپوت بودند و در سیاهی شب های تاریک و وحشتناک بمن نزدیک می شدند تا پولی کف دستم بگذارند. پس تو نباید از این وضعی که بمن تحمیل شده است رنجیده خاطر و آزرده شوی. تو خوب میدانی که هیچ مردی در دنیا معضی رفای خدا و فقط بخاطر انسانیت چیزی در کاسه گدایی یک دختر جوان نمی اندازد. اولین باری هم که تو نسبت بمن ابراز علاقه کردی با خود فکر کردم که به همین دلیل است اما امروز به هیچ مردی جز تو بنام یک انسان احترام نمی گذارم و هیچ کس را به غیر از تو دوست ندارم و از تو تقاضای عفو و بخشش دارم.

از شنیدن این حرفها هیچ و بی حس شده بودم. چند دقیقه سکوت میان ما برقرار شد. آنوقت من گفتم: - لایلا، آنچه گفتمی داستان مکرری از خود خواهی پست و گشت انسانهاست و تازگی ندارد مطمئن باش که من هرگز در باره آن فکر نخواهم کرد. ولی او هم چنان ساکت ماند و دیگر حرفی نزد.

بعد از چند روز ازدواج ما عملی شد و این پیش آمد در میان تمام مردم دهکده شور و هیجان شدیدی بوجود آورد. در مراسم این ازدواج هیچ روحانی به عنوان شاهد حاضر نشد و ما به اظهار نظر های دیگران هیچ اهمیتی ندادیم. او و من، یعنی لایلا و عبدالله دوباره روبروی هم ایستادیم و دقایق متمادی در سکوت مطلق فرو رفتیم. او با قلبش مرا تماشا می کرد و من با چشمهایم باو خیره شده بودم و در لحظات شیرین همان سکوت ممتد بود که ما بیجان زنا شویی خود را بستیم و شریک زنت گانی یکدیگر شدیم.

اما پس از آن صدای خنده و استیزاء مردمی که ما را احاطه کرده بودند بلند تر شد و به اوج خود رسید. هنگامیکه لایلا و مادرش برای زندگی عیشگی نزد من آمدند غریبانه و استیزاء مردم خیابان را به لرزه در آورده بود. مدعیان تکبانی اخلاق و قوانین اجتماعی بدست خشمگین شدند و با استیفاء و غضب به ما تیرگیستند. مردم نمی توانستند بفهمند که در اعماق این ماجرای عاشقانه و ازدواج دو قلب خونین در حال سوختن و شعله کشیدن است اما من با تمام وجودم می گویشم که لایلا را آرام کنم و وسایل خوشحالی او را فراهم سازم و بی درد بی با و می گفتم:

- لایلا! لایلا! اهمیت نده. بگذار مردم به ما بخندند. من آنها را دیوانگان شقی و بی عاطفه و بیرحمی بیش نمی دانم. زندگی مادر کنار یکدیگر آغاز شد. نمی خواهم بگویم که ما زن و شوهر خوشوقتی

بودیم. نه بلکه این الزام جنون آمیز انسانیت ما بود و زندگی هم برای ما جز این معنایی نداشت. اخلاق اجتماعی و رسوم مذهبی حصار وحشتناکی از کینه جویی و انتقام بدور ما کشیده بود.

هیچ کس کوچکترین یاری و همکاری با ما نکرد ولی با این همه ما می خواستیم که زندگی کنیم و خوشبخت باشیم و باین سبب خوشحال از روبروشدن با تمام مشکلات و دشواریهای خود بودیم.

مدتی بعد ماجرای اصلی اتفاق افتاد. یکروز لایلا بمن خبر داد که بزودی مادر خواهد شد. ناقص الخلقه بودن من و نابینا بودن لایلا هیچ یک نتوانسته بود مانع این خوش بختی طبیعی ما شود. از آن پس ما استیزاء و ریشخند و یا وه گویی های همه مردم را تحقیر می کردیم زیرا آن خوش بختی که انتظارش را نداشتیم نصیب ما شده بود. خدا را هزار بار شکر! به عظمت و بزرگی او اعتراف کردم. راستی هزار بار شکر که او لایلا را نابینا خلق کرد!

ولی لایلا دو ماه قبل از دنیا به آمدن بچه بیمار شد و به بستر افتاد بیدار نگذاشت. دکتر آوردیم. او را با ممتنهای دقت معاینه کرد. التماس کردم بپر قیمتی است او را نجات دهد و دکتر گفت:

- چیز مهمی نیست. خیلی زود معالجه اش می کنم.

پس از چند لحظه مکث پرسید:

- آیا لایلا کور مادر زاد است؟

- بلی دکتر. کور مادر زاد است.

چشمهای لایلا را دو مرتبه معاینه کرد و همان قیافه عبوس و متفکر گفت:

- میتوانم با یک عمل جراحی چشمهایش را بینا کنم. اما حالا این عمل غیر ممکن است. بعد از وضع حمل و سلامتی کامل برای معالجه چشمهایش او را نزد من بیاورید.

کلمات داکتر قلب مرا تکان داد. جوانی زنده گانیم را زیر و رو کرد. او می گفت میتوانم چشمهای لایلا را بینا کنم! از خود میپر سیدم: وقتی او بینا شود آیا از دیدن من متفکر نخواهد شد؟ آیا باز هم مرا که امروز به عنوان تنها انسانی که قلب و عاطفه دارد میپرستد دوست خواهد داشت؟ از آن لحظهای که چشمها نشینا شود آیا باز هم مثل امروز بمن عشق خواهد ورزید و احترام خواهد گذاشت؟ خدا یا! به داکتر چه بگویم؟ ناگهان دهانم را باز کردم که فریاد بزنم:

- نه داکتر! چشمهای لایلا من به بینایی احتیاجی ندارد! اما تنها حرفی که زدم این بود که گفتم:

- لایلا، داکتر می گوید چشمهای تو معالجه خواهد شد!

بی اراده این جمله را تکرار می کردم. چطور میتوانستم برایش شرح بدهم که بینا شدن

چشمها او ممکن است ریشه زندگی مرا برای همیشه قطع کند. چطور ممکن است که انسانی بخواهد کور بماند و روشنائی و بینایی چشمانش باز نگردد؟

آیا این بزرگترین خوش بختی برای یک نفر نیست که بتواند از تاریکی مطلق نابینایی را عیبی یابد؟

لایلا که بغویی احساسات و قلب مرا درک می کرد مطلقاً متوجه وحشت من از این خبر نبود و بی دردی می گفت:

- ساگر بتوانم بینایی ام را بدست آورم چقدر خوش بخت خواهم بود! آیا خوشحال نیستی؟ فکر کن چه سعادت تی است که من بتوانم صورت عزیز و محبوب ترا بینم. اطمینان دارم که در این صورت عشق تو بمن بیشتر و سوزانتر خواهد شد.

با وجود بیماری و ضعف شدید ناگهان صورتم را درخشندگی و طراوت بیما ندی فرا گرفت و رضایت کامل قلب و روحش در حالت چهره زیبایش منعکس شد. آیا همه اینها به خاطر آن نبود که زندگی تازه بی در برابرش هویدا شده بود؟

دکتر نسخه بی نوشت و ضمناً برایم شرح داد که دواها را چگونه باو بدهم و بعد گفت: - بعد از وضع حمل و بهبود کامل لایلا نزد من بیا تا در باره عمل جراحی چشمانش اطلاعات بیشتری بتو بدهم.

لایلا آرام و ساکت بود اما تو فان سیمناکی در درون من بر پا شده بود. مغزم از هجوم افکار وحشتناک آتش گرفته بود و می سوخت. بانتهای اتاق رفتم و روی چوکی خودم نشستم. با خود فکر می کردم: «تنها در این کلبه کوچک بود که من آرامش خاطر و خوش بختی داشتم. حتی این آرامش و خوش بختی را هم می خواهند از من بگیرند!

همین دنیای کوچک مرا هم می خواهند ویران کنند. آه، نه، داکتر! هرگز. هرگز اجازه نخواهم داد. توحق نداری. چشمهای لایلا مرا بینا کنی. تو با دشمنان بیرحم من همدست شده بی تا مرا بکشی. اما اول من ترا خواهم کشت. برای چه زندگی ما را به آتش کشیدی؟ اما نه، تو مقصر نیستی. تو وظیفه داری که با بیماری ها بجنگی. کوری هم یکی از بدترین بیماریهاست و تو نمی توانی نسبت به آن بی تفاوت باشی. تو فقط در راه خدمت به انسانیت می خواهی بزن من بینایی بدهی و خبر از قلب من. از زندگی من و کوچکی دنیای خوش بختی من نداری. ممکن است چشمهای او بینا شود. ممکن است خداوند این نعمت بزرگ را که هر انسانی باید داشته باشد به او اعطاء کند. اما تو نمیدانی که از آن پس من باید خاک شوم. باید نابود شوم. قبل از آنکه بتواند بفهمد که آدم بوزینه نما چیست باید بمیرم! و بعد از آن برای همیشه به عنوان یک عاشق صادق و

بزرگ فقط در خاطره او زنده باشم. راستی آیا ماجرای عشق سوزان او و زیبایی هایی که با قلب و اندیشه اش در وجود من می بیند برای همیشه بیابان رسیده است؟

احساس کردم که قلب خونینم به تلخی می گرید!

عاقبت لایلا پسری دنیا آورد. جامعه از تولد یک طفل نا مشروع بخشم و هیجان آمده بود. ولی این کودکی که از یک پدر زشت و ناقص الخلقه و یک مادر نابینا دنیا آمده بود چه تصویری داشت؟ او بیگانه تر از یک فرشته بود. چشمهای خود را از من و نگاه این چشمها را از لایلا به ارث برده بود.

در اولین روزی که لایلا سلامتی خود را به دست آورد همان موضوعی را که خود خواهی شدید باعث شده بود آنرا بدست فرا موشی بسپارم به من یاد آوری کرد و گفت:

- حالا میایی برویم داکتر را بینیم؟

اما او نمیدانست که این سوال او چه توفانی در قلب من ایجاد کرد و مرا بچه حالی انداخت. لحظه ای مکث کردم و آنوقت برای اولین بار به دروغ متوسل شدم و با دو رویی و دروغ

گفتم:

- بلی. راستی من فراموش کرده بودم!

همین امروز میروم و او را پیدا می کنم ولی خودم هم میدانستم که دروغ می گویم. حالت غریبی را داشتم که در وسط اقیانوس بیجان امواج سهمگین افتاده باشد. همان لحظه از خانه بیرون رفتم و پس از چند ساعت مراجعت کردم و گفتم:

- داکتر بیچاره مرده است!

این تنها حرفی بود که توانستم بگویم. حتی میترسیدم همین را هم نتوانم بگویم چون قدرت نداشتم آن تائر واندوخی را که لازم بود در

مقام شوهری لایلا از مرگ داکتری که قول داده بود نابینایی او را معالجه کند داشته باشم نشان بدهم. مجبور بودم رازی را که زائیده خود خواهی و بیرحمی خودم بود در قلب خونین و درد مندم پنهان نگه دارم. سنگینی بار این مسؤولیت بعدی بود که نمی توانستم آنرا تحمل کنم و عاقبت هم همین تلاش و تقلا بی که برای دوام سعادت خودم کردم باعث شد که خوشبختی و آرامش زندگانیام برای همیشه متلاشی و نابود شود.

آنروز های وحشتناک و مملو از پریشانی و اضطراب ادامه داشت.

یکروز وقتی به منزل برگشتم با منظره دلخراشی روبرو شدم. آنروز مادر لایلا فراموش کرده بود لگن مسی بزرگی را که وسط اتاق بود بردارد و به آشپز خانه ببرد. در همین موقع لایلا که صدای گریه ناگهانی بچه را شنیده بود بی آنکه عصای خود را بر دارد دیوانه وار

بقیه در صفحه ۴۶



زنان و فردای

جوامع بشری

زنان از آوان زندگی اجتماعی در ساخته‌ان جامعه بشری رول و اهمیتی داشته که زمانه های ملی شده مملو از کار نامه ها و فداکاری های ایشان بوده و آنچه از همه مهتر جلوه دارد، رنج و عذاب عظیمی است که زنان برابر طول تاریخ در آن سوخته اند و در درج جانگاہی را متحمل شده اند.

اگر صرفاً جامعه اولیه اجتماعی را از دوران های بعدی اجتماعی بیرون نمانیم در سلسله زمان طولانی حیات انسانی که تضاد های آشتی ناپذیر صنف های مختلف در آن ها حاکم بوده زنان سخت رنج کشیده اند و در عالم حرمان و تنگدستی مورد احسان و ستیزه جویی ها قرار گرفته ولی وظایف و رسالت های خویش را با آن هم تاحد امکان انجام داده اند.

مسیر این دوران های اجتماعی در همه کشور ها یکسان نبوده و به اشکال مختلفه اسارت و بردگی را بر زنان همراه داشته است.

زنان که در طلیعه تاریخ جوامع انسان دوران ما در سالاری رابسا امانت داری گذاشته و عالیترین بر خورد را سپرد اوراق تاریخ نموده اند، در دوره های بعدی در همه بخش های زندگی مبرو نشان خویش را گذاشته و مبارزه پیگیری را به منظور آزادی از دست رفته ای شان براه انداختند و در پهنای زمان به مجادلات و تلاش های دست یافتند که سلسله و رشته منظم این پیکارها تاریخ روشن کار و فعالیت آن ها را در راه آزادی می سازد.

مبارزه زنان در دو جبهه هم در منزل و هم در اجتماع، جریان داشته و از هر دو

نایجی را بدست آورده اند که مطالعه این کار و تلاش پیگیر افتخار آور و عبرت آموز است.

زنان پیوسته در چهار دیواری خانه به تربیه فرزندان پرداختند و چنان مردان بزرگ و راد مردان به اجتماع تحویل نمودند که نام های شان در تاریخ در خشن خا صی دارد. این مردان که اساس زندگی را در جامعه بدست داشتند، کار های را در پیش گرفتند و اقداماتی را مریضا شدند که آهسته آهسته زنان از چهار دیواری منزل کمی پافرا تر گذاشتند که پی آمد تمام روشن بینی مردان واقع بین پیوند به مبارزه زنان در حیات زنان و اجتماع تنور و روشنی را به میان آورد و تأثیرات اجتماعی را با عث شد. بار سوسایل تولید در جامعه و پیشرفت در ساحت مختلفه حیات، منطق اهمیت زنان نیز دوباره در اجتماع راه یافت و بالا خره به نیروی مادی اجتماعی مبدل گردید و بر محیط پیرامون رنگ دیگر می زد.

بدین معنی که در صنف زنان، مردان نیز راه یافتند و روز بروز عقیده هیچ شمر دن زن ذایل شده و بر عکس با اهمیتش دوچندان در اجتماع را هس را باز کرد بر محیط اجتماعی رو حیه دیگری هویدا گردید.

علما، دانشمندان و صاحبان مطالعه در یافتند که زن نیمه ای از پیگیر اجتماع بوده و بازوی توانای جامعه بشری و بالاخره زنان یکطرف سکه واقعیت اجتماع نیست که طرف دیگرش را مردان می سازند. و بناء اگر یکطرف سکه جلایش خاص و درخشنده می

داشته باشد و طرف دیگرش کم رنگ جلوه کند خود بر لنگش اجتماع حکم می کند و روی همین اساس در جوامع که به زنان اهمیت داده نشده بر علاوه بر اہم های اجتماعی برابر کم نقص اجتماعی نیز موجود می باشد. این درک و آگاهی به مرور زمان کار خود را نموده و در سکتور های مختلفه حیات رخنه یافته، روشن بینی و ترقی پسندی را باعث شدند.

البته این مسیر سال های متعادلی را در بر گرفته و از گذشته های دور تاکنون نیز به اشکال مختلفی ادامه دارد.

همچنان بعضی ها معتقدند که لغزش های بزرگ اجتماعی در زمانه های طی شده در پهلوی علت الکل دیگر، دور بودن و ناچیز شدن زنان نیز از جمله علت ها است و جنگ های خانمان سوز، تجاوزات و خونریزی های قرون گذشته دور از احساسات زنان و دوری عواطف ایشان ساحه عمل پیدا نموده و تمام دلخراشی های تاریخ فقط و فقط از مناسباتی سرچشمه گرفته که زنان در آن جانناچیز شمرده می شدند.

بهر حال، آنچه زنان در یافتند عبارت از پیروزی است که امروز در سرا سر جهان

آواشان هر روز هر چه بیشتر رسا تر شده و بانگ پیروزی شان دوسر نوشت بشریت نقش مثبتی را بازی می کند.

در هیچ گو شه ای از جهان نیست که امروز صدای نیرو مند زنان بالا نشده باشد مبارزه زن در گذشته خود بیان گر نیروی انسانی و غیر قابل انکار زنان است که در آینده بر اهمیتش بیشتر از پیش افزوده می گردد و بالاخره در سراسر جهان بحیث عضو مساوی الحقوق در زندگی سهم خویش را ادا می کند.

امروز به اشکال مختلفه و به شیوه های گوناگون در همه قاره ها صدای زنان بالا شده و پیروزی های را نیز بدست آوردند که نمره کار و تلاش زنان ادوار گذشته و مناسبات جدید اجتماعیست که در نقش جوامع پیش رفته صنعتی در قرن هزده میلادی بوجود آمده است.

البته از قرن هزده به این طرف این مبارزات منظم شده و در ممالک مترقی به پیروزی های هم رسیده که باید در همه جهان حقوق شان اعتراف شود.

با آنچه گفته آمدیم، مطلب مهمتری مطرح می شود و آن اینکه فردای جوامع بشری نقش زنان در آنست.

و جواب این سوال که آینده زنان و جامعه بشری چگونه خواهد بود؟

بحث روی این اندیشه فقط زمان منطقی و درست است که اولاً گذشته زنان از خاطر دور نشود و در هر عمل اجتماعی در نظر باشد. و همچنان ارتباط این گذشته، مسیر آن و فردای آن باید روشن گردد.

بناء باید در همه جوامع بشری این حکم عام گردد که زنان بحیث عضو مساوی الحقوق اجتماعی در طول تاریخ از مناسبات غیر عادلانه اجتماع رنج برده و ماتم های زیادی را با صبر و حوصله گذرانده ولی از جا نرفته اند.

دیگر اینکه مبارزه زنان باید پیوند با پروگرام های اجتماعی و به ارتباط مردان و بدون تعصب (مرد علیه زن و زنان علیه مرد) به پیش برده نشود، زیرا در مناسبات کنونی و خواسته های عصر باید لنگش اجتماعی از میان برداشته شود و اهمیت مساوی اجتماعی زنان نه تنها در روی کاغذ بلکه عملاً اعتراف گردد.

وقتی در یک مقطع خاص زمانی چنین مفکوره عام گردید و زنان و مردان عمل به چشم مساوات به هم نگاه کردند آن وقت پلان های دیگری مطرح می شود که فقط مردمان همان عصر می توانند باره آن به صورت درست فکر نمایند.

اما آنچه از واقعیت های عصر بر می آید اینست که وقتی چنین شرایطی بر زندگی حاکم گردد و مناسباتی هم که ایجاد می گردد حتماً فارغ از تناقضات آشتی ناپذیر اجتماعی

به اتفاق او «ویگوریل» جایزه نوبل دریافت کرده بود تا آنگاه ماری کوری یگانه انسان دانشمند بود که برای دومین بار به افتخار بزرگ علمی جهان نایل آمد.

او بدون استراحت و تن آسایی بیشتر کار کرد و در اكمال و انجام فعالیت های پرداخت که بعدها اش واگذار شده بودند. تا اینکه بواسطه اثر تشعشعی که بکشف آن موفق شده و با آن در دمنان را شفا بخشیده بود او را در کام مرگ فرو برد او بدین منوال قربانی اکتشاف پرفیض و برکت خود گردید.

۱- نام اصلی او ماری اسکلو دو دوسکارو و پلش را برخی الهستان «پولند» نگاشته اند. در سن ۲۳ سالگی برای اخذ درجه لیسانس علام از سور بون به پاریس وارد شد و بالاخره در جریان درس و تحقیق به حباله نکاح پیری کوری در آمد.

۲- ماری بیکوریل (۱۸۶۷-۱۹۰۸) فرزند ادویند بیکوریل استاد فزیک موزیم بود. رادیو اکتیو را کشف کرد و تازمان مرگ منشی دایمی اکادمی علوم بود.

اکنون مسوولیت زنان سنگین و سنگین تر میشود

وجیه خود را ادا کرده است. مثلا وقتی زنی با استفاده از اصول مثبت به نظام اقتصاد فامیل بادر نظر داشت عایدو مصرف معقول موفق می گردد در حقیقت فضای سالمی را ایجاد کرده و نشاط همیشگی افراد جامعه کوچک خود یعنی فامیل را تامین نموده است.

تجربه و عمل در جوامع بین المللی به اثبات رسانیده که دیگر زن عنصر عاطف و ضعیف نبوده و تفاوت های فزینی مانع انجام وظایف او شده نمی تواند. جای پس اختراعات و مباحثات است که با آمدن نظام مردمی در وطن عزیز راه خدمت و استفاده از نیروی انرژیک زن و راه تعلیم و سایر مزایای انسانی برای همه، چه زن و چه مرد می باشد زمینه هرگونه فعالیت امر بخش مساعد گردیده. اینجاست که مسوولیت زنان سنگین و سنگین تر شده و انجام این مسوولیت ها و ایفای این کار های بزرگ موفق و موقعیت درخشانی را در تاریخ ملی عصر ما ثبت می کند.

پس میتوانیم تذکار دهیم که ما زنان افغان درین فرصت حساس سهم فعال و ارزنده و با ارزشی را در روند ترقیات اجتماعی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی به عهده دارند که موفق بدر شدن همه مسوولیت ها تفکر سالم می خواهد و ژرف نگری عمیق اما مسروریم که پیوسته زنان ما با درایت و خیرتیکه داشته اند همیشه به این درایت ملتفت بوده اند که پیوسته در جهت پیروزی افتخارات و انکشافات هر چه بیشتر و سریعتر گام های وسیع برداشته و با قدم های متین تر ازین جاده عبور نمایند.

زنان از باستان زمان تا کنون مثل مرد عنصر اساسی دینامیزم تاریخ است، زن و مرد به خاطر موجودیت و ادامه نسل و دوام زندگی و تامین معیشت لازم و ملزوم یکدیگر اند. همچنان تاریخ جوامع بشری گواه است که در تشکیل خانواده نقش سازندگی زن و مرد مساوی است همانطوریکه اداره و تنظیم امور خانه و مسکن به زن تعلق داشت مرد نیز به نوبه خویش در رفع حوایج اولیه همت می گماشت، سعی و تلاش هرچه بیشترش بر آن بود تا لانه و کاشانه اش آرامگاه خوبی برای اعضای فامیل و ساکنان منزل باشد.

اکنون نیز بایک نگاه ژرف و عمیق دیده میشود که امروز یک مرد مامور و مسوول آسایش و آرامی اعضای فامیل است، و جایب و مسوولیت های مهمی را بدوش دارد زنان نیز رسالت بزرگی را به عهده دارند، اینها اند که چه در خانه و بیرون از منزل، در شهر و ده، در موسسات عرفانی، علمی، فرهنگی و هنری و بالاخره در همه شئون و شقوق باشکوهان ساختن و تبارز دادن استعداد های شان، با تبارز قدرت فعال و احساسات وطن پرستانه و تفکر علمی و ژرف اندیشی شان توانسته اند بازو به بازو ی مردان موثر و مطلوب واقع شوند. کار های مفید و مثری را انجام دهند و برای توفیل به اهداف مشخص و پیر و زی های تنهایی خود را با معیار های فکری، علمی و تجربی مجهز گردانند و با استفاده از این اصول و میتود ها وظایفی که به عهده ایشان گذاشته میشود بدرستی به انجام برسانند و آنگاه است که به حیث یک مادر با احساس و به حیث یک زن مترقی

گرا نیهای را از گذشته گان به ارث برده اند، به اصطلاح می شود گفت که با یکدست به آن رسیده اند، زیرا دست و بازوی دیگر اجتماع یعنی زنان در اسارت قرون محکوم شده بودند.

درینجا پهلوی دست توانای زنان، مغز و اراده عواطف و احساسات، گذشت و فدا کاری فروتن بودن و خدمتگذاری و دهنو صف انسانی شان نیز در اجتماعی فردا از خود نقش خواهد داشت و حتما تا نیرش در کمیت و کیفیت پدیده های که ایجاد می گردد به وضاحت، دیده خواهد شد. و به حق که در فردای زندگی با زنان جامعه یکجای پیروزی های نصیب بشریت خواهد شد که امروز در طی ادوار گذشته به آن نرسیده ایم. و شکوفانی فردا حتمی دل پذیر و انسانی خواهد بود از آن جایکه زنان همیشه طرفدار جدی صلح بوده اند و در صف اول طرفداران صلح قرار داشته اند، در فردای جوامع نیز این آرزوی انسانی در روح و روان همه تاثیر همه جانبه داشته و در پر تو صلح جاویدان همه جهان به ترقی و سعادت دست می یابند و از فقر و بد بختی و ده ها و صد ها نااملا میمت تاکنون بشریت به دست دارد و میراث

ماری کوری «۱۸۶۷ - ۱۹۳۴»

۴۵ ماه بصورت مشترک به تحقیق و تجسس پرداختند. لازم بود «بشپلند» ماده معدنی که منبع ایجاد تشعشعی مشابه با تشعشع اورانیوم بصورت موجود چندین تن زیر مطالعه گرفته شود و لازم بود طرف ثقیل و بزرگی بدنبال آن کشیده شود تا مایعات جوشان در پیپ های بزرگ بجریان در آید. کار فعالیت پر حرارت علمی را این میرمن لطف باروش فنی مخصوص مرتب ساخت.

پنجاه و سه ماه سراسر امیدواری، سراسر رنج زحمت، سراسر محرومیت و آنکهی در پایان آنها، پیروزی و نیل به هدف بود در سال ۱۸۹۸ این زوج دانشمندان کشف متوالی دو عنصر مشعشع جدید پولونیوم و رادیو را به مردم شناساند، اولی پولونیوم هدیه وطن مالوف مادام کوری - پولند بود و دوم رادیوم «مشعشع» بود که یکصد هزار بار فعال تر و مشعشع تر از اورانیوم می باشد، رادیوم عنصری است که تعداد بیشمادی مردم صحت و حیات خود را باید مدیون آن بدانند.

این عنصر برای علم امکان آنرا میسر گردانید تا در ساختمان ماده عمیقتر تحقیق نماید و بینش جدیدی در آن ساحه بدست بشر بدهند اما حیات بقیه تجسبات را در این رشته به ماری کوری هدیه کرد، زیرا در سال ۱۹۰۶ شوهرش در یک حادثه از جهان رفت، شوهری که سه سال قبل از مرگش

خواهد بود در آن زمان اکثر مفکوره های خرافی و مسایل اضافی از هر نگاه به موزیم تاریخ سپرده خواهد شد و زنان در نقش خویش موفق و کامیاب در ساختمان جامعه باشورو شوق بیشتری حصه خواهند گرفت.

درین مسیر زنان و مردان مترقی پیشقدم شده فردا های رنگین و انسانی به بار می آرند و ما اینک آگاهی که زنان و مردان امروز بسوی فردا های فارغ از مناسبات متناقض به پیش میروند. و آینده را بهتر از امروز می سازند.

در نتیجه گیری، آنچه مهم جلوه می کند، اینست که به ارتباط صحبت پراکنده فوق باید مطالعه منسجم صورت گیرد تا در پرتو واقعیت های اجتماعی و درک درست زندگانی خانواده ها برای فردای حیات اجتماعی خویش راعیار سازند و فرزندان شان را خوشبین به آینده تربیت نمایند.

گذشته از همه مطالب وقتی جامعه توانست هر دو بازوی خویش را بکار اندازد، در اولین لحظه امید واری های آبادانی، آرامی و سعادت مردم مزده همکاری خود خواهد بود. آنچه تاکنون بشریت به دست دارد و میراث



چند روز بعد از اینکه پرو فیسر بیکوریل به همکاری هم مسلک خود پیری کوری از کشف خویش صحبت کرده بود که فلز اورانیوم دارای خاصیت صدور دایمی تشعشعات مخصوص می باشد، شنیدن این داستان برای میرمن کوری این هدف را تعیین کرد تا اسرار این تشعشعات معمایی و رموز را کشف کند. به وسیله همین آتش افروخته شده ذوقش و با این عطشیکه در طول مدت تحصیل کیمیا و فزیک بر خود احساس کرده بود در طریق حل این معضله گام برداشت. این زوج متجسس «پیری و ماری کوری» با وجود همه مشکلات و عدم مساعدت شرایط کار مدت

پاییز

را ست گفتمی توای بهار امید
رنگ چشم به رنگ پاییز ست
من خزانم - خزان نو میدی -
داستان خزان غم انگیز ست

هر کس آمد درین خزان زده دل
رفت و این داستان خوانده گذشت
هر که رنگ شکست من را دید
من و دل راز خویش را نیده
گذشت

از خزان هر کسی گریزان ست
که خزان فصل ناامیدی هاست
در خزان غیر حسرت و غم نیست
در خزان هر چه هست درد افزاست

توبهاری ، بهار سر سبزی
من خزانم ، خزان زر دم من
تو بهاری ، بهار عشقی تو
من خزانم ، خزان دردم من

برو ای مرغ پریشان امید
در خزان نگاه یا سلا نه مکن
از پس رنگ ها برو ، اما
رنگ چشم مرا بهار نه مکن

سوی چشم منین که چشما نم
همچو رخسار مهرگان زرد ست
مثل پیمان خود دلم بشکن
کز جفا یت پر از می دردست

مگر ز من متنفری؟!

گل سرخی باو دادم ، گل زردی بمن داد ...!

برای يك لعلی نا تمام ، قلبم از طیش افتاد ...

با تعجب پرسیدم : مگر از من متنفری؟!

گفت: نه! باور کن، نه! ولی چون ترا واقعا دوست دارم ، نمی خواهم پس از
آنکه کام از من گرفتی ، برای پیدا کردن گل زرد ، زحمتی بغود هموار کنی ...

شعر ۱۰ - «سنگر»

پخه خبره

به ماهمه غواری شعرونه خوازه
خکه چی زه لیکم ترخه او ترخه
چی دهیواد دپیقلویت خر خیری
دهانی پیغلی بهوستایم به خه
هریو نظرکی بی مری هیلن نفیستی
لوست دی او لوست ددغو پیغلو گاته
زه چی داخوار بنایست ته وگورم
راکی ایزونه دگناه شی ساره
چی چایبریاال دژوند کوچنی وی کوچنی
خنگه به زپه وکری به کی الوته
بسدی نور پس زپی - سیری سندی
زه لیکم تاو ده اوتاوده
زه درنخونو شاعر رنخ به ستایم
زهایی خه چی دچا خویش دی کهنه
تااوریدلی داپغه خبره
وایی ، خبری دلته دی ابوته .

دغویی ۱۲ - ۱۳۵۶ - کال



بهار معرفت

بهار معرفت افسر دنی نیست

گل و برگ ادب پژمرده دنی نیست

بشر گیر دز روح جاودان روح

که روح جاودانش مردنی نیست

دود

کنار دریاچه ، در زیر درختان خانه کوچک

اگر دودی بر نمایی خاست ،

چه اندو بهار بود :

دریاچه درختان و آن خانه

«بر تولد برشت»

چه په ویده امر کی د شغل و حوری !

پر د زده چه په لیڅه دی سره کیږ دمه

سه تړه زما په مسخ وور سه تړه ؟

شپه پیره سره ده اوزه رپړ دمه



صبح روشن

ای مود کن !

بروز مرگ من

یکی مود دیگر - مودی گنجینه ها

پر ادج و باشکوه

به رسم یادگار - به پاس افتخار

به یادو بود روزگار

بجا گذار

و جسم خاکی مرا

تنها بردل خاک بسیار

• • •

و نوای رهگذر

ای مهاجر قبرستان های شهر

بر لوح مود من

تمثال

یک مرد قهرمان

یک تبرد حق

یکی صبح روشن

و هزار نقش جوان

منقش ساز

بعد آن، لحظه بی درنگ کن

اینجا برگزین ، یک قطره اشک

آنجا برگزین آرزو، یک شمع مهر

بریز و روشن کن

آترا برای سکوت !

اینها برای غوغا !

ناصر «آرین»

موج مل

اندین گلشن نشد کز یک تبسم گل شوم

شاید از غیرت به خود در پیچم و سنبیل شوم

عشق گلباز م مگر شو ری به دل پیدا کند

تا طراز نغمه بر خود بندم و بذیل شوم

همچو مینانیست آسان لب به حرف آوردنم

خون بر یزم از جگر تا در خور قلقل شوم

دیر گاهی شد زمستی بر کنار افتاده ام

به که چندی باز دامگیر موج مل شوم

سرو قامت ساقیا ! امشب به محفل جلوه کن

تا چو قمری من هم از شوق تو در غلغل شوم

باسیه روزی (صفا) عمر یست بستان بسته ام

تا به هر رنگی بود هر رنگ آن کا کل شوم

وصیت

مرا روز یکه جان از تن بدرشد

ز برگ گل کفن دوز ید بر من

به اشک عاشقانم تن بشوید

به پای گلبنم سازید مدفن

که تا بر قبر من بلبل بخواند

به بالای سرم سروی نشا نید

که قمری بر فراز ش لانه سازد

به پای قبر من مطرب گمارید

که ساز غم به خر سندی نوازد

شود کزدل غم دیرین براند

به جز دیوا نکان کس را نباید

که بر طرف مزار من بیاید

اگر گیرم که آید هو شما ری

بگوید ش که دیر آنجا نیاید

که رمز عشق را عاقل نداند

لحظه ها و تو

تو که میایی

تو که میایی و عطر بدنت

در فضا می پیچد

لحظه هارا

- همه -

معناد تن می سازی .

• • •

نسب محاط چشمت !

لحظه ها می میرند

بی تو ، آری ، بی تو

لحظه ها می میرند

نسب محاط چشمت !

رفعت حسینی

۱۳۵۰

والدین در نظافت اطفال



مقابل میکروبیها از دست میدهد و میکرو بیها با سانی میتوانند پوست را مورد حمله خود قرار دهند حتی کار شناسان طبی در مورد غسل کردن روزانه کودکان هم تردید دارند و آنرا هفته دو تا سه بار کافی میدانند پدران و مادرانیکه به صحت اطفال خود توجه دارند کافی است که روزانه دست و صورت و پا ها و اعضای جنسی کودکان خود را با آب و صابون بشویند.

در مورد اطفال شیر خوار گر چه شستن مقابل میکروبیها از دست میدهد و میکرو بیها با سانی میتوانند پوست را مورد حمله خود قرار دهند حتی کار شناسان طبی در مورد غسل کردن روزانه کودکان هم تردید دارند و آنرا هفته دو تا سه بار کافی میدانند پدران و مادرانیکه به صحت اطفال خود توجه دارند کافی است که روزانه دست و صورت و پا ها و اعضای جنسی کودکان خود را با آب و صابون بشویند.

واستحمام روزانه آنها واجب است و لسی نکات زیر را در این مورد باید در نظر داشت :

حمام اطفال شیر خوار نباید از یسج دقیقه بیشتر طول بکشد .

از شستن زیاد دستزدن بدن طفل باید خود داری کرد .

به آب حمام اطفال باید با تجویز دوکتور یک ماده نیمه چرب طبی را اضافه کرد تا از خشک کردن پوست بدن طفل جلوگیری نماید .



والدین را نباید بغاظر آنکه کثیف نشود در یک ژوندون

اطفال آنها حتما در بزرگی هم همین طور عادت می کنند بلکه بر عکس طبق آنچه که روانشناسان تحقیق کرده اند این فشار و اجبار پدران و مادران برای نظافت کودکان تولید عکس العملی می کنند که و قتی کمی بزرگ شدند از نظافت و پاکی فرار کنند در حقیقت آنها بعنوان لجبازی و مقاومت در برابر فشاری که دیده اند بسوی بی نظافتی کشیده میشوند. لهذا نباید اطفال را تحت ار قسار داد زیرا این فشار تولید

عکس العمل های ناگواری در آنها میکند و بسیاری از مردان و زنان بی توجه به حفظ الصحة کنونی آنها بی هستند که در کودکی از طرف پدر و مادر خود بعد افراط و ادا به رعایت نظافت میشدند و حالا بعنوان یک عکس العمل روحی درست نقطه مقابل دستورات پدر و مادر خود را اختیار کرده اند و به همین جهت اخیرا مطالعات جدیدی در محافل دانشمندان علوم تربیتی جهان در این مورد شروع شده است و دانشمندان علوم تربیتی باین نتیجه رسیده اند که: در تعلیم و تربیت جدید بیچوجه نباید مانند سال قبل در نظافت اطفال راه افراط را پیمود .

و این روش در بسیاری از کشور های مرقی هم اکنون بکار برده میشود البته اشتباه نشود منظور از این گفته بیچوجه این نیست که اطفال کثیف باشد بلکه مقصود آنست که در نظافت آنها راه افراط طی نشود حالا بیینسم با نظرات و تئوریهای جدید تعلیم و تربیت و نظیفه پدران و مادران در مورد نظافت اطفال چیست و آنها چه کار های باید بکنند .

حمام و شستشوی بدن :

دوکتوران در مورد اینکه اطفال باید هر روز حمام داده شوند و سرو تن خود را بشویند تا مل و تردید دارند علت هم آنست که در کودکان پوست بدن هنوز به مرحله رشد کافی خود نرسیده و مانند پوست بدن افراد بزرگسال نیست و بیهمین جهت بر اثر شستن زیاد پوست بدن کودکان با آب و صابون حساسیت پیدا کرده و مصونیت خود را در

یکی از ناراحتی های بزرگ پدران و مادران اینست که اطفال خود شانرا زود کثیف میکنند . هیچ پدر و مادری نیست که وقتی اطفال خود را کثیف ببینند تکران و عصبانی نشود . حق هم با آنهاست زیرا واقعا کثافت در اطفال منبع میکروب و موجد بیماریهای مختلف میگردد و بدون تردید اطفال کثیف خیلی زیادتر از کودکان دیگر بیمار می شوند . در زمانهای سابق زیاد به کثیف بودن اطفال اهمیت نمیدادند و حتی یک ضرب المثل قدیمی وجود داشت که ((کثافت معده انسان را پاک میکند)) و لسی با پیشرفت دانش و آگاهی پدران و مادران و توصیه علم طب در سطح خانواده ها همه متوجه شده است که تمیز بودن چقدر در صحت و سلامتی کودک کان موثر است . فقط نکته ای را که در اینجا باید در نظر داشت این است که در تمیز نگاه داشتن اطفال مانند هر کار دیگر راه افراط را نباید طی کرد و از حدود عادی و معمول نباید خارج شد اطفال را نباید بغاظر آنکه کثیف نشوند در یک چهار دیواری شیشه ای و بلوری زندانی کرد و آنها را از محیط اطراف شان بازداشت .

بسیاری از خانواده ها اطفال را از بازی در خاک و گل منع میکنند و در حالیکه بعقیده روان شناسان این بازیها برای اطفال لازم و مفید است. کودکانی که گل درست میکنند و با این گل خانه میسازند به حقایق زندگی اطراف خود آشنا میشوند .

پدران و مادرانی که اطفال خود را وادار به رعایت نظافت کرده و این کار را به حد افراط میرسانند هرگز نباید امید وار باشند که

س راهی افر ا طی رانپیمایند

نظافت ناخن ها :

طبق مطالعات و تحقیقاتی که شده است از هر چهار اطفال مدرسه یکی از آنها عادت به جویدن ناخن های دست خود دارد و به همین جهت اطفال كوچك را باید یاد داد كه هر هفته خود شان ناخن های دست خود را کوتاه و

پاك كنند و برای این كار هر طفل احتیاج به يك ناخن گیر اختصاصی دارد البته زیر ناخن های اطفال را هر روز باید با صابون شستشو كرد و برای پاك كردن زیر ناخن ها از بكار بردن ابراز و آلات فلزی باید خود داری كرد زیرا از

نظر طبی زبان آوراست از همه بهتر آنستكه با مسواك های مخصوص زیر ناخن ها را صابون زد و پاك كرد .

نظافت پاها :

پاهای اطفال در بوت عرق کرده و گزیف میشوند و به همین جهت توصیه میشودكه

پدران و مادران اطفال را وادار كنند پا های خود را هر شب با آب و صابون بشویند و مخصوصا باید به اطفال یاد بدهند كه بین انگشتان پا را خوب پاك كنند زیرا در غیر اینصورت

برای اصلاح و کوتاه كردن مو های سر قاعده خاصی وجود ندارد ولی این نکته را باید گفت كه از نظر ميكروب تفاوت بین موهای بلند و کوتاه نیست و اگر موها را بشویند صرف - نظراز کوتاه و بلند بودن از ميكروب پاك میشوند. اما از طرف دیگر پدران و مادران باید موهای در از کودکان خود را طوری آرایش دهند كه

جلوی چشمها و دید آنها را نگیرند و ریختن موها روی پیشانی و جلوی چشم غالبا کودکان را در راه رفتن مواجه با خطر میسازد موها را باید لااقل يك بار در هفته شست و شستن زیاد

ترموها ضرری ندارد .

نظافت دستها:

شستن دستهای اطفال هر بار قبل از غذا خوردن و بعد از رفتن به تشراب ضروری است و باید اطفال را وادار به این كار كرد و اهمیت این موضوع را به آنها گوشزد نمود پس از خاك بازی و زیرو رو كردن ریگ نیز شستن دستها واجب است زیرا امکان دارد كه دستها و مخصوصا زیر ناخن های كود كان آلوده به ميكروب شده باشند ولی موضوعی را كه باید در شستن دستهای اطفال مورد توجه قرار داد

اینست كه بكار بردن آب داغ و صابون زدن زیاد برای پوست دست اطفال مضر است و پدران و مادرانی كه دستهای اطفال را در گذشته كیسه ميكردند دچاری اشتبای بزرگی میشدند زیرا به پوست دست آنها ندانسته آسیب میرساندند .

گوش ها:

نظافت و پاك كردن زیاد از چند ناحیه گوش ها اطفال تولید عوارض و ناراحتی هائی ميكند گسانی كه هر روز داخل گوش خود را با صابون پاك كرده و یا مایلهای واردان ميكند ترشحات گوش را تحريك مينمايند و بعلاوه این كار موجب میشود كه چر كه در حفره گوش جمع شوند و برای پاك كردن آن باید به دكتور مراجعه كنند بدین ترتیب توصیه



میشود كه از پاك كردن داخل سوراخ گوش خود داری كرده و آنرا به حال خود واگذار نمایند و فقط هر سه روز يك بار به نظافت گوش اكتفا كنند .

چند دستور صحتی برای حمام:

محیط مرطوب غالبا برای پرورش ميكروبها و باكتريها مساعد هستند و به همین جهت باید زیاد مراقب اطفال در تشراب بود و توصیه های زیر را مخصوصا باید بكاربرد .

اگر اطفال تشنه شدند هیچوقت از شیردهن آب سرد تشراب به آنها آب ندهید قبل از آنكه اطفال را داخل تپ كنید داخل آنرا با آب و صابون خوب بشوید قبل و بعد از استحمام حتما بدن اطفال را خوب شستشو دهید .

پس از آبكشی از حمام در نظر داشته باشید كه اول قسمتهای بالای بدن اطفال را خشك كرده و لباس بپوشانید و آخر كار پاهای آنها را خوب خشك كنید .

اگر امکان داشته باشد كه هر روز لباسهای زیر پوش اطفال را عوض كنید خیلی خوب و آید ال است . البته اینكار در خانواده هائی كه اولاد زیاد دارند دشوار است بپر حال هر هفته لااقل دوبار لباسهای زیر پوس اطفال را عوض كنید .

نظافت قدیفه حمام نیز از اهمیت خاص بر خوردار است قدیفه های كثیف منبع هزار ها ميكروب میباشد قدیفه تولید بیماریهای مختلف را ميكند برای هر طفل لااقل باید دو قدیفه يكي مخصوص قسمت های بالای بدن و ديگر مخصوص قسمتهای پائین بدن وجود داشته باشد و قدیفه ها را هم باید لااقل هفته ای يكبار شست. قدیفه كثیف دوباره ميكروب ها را به بدن شسته شده و پاك منتقل و شستن اطفال را بیعاصل می سازد .



چهار دیواری شیشه ای و بلورین زندگی كرد.

نوشته: عبدالغفار بیلاقی

خوشبختی در چیست؟

خوشبختی نزد هر شخص تعریفی دارد ولی بطور عموم همه انسانها بسوی یک هدف پویانند و چنین میاندیشند که نایل شدن به آن هدف یگانه راه نجات انسان از مذلت و خواری است. انسان از همانزمانیکه بدنیا چشم میگشاید بحث یک موجود زنده تالاش میوزد تا ضرورتهای طبیعی و حیاتی اش بر طبق خواسته هاونیازش میسر گردد و مواضع وارده از سرراش برداشته شود. این خواسته ها و نیاز او را وادار میسازد تا از نیروهای انسانی اش کار بگیرد و تالاشهای ممکنه را به راه اندازد.

قوه دماغی و جسمی دوتیروی است که در فراهم اوری خواسته ها و نیاز انسان بدان اتکاء دارد و این دو نیرو بصورت متوازی سیر تکامل را میپیماید تا آنکه تکامل دماغی و جسمی او بعدرشد نهائی برسد درخلال همین مسیر است که یکسلسله فراز و نشیب سختی و نرمی و کامیابیها و ناکامیها را میبیند و توام با تکامل جسمی قوه دماغی وی نیز بهمرحله بلوغ و بختگی میرسد و تالاشها یشرا بیشتر از پیشتر بجهت نیل بهد فاش انهم که خوشبختی است متوجه میسازد. ازینجا است که بنیاد اساسی تالاشها انسانی در مرحله جوانی پیریزی میگردد و از آنکه از کوره آزمایش زندگی ابدیده بدر شده است تمام نیروی انسانی اش را بدون اندکترین اتلاف و ضایعات بمسائیل پیش پا افتاده و بتجربه آمده زندگی بسوی هدف اصلی که عبارت از رسیدن به خوشبختی است بکار می اندازد و سعی می ورزد تا بقوه سنجش عقلی و استعمال نیروی جسمانی اش راه پرپیچ و خم رسیدن بغو - شبختی را کوتاه تر سازد.

ممکن او خودش شاهد خوشبختی را در انوش نکشد ولی فقر خواهد کرد و ناایثار و تالاش انسانی اش راه رسیدن بخوشبختی را برای ایند گانش هموار ساخته است. همین فقر و کار بالمرش کافی خواهد بود که باعث رفائیت خاطر و آرامش دل وی گردد و از کار نامه ها و تاریخچه زند گیش بهیث یک انسان پر تالاش هیجوع افسوس و حرمانی نخواهد داشت زیرا اوایمان خواهد داشت که راهوارپها را از سر راه ایندگانش برداشته است او را برای رسیدن بسر منزل خوشبختی موثرانه یاری نموده است و این تالاش وی بیجانست زیرا فرزندانش که جزء وجود اویند و دیگر نسلهای اینده جامعه که همه از جمله هموعان وی اند همان راه او را دنبال میکنند و از تجارب و اندوخته های باارزش تجربی و فکری وی استفاده میبرند.

و کمتر حرف میزدند. وقتی بایکی از این کارگران از نزدیک صحبت کردم و در باره کارش از او پرسیدم در جواب گفت: عشق به کار بزرگترین راز خوشبختی یک جامعه است او واقعا راست میگفت اگر هر جوان و یا هر کسی بکارش عشق داشته باشد و آن را بایکی و درستی انجام دهد بدون شک آن جامعه مسعود آباد و آرام خواهند بود.

شما را چه در دسر بدهم، در طول سفر هایم چیز های دیدنی و عجیبی دیدم، که هر یک آن در ذات خود قابل یاد آوری است ولی نمی خواهم که این مختصر راسفرا نامه بسازم ولی همیشه میگویم که هرکس مخصوصا جوانان باید در طول حیات اش یکی دویار به مسافرت دست بزند فرقی نمیکند که ایسن مسافرت خارج از مملکت اش باشد یا در داخل خود مملکت. سیاحت در نقاط مختلف کشور چیز های برای او می آموزاند که شاید در طول زندگی اش نیاموخته باشد و نمیتواند او را از لابلای کتاب ها و اوراق نیز بیابد.

چنانچه شعری معروفی بیادم آمد که گفته است:

صد سال سفر باید کرد، ناپخته گردد خامی این واقعیت است که سفرانسان را ورزیده و باخبر از بسیاری چیزی های پوشیده میسازد. چیزهای که شاید برای او ارزش زیادی داشته باشد.

بنابا توصیه من برای تمام جوانان اینست که اولتر از همه به زندگی روستاها و با نقاط مختلف کشور خویش آشنا گردند و هر چیز را با دقت نظر بنگرند.

آشنایی با زندگی مردم و آنهم از نزدیک بزرگترین درسی است که او میتواند در آینده از آن استفاده بزرگ نماید.



جوانان و مسافرت

استفاده کرد و آن را در خدمت مردم خویش قرار داد. اما چطور این سوالی بجا و معقول است و باید آن را پاسخ درست و صحیح داد. بنظرم شاید درست ترین پاسخ به این سوال این باشد که هرکس باید وظیفه خود را بشناسد و با علاقمندی و پشتکار وظایف خود را پیش ببرد. وقتی انسانی وظیفه خود را شناخت دیگر همه پروبلم حاصل میشود.

بهر حال در طول مسافرت هایم با بعضی اشخاص برخورد کردم که در موقع کار تمام هوش و حواس شان متوجه کار شان بوده کمتر حرف میزدند، و با دقت متوجه کار شان بودند این ها کارگران ساده بودند، ولی با علاقمندی به کارشان ادامه میدادند، بیشتر عمل میکردند.

نمیدانم این گفتار چقدر صحیح و بجا است که سفر انسان را به زندگی آشنا میسازد و او را پخته و کار آزموده بارمی آورد. ولی من به این گفتار باور دارم، زیرا خودم تا چند سال پیش که هیچ مسافرتی نکرده بودم و چهاروا صرف در چهار چوب محدود میشناختم فکر میکردم که تمام جهان همین است و بس. ولی وقتی که به چند مسافرت دست زدم و موقع

برایم میسر شد تا محالک مختلف را از نزدیک ببینم یک سلسله حقایق آشنا گشتم که تا قبل از آن فکر نمی کردم بزرگترین اندوخته - ای که از این سفرهایم گرفتم این بود که ما چقدر از کاروان تمدن عقب مانده ایم.

موضوع دیگر یکی که برایم اهمیت دارد و مورد توجه ام قرار گرفت، تفاوت های زندگی در محالک مترقی و محالک سرمایه داری بود.

بلی در محالک مترقی این پیشرفت ها همگانی بوده مال همه شمرده میشود هر عضو آن جامعه در پیشرفت آن سهم بارز داشته اند، در حالیکه در محالک سرمایه داری این پیشرفت شکل ظاهری داشته صرف محدود میشود به چند چیز و از برای چند کس.

تجربه ای که از این مسافرت های خویش گرفتم یکی هم این بود که هر جوان در طول زندگی خود باید یکی دو بار در محالک مختلف به مسافرت بر دازد ولی شرط این مسافرت در این است که این سفر صرف جنبه گردش و خوش گذرانی نداشته باشد باید انسان از پیشرفت های دیگران چیزی بیاموزد و وقتی که دو باره به وطن خویش عودت میکنند این دست آوردها را برای کشور خویش برای مردم خویش و بالاخره برای جامعه و وطن خویش بکار برد و عملا آن را پیاده کند. زندگی زیباست و باید از این زیبایی ها لذت برد طبیعت خیلی غنی است و باید از آن

آشنایی

جوانان

با ساینس

امروز جهان ساینس و تکنالوژی است و از همین دو فراورده های آن که روز بروز زیاد میگردد بعضا محتاج ترمیم و تجدید میباشد. از همین رو امروز کورس ها و مکاتب و پوهنتون های در جهان وجود دارد که جوانان و نو جوانان را با این وسایل آشنا میسازند و آنها را برای این منظور تربیه میکنند که این فراورده های

بیکار نمی مانند و دوم اینکه زمینه پیشرفت و ترقی آنها مهیا میگردد و استعداد های شان بکار گرفته میشود و بهتر از همه اینکه این نوع مصروفیت ها و مشغولیت های مهم باعث میگردد که جوانان از بیکاری که بعضا باعث انحرافات نیز می گردد نجات یابند و از سقوط آنها جلوگیری بعمل آید.



ساینس و تکنالوژی معاصر را اگر به ترمیم ضرورت داشت ترمیم کنند و بدسترس استفاده کنندگان قرار دهند. بهر صورت این نوع مشغولیت ها و کار ها به جوانان و نو جوانان فرصت میدهد تا استعداد های شان را تبارز دهند و زمینه پیشرفت بسوی علوم را که سعادت و خوشبختی مردم و استقامت جهان بدان بستگی دارد مهیا سازند.

امروز در جهان مرقی بیشتر توجه میشود که نو جوانان و جوانان حداظم استفاده را از این وسایل نمایند و با این فر آورده های تخنیک از نزدیک آشنایی حاصل کنند این کار دو مزیت دارد. اول اینکه جوانان و نو جوانان را که قشر فعال و دینامیک جامعه اند عاطل و

در این جای شکی نیست که این وسایل مانند رادیو تلویزیون، تیلیکار در، تلیفون و... امروز در اختیار بشر است و در اثر استفاده انسان این وسایل استهلاك میشود و گاهی در اثر بی احتیاطی و یاد دیگر عوامل خراب و از کار می افتد برای تعمیر و ترمیم آن به متخصصین در این رشته ها ضرورت است. پس اگر جوانان به این رشته ها اختصاصی اشتغال نداشته باشند پس کی این وسایل را ترمیم میکند. فلذا این يك ضرورت میرم و اساسی است که باید جوانان را به چنین رشته ها ترغیب کرد و آنها را با این گونه وسایل آشنا ساخت تا از قوه فکر و استعداد آنها برای ترقی جامعه کار گرفت.

جوانان و روابط خانوادگی

چه بهتر از اینکه زندگی خانوادگی سرشار از سعادت و خوشی باشد. مخصوصا وقتی که زن و شوهر هر دو کار مند میباشد و در خارج از خانه مصروفیت نیز دارند. من به چنین خانواده یابتر است بگویم به چنین زن و شوهر برخوردارم از زندگی خانوادگی آنها واقعا سرشار از محبت و صمیمیت بود، وقتی از آنها راز خوشبختی را پرسیم در جواب گفتند: خوشبختی و یا برعکس بدبختی چیزیست که به خود شخص ارتباط دارد. اگر انسانی خواسته باشد حتما میتواند این هر دو را بدست بیاورد. منتها همه ما در جستجوی خوشبختی هستیم و هر کس همه از بدبختی فرار میکند. ولی سوال این جا خلق میشود که باوجود خواستن خوشبختی بعضا با بدبختی سردچار میگردیم علت آن چیست؟ علت آن خیلی ساده است و آن شناختن واقعی زندگی است. انسانی که زندگی را شناخت و بصورت درست شناخت حتما میداند که این زندگی چه چیز های در خود نهفته دارد و چه باید بکند و چه نکند از چه چیز بپرهیزد و ... وقتی ما توانستیم این شناخت را داشته باشیم دیگر موردی نمی ماند که خوشبخت نباشیم و یا آن را در آغوش نکشیم.

از موضوعات دیگر اگر صرف نظر کنیم و به روابط نواده بپردازیم می بینیم که نزدیکترین رابطه میان زن و شوهر وجود دارد و به همین ترتیب این رابطه گسترش می یابد امادیده شده که باوجودی شناختی که زن از شوهر پس دارد و شوهر از زنش باز هم اختلافات و نزاکت های خانوادگی رخ میدهد. علت آن چیست؟

علت اینکه بعضی از زن و شوهر ها باوجود شناختی که دارند باز هم نتوانسته اند منظور یکدیگر را از زندگی شان و سرو صورت بدهند و خوش باشند در این است که زن و شوهر هر دو با این که میگویم شناختی از همدیگر ندارند ولی در حقیقت آن شناخت که لازم است میان زن و شوهر موجود نمیشاند. زیرا اگر همانطور که قبلا گفتیم شناخت واقعی میان این دو موجود باشد دیگر همه موضوعات حل میگردد و پرابلمی باقی نمی ماند.

بهر حال بد نیست که رخ داد های دیگری را که بدون شك در امر خوشبختی خانواده نقش ارزنده دارد مطالعه کنیم.

در این جای شکی نیست که زندگی انسان

توأم با مشکلات فراوان است. ولی اگر زن و شوهری توانست این مشکلات را تحمل کند و با برده باری با آن مجادله نماید بدون شك آینده نصیب شان میگردد درخشان و شگوفان خواهد بود این امر خود بخود در روابط خانوادگی آنها تاثیر مثبت میگذارد اما هستند زنان و شوهرانی که تحمل این مشکلات را نداشته و زود از کوره در می روند و در مقابل این ناملایمات زندگی فرسوده میشوند و خود را بی چاره احساس میکنند. وقتی چنین احساس پیدا شد خود بخود زمینه اختلاف و شك و تردید پیدا میشود و برای اینکه مسئولیت آنرا از خود دور کرده باشند زن بگردن شوهر و شوهر بگردن زن می اندازد این امر باعث میشود که باب گفتگو و مجادله بین این دو باز شود و حتما شما میدانید که وقتی چنین شد زندگی خانوادگی به چه شکلی در خواهد آمد. بناء گفته میتوانم که بزرگترین راز خوشبختی يك خانواده در این است که زن و مرد در امور مختلف حیات اجتماعی خانوادگی شناخت کافی داشته باشند. وقتی این شناخت بقدر کافی باشد دیگر هیچ موردی نمی ماند که پرابلم های زندگی در خوشبختی آنان تاثیر و فشار وارد کند.

سوء تعبیر های که بعضا میان خانواده ها بوجود می آید همه و همه از عدم شناخت کافی نسبت به یکدیگر است اگر واقعا اعضای يك خانواده بتوانند یکدیگر شان را درک نمایند و بین شان تفاهم و شناخت وجود داشته باشد آن خانواده خوشبخت و سعادتمند خواهد بود. شما که ما را خانواده خو شبخت میدانید با وجود اینکه اقتضای قوی نداریم ولی یگانه علت و بین شان تفاهم و شناخت وجود داشته باشد آن خانواده خوشبخت و سعادتمند خواهد بود.

آن اینست که من و همسر من زندگی را با واقعیت آن پذیرفته ایم و همچنان از همدیگر شناخت کافی داریم، یعنی هیچ نیروی نمیتواند در میان ما درز ایجاد کند. البته این امر مستلزم وقت و زمان بود تا ما از همدیگر خویش این طور شناختی داشته باشیم.

خانواده های محترمی که با مشکل یا مشکلات خانوادگی سر دچار هستند باید يك موضوع را بدانند که بدون عملش و بدون تفاهم مشکل است که انسان به خوشبختی خانو-

ادگی دست یابد. و توصیه من بحیث يك انسان خانواده دار اینست که به زندگی زیاد سخت نگیرد، کوشش کند و واقعیت های زندگی را اگر چه تلخ هم باشد باید بپذیرد.

راه زندگی

غفار عریف

پیوسته بگذشته

مند و رشد جوشان نهضت انقلابی بدور نگه داشته است و از جانب دیگر زندگی زحمتکشان را سخت، رنجبار و پراز خرابه ساخته و شدیدا صدمه زده است.

موجز اینکه:

اگر راه زندگی از تمدن کرات تا به عصر هومر مطالعه میشود و یا از زندگی و کار نامه های یما و کوشانی ها.

اگر از آغاز خط تصویری شروع کنیم و یا اندیشه نگاری و هیروگلیف، اگر حماسه بابلی گنیل گمش را بیاد آوریم و یا کار نامه های سکندر مقدونی را، اگر تشکیل پرده داری چانگ را مطالعه میکنیم و یا رخداد های دوران کنشیکای کبیر را، اگر قبایل مایاها در جزیره (یوگاتان) تمدن عالی برپا کردند و یا آثار میناتور کاری خاوران در صفحه هنری جهان باستان منزلت دارد.

اگر اصلاحات سولون پیشرفت صنایع دستی و بازرگانی را موجب شد و یا راه ابریشم خطوط مواصلاتی تعیین کرد.

اگر خطوط اولیه ماتریالیسم دیالکتیک در نظرات هراکلیت تعیین شد و یا فیثاغورث ریاضیات را برای آفرینش مفاهیم مختلف ایدیا لیستی بکار انداخت.

اگر دوران هلنی را ارزیابی می کنیم و یا کنسول رایاد آورد می شویم اگر هردوت پدر تاریخ است و یا انتشتاین پدر اتم.

اگر افلاطون کتاب جمهوریت را نوشت و یا ابن سینا بلخی در ترتیب و تنظیم اصول اولیه طبی وقت صرف کرد.

اگر پولیت در نیمه قرن دوم پیش از میلاد تاریخ عمومی را نوشت و یا میر غلام محمد غبار افغانستان در میسر تاریخ را تحریر کرد.

اگر از اردو کشی های اسکندر

های نظم و نشر نو یسند گان و شعرای مشرق زمین میباشد. اگر از آینده عروس نیل تعجب مینماییم و یا کشفیات طلا تبه به عظمت و افتخار خلق کشور مان می افزاید.

اگر در عهد باستان حـزب سیاسی دریایی (دیموکراتیک) در یونان بر هیری تمیستو کل بنیان گذاری شد و یا حزب بلشویک ها بعنوان اولین پاره کننده زنجیر امپریالیسم و استقرار سوسیالیسم اهمیت بین المللی کسب نمود.

اگر الفرد نوبل بواسطه ترکیب سلیمس با نیترو گلسرین بدون باختن قدرتش معضله انفجار خاتم سوز را از بین برد و یا دینامیت را برای مقاصد صلح آمیز کشف نمود.

اگر کشفیات و دست آورد های عالی که داری اهمیت بین المللی میباشد، همه ساله صاحب مبلغ هنگفت جایزه نوبل می شود و یا موسسات صلیب احمر در مواقع و حوادث دلخراش (سیلاب ها، زلزله ها، حریق ها...) به معاونت آسیب رسیدگان میشتابند.

اگر ادیسن برای خدمت به نوع بشر (فوتو گراف، میکرو فون برق) را کشف کرد و یا ازشمیدس قانون تعادل مایعات را بیان داشت، اگر اقلدیس مقد مات هند سه را قبل از میلاد نوشت و یا انتشتاین در کشف تیوری نسبیت صاحب جایزه نوبل گردید.

اگر گالیلو مخترع دور بین نجومی بخاطر بیان حقیقت حرکت زمین به پای محاکمه کشانیده شد و یا اندیشه های کوپر نیک مورد تمسخر قرار میگرفت، اگر کریستف کلمپ در اثر جهان گردی به کشف امریکا موفق گردید و یا نیل ارمسترانگ با پای پیاده با قید رد

کبیر سخن میگویم و یا وحشت از دندان های هستوی داریم.

اگر ایلیدو او دسیه تصویری گویایی از زندگی خلقهای یونان رسم کردند و یا سرایندگان قصاید آموزشی (تیرته - سولون) چکا مه های شان بیکار اجتماعی و سیاسی زمان مربوط را به خاطر میاورد.

اگر آثار سخنوران و نویسندگان امکان میدهد که به چگونگی زندگی اجتماعی و بیکار طبقاتی پی ببریم و تا اعماق زندگی انسانی رهنمون شویم و یا آثار معماری، کویچه ها، میدان ها، مجسمه ها، اطلاعات گران بها و بر اهمیت و اساسی تاریخی بدست میدهد.

اگر آثار عمده ارسطو (سیاست، قانون اساسی آتن را بیاد می آوریم و یا آثار پر ارزش لینن (دولت و انقلاب - چپ روی در کمونسیم...) را آدرس میگیریم، اگر دوره رنسانس را بخاطر می آوریم و یا هواربون و پرو تستان را.

اگر انگلس کتاب منشاء خانواده مالکیت خصوصی و دولت را نوشت و یا ماکسیم گورگی کتاب مادر را، اگر پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر بمثا به سر آغاز انقلابات جهانی راه زندگی بشریت را روشن کرد و یا شکست حکومت جبهه متحد خلق در چلی (خو نتای فاشیستی) موجب پیگیرد خونین بر انقلاب بیون و وطنپرستان گردید.

اگر سبک های ادبی (ریا لیسم، ناتور یا لیسم، روما نیسم، سبمو لیسم و امپرسیونیسم) در طرح و ترتیب آثار ادباء غربی بکار آمد و یا مکتب های (خراسانی، عراقی، هندی) مربوط به ره آورد

دسپورت

زېارونکي معصومه (نوښت)

دسپورت ټولنيزي دندې

زمونږ دزمانې د علمي او تخنیکي انقلاب اېجاباتو سره په پوهېدنه تاریخي موډه کړي دسپورت پراخه پامیت باندې دپادوني وړزياتوالي راغلې دي. دتېرو پنځوسو کلونو په جريان کې په پر مختلفو صنعتي په تېره په مرفي اوعادلاته ټولنو کې په متوسطه توگه د انسانانو دتفریح وختونو زيات او د ژوندانه سطحه پېلېدو شويده. نن ورځ په ميلونو تنه وگړي په سپورت کې فعالانه ونډه اخلي، بدنې تمرېنونه کوي او په ډول ډول سياليو او مسابقو کې گډون کوي.

په شلمه پېړۍ په تېره په شورويستېسو لسيزو کې د سپورت زياتېدو او د بشري ژوند پر ټولو اړخو باندې لوېو زياتېدونکي اغېزې دسپورت دټولنيز ما هيت او رول په باب ډول ډول پوښتنې را منځ ته کړيدي. ديوې ټولنيزې پديدې په توگه سپورت څه شی دی؟ دسپورت د دوهمه زيات شمېر وتلو چې دشلمې پېړۍ دپديدې په توگه تلقی کېږي ټاکونکي عوامل څه شی دي؟ په ټولنه کې د سپورت موقعيت څه او څرنگه بايد وي؟ لویې د نورو اجتماعي پديدې و سره څه اړيکې لري؟

په معاصره نړۍ کې دغه ډول پوښتنو خاص اهميت ترلاسه کړيدی ځکه چې سپورت بېلابېل ټولنيزي چاري سرته رسوي چې په دې لړ کې مېشتي او منفي دواړه ډول اجتماعي



دباسکېټبال يو پياوړی تيم دمسابقې په حال کې

نتيجې ښکاري

په ټولنه کې د سپورت د موقعيت او د ټولنيز نظام دغناصرو سره دغه ډاډېکود مسئلې د حل لپاره په کار ده چې په دغه مسئله کې د اقتصادي اړيکو ټولنيز او طبقاتي جوړښت سياست او ايډيالوژي تاثيرات هم په نظر کې ونيول شي.

دپوه پلوه داسې هلې ځلې کېږي چې سپورت د يوه ايډيال په توگه د اجتماعي جوړښت دنورو عناصرو څخه خپلواک اود بشري فعاليت د يوې بشپړې مستقلې ساحې په توگه وگڼل شي. د دغه چلند په چوکاټ کې د سپورت اجتماعي ما هيت داسې تحليل شويدي چې دلويو ټولنيز دندې او ټولنيز اهميت همدا راز دغه د بېرني ماهيت په باب مجردو نظرياتو ته زياته برخه ورکړه

شويده. انسان د هغو تاريخي شرايطو څخه بېل شويدي کوم چې هغه وده پکښې کوي او دغه دټولنيز نظام ځانگړتيا ته کومه پاملرنه نده شوي کوم چې هغوی دژوندانه چارې پکښې سرته رسوي او زيارايستل کېږي چې د سپورت او انسان په هکله يوه «سوچه بيولوژيکي ژباړنه» وړاندې شي.

له بله پلوه د بدنې روزنې يو لړ پوهان سپورت په مطلقه توگه په اجتماعي محيط پورې تړي. سپورتي وظائفو او د تکامل يو په بل کې چاروتلی قوانينو او د هغوی پرله پسې انکشاف ته په بې اهميته نظر گوري.

دسپورت علمي او انقلابي مفهوم دتاريخ پرمادې ژباړنه اودټولنې پر بشپړه اجتماعي جوړښت باندې دسپورت داساسي ترنيسي پر پېژندنې باندې تکیه لري. البته که تحليل ساحه دسپورتي مسابقو پرفوا نينو پورې محدوده پاته شي دبيلابېلو ډولونو تکنيسک اوتاکتیک اودروژني ټاکلي سيستماتيک اړخونه په اجتماعي محيط پورې دسپورت تړنه او په هره پيمانه چرې دغه څېړنه به دټولنسي دطبقاتي اواجتماعي جوړښت له مخې نسبتاً مشکله وي. همدا وجه ده چې د سپورت بقیه در صفحه ۴۶

برگزیده‌هایی از میان فرستاده‌های شما

اهدای به شخصیت مطبوعاتی بزرگ مین، محترم محمود طرزی

سوز سازگار

طرفه رمزی هست مکنون در ضمیر روزگار
صد معما هم درین دو صفحه لیل و نهار
می چکد گا می زدا ما ن فلک خون شفق
می کند زین خون نا حق آفتا بش هم فرار
می شود کوه پایه هاگا می ز صر صردر عذاب
که به غنچه جان کتد اعطا نسیم خوشگوار
گا می شمع شعله و رگر دد به بزم مپوشان
گاهی چون طفل یتیمی اشک ریزد بر مزار
می شود گا می حکیمی احتیاج یک درم
روز گارش خشمگین می گردد و نا سازگار
اتفاق می افتد گا می، سفاکین کاسه ای
جای مینا را بگیرد با تمام اعتبار
گا می چون حجاج ظالم می شود پیدا بد هر
لیک گا می چون انوشیروان عادل آشکار
گاهی چون بو نصر فارابی حکیمی بس بزرگ
دیدم بگشاید بد نیا با همه عزو و قار
گاهی همچون بو علی سینای بلخی در جهان
می کند حاصل ز فیض معرفت صد افتخار
گا می چون ((محمود طرزی)) فاضل و دانشوری
می نماید قد علم در این چنین زیبا دیار
در دیار یکه در آن جز یاس و نو میدی نبود
شاد گا می لادری بود و عقوبت بشمار
در دیار یکه ز نامش فخر می کرد این جهان
لیکن از فیض تمدن بدبید و خوار و زار
با چنین دشواری او ضاع و احوال و وطن
آن قسیم نا مور تصمیم بگرفت بهر کار
با دل مملو ز مهر و الفت و حب بشر
بار جالی چند بخد متبست میان مر دانه وار
شد علم بر دار نهضت پروران این وطن
با وجود مشکلات و با تمام گیر و دار
گویی چون خورشید اندر آسمان مطبوعات
گشته طلوع، هر طریف کرد بیدریغ نورش نثار
از فیوض این فروغ جاویدان و پر نوید
از دل نهضت پسندان محو شد کدر و غبار
حلقه بر بستند بگرد و وی هوا خوانان علم
بادل پر آرزو در راه خدمت استوار
چاره ها جستند بدرد خانما نسوز وطن
زانکه زین درد و وطن بودند همیشه بیقرار
و به آن دردی که درمان وطنداران بود
و به آن سوز یکه باشد بهر مردم سازگار
این چنین سوز و چنان درد داشت ((طرزی)) از ل

شگوفانی استعدادها

رژیم های گذشته همچنانکه سدره هر گونه تغییری بسود کشور
بودند از رشد استعداد های توانا و نیرومند و از گسترش فرهنگ
شعر و ادبیات پیشرو خلق جلوگیری کردند و این پدیده ها را
زیر شلاق رد و تکفیر گرفتند و افق بالندگی و نمو را بر استعداد های
جوشان بالقوه خلق تنگ و تاریک ساختند .
انقلاب شکوهمند ثور نه تنها روز زمانه و میلاد ارزش های
نوین است بلکه دوره تکاملی آن پرواز گاهی نا کرانمند از بهر بال و
پر گشتودن استعداد و اندیشه مردم بشمار می تواند رفت که تمام مایه
ها و نهاد های پوسیده و سستگرانه اجتماعی را از بند و افسون جباران
رها ساخت بال و پر فرهنگ و هنر و اندیشه را نیز به نفع مردم
این سر زمین دگرگون کرد و مجال پرواز آزاد را در فراخنای روز
آفتابی روشن میسر نمود .
در درازنای تاریخ انسان، ستمگران و جباران همواره از
فرهنگ و اندیشه آزادی میترسیدند نظام های گذشته ستمگر در وطن
ما نیز هنر و فرهنگ و اندیشه آزاد را همچو خنجر برابری گسلی
خویش می پنداشتند و از نقبش عظیم روشنگرانه هنر و ادبیات
خلق می هراسیدند .
برای تخطئه کردن هنر و هنرمندان هر شیوه ای استعداد می جستند
هنرمند را به هیچ می گرفتند بروی توهین روا میداشتند و عرصه
بالندگی را بر او تنگ و تنگتر می ساختند .
خلق آزاده کشور و تاریخ در خشان ما سرشار از استعداد
های شگوفان و بالنده است . از قدیم ترین زمانه ها تا اکنون تخیل و
استعداد و سر پنجه هنرمندان این سر زمین - زیباترین و لطیف ترین
محصولات دست و اندیشه انسان را عرضه داشته است .
خلق ما میتوانند بر حق بر خود بیاند که در ساختمان بنای تمدن
انسان، بخش شایسته ای از آن است .
ولی واقعیت هنر و زندگی هنرمند در کشور ما در دوران حکمرانی
آل یحیی سخت از نظر افتاده بود . که فقر هنری جامعه ما گواه روشن
آن است .
جای افتخار و شکر گذاری است که در پرتو نظام جمهوری دموکراتیک
تیک افغانستان زمینه رشد و تکامل اجتماعی، اخلاقی، هنری، کلتوری
سیاسی نصیب خلقهای ستم دیده و بلا کشیده ما گردیده و در تشویق
و بلند بردن رشد استعداد ها و ارتقای هنر، فرهنگ و استعداد
های کشته شده و پژمرده ماضیه از هیچ گونه تلاش به نفع خلقهای
افغانستان دریغ نمی گردد . محمد همایون (هریر)

تا ابد نامش ازینرو در جهان نیست پایدار
شاد بادا روح پاکش چون وطن را شاد کرد
هم درود از ما به وی تقدیم بادا بار بار
طوطی طبع تو ((آتم)) به بود گرد خموش
کی زبانش را بود بر شرح وصفش اقتدار

اثر: دکتر عبدالسلام ((آتم))

نوبت دیدار

التفانی جانب من هیچ از آن دلدار نیست
 عرض حال را حضو در چرت اظهار نیست
 عزم راسخ پیش گیرم تا کنم اسرار عشق
 باز می بینم که حال و قلع گفتار نیست
 سالها در آرزوی وصل جا تا نم گذشت
 سوز ساز این تکلف پارو هم پرور نیست
 آتش افروز ست خسرو لاله رخسارم چنانکه
 سینه ام از عشق ارجز کوه آتشبار نیست
 جلوه های دل شکا در شهر را بخش فروغ
 از هجوم غم و یان نوبت دیدار نیست
 بسکه آن زیبا نگارم شوخ استغنا شعار
 عشوه پرداز ست چون او کبک را رفتار نیست
 قاصدا بر گوی آن یار جفا کس را دار را
 کشته ی ناز و ادا را حاجت پیگار نیست
 روز تشریفش بعزم گردش سیر و چکر
 از بسی شور و عیا و رونق بازار نیست
 آنچه خو بانرا راسزد ، جمعست در آن ماهرو
 طالع ما، بین کمی از لطف بر خوردار نیست
 خواب در چشمم نمیدزد ، ز اشک لاله گوین
 ز هر هجرا نم چشیدن قافیل تذکار نیست
 تابش حسرتش ربوده طاقت و صبرم (نصیب)
 در جهان چون عشق بازی پیشه ی دشوار نیست

خوا ستار کو شش پیرو جوان
 کشور است

ای برادر !

ای! برادر بعد ازین بیدار باش
 در نبرد زندگی
 با همه پسماندگی
 در صف رزمندگان آماده بیکار
 باش

ای ! برادر !

ای! رفیق عمره و همفکر و همای -
 هنگ من

ای! انیس خلوت اندیشه ام
 بعد ازین آگاه باش
 که آرزوی ماوتو
 آرزوی خدمت خلق و وطن
 آرزوی پیشرفت و ارتقاء
 احتیاج اتحاد ماوتست
 اعتقاد ماوتو با همه دیگر
 نورمحمد ((فیضی)) اسفنده نی

به انتخاب راحله ابوی

نفرت

خدا یا شور عشقی در سرش کن
 وگر عاشق بود عاشق ترش کن
 دلش را شمع گردان سینه پرسوز
 سرا پا از غم دل آذرش کن
 دو چشمش سرخ گردان از تب عشق
 چو من رسوا به هر بام و برش کن
 بجای باده شادی و عشق
 شراب درد و غم در ساغرش کن
 پریشا نشن نما این سان که مایم
 به یار غم مشوش خاطرش کن
 دل من این سخن گوید شب و روز
 خدا یا شور عشقی در سرش کن

سوی ژرا

ماتنه گلا نو کی دا ستا دیره بنکلا بنکار یده

سپینی سپوری کی ستا دمنخ بنکی رفا بنکار یده
 چی په محفل کی په شوی پور ته دشرابو پیالی
 په هر یو غرپ کی ستا دسرو شو نهو مینا بنکار یده
 ته چی دنار په خوب ویده وی دپالنگ دپاسه
 ماتنه په سترگو کی دا ستا دیره حیا بنکار یده
 ماتنه په سترگو کی دا ستا دیره حیا بنکار یده
 شیخ چی کولی په اخلاص دجنت و خبری
 پکی له ورا په دخنو پی مینی دنیا بنکار یده
 خوب کی می خوب لیده چی نه بی زما خوا کی آشنا
 چی شومه وینور که بدن کی زما ساه بنکار یده
 ماچی کولی تاته غلی مجبور ی نه بهیری
 پته بهیرو کی دزپه مینه او دعا بنکار یده
 تاجی زما مخکی خندل در قییا نوسره
 ستایه خندا کی «زپه سوانده» سوی ژرانبکار یده

زپه سوانده

ای راستی

در بساط نکته دانان
 در نشاط خود فرو شان
 در سرای لاله زاران
 در میان شوره زاران
 در زمین و آسمان
 در هر مکان و هر زمان
 در حال و جاویدان
 من ترا جویم ترا .. ای
 راستی .

کوچی

مژده

حال کان او ضاع دگر گون
 گشته است

وان نظام کهنه واژ و ن گشته

است

بر سریر کر سیمای اقتدار
 آن خداوندان زر و زور نیست
 عظمت شدادی آن عده مغرور نیست

حال کان شیخ سیاه ما یوسی
 در نگاه بینوا یا ن خیره نیست
 هان! ای! نسل جوان
 آن زمان بگذشته است
 دوره ما و شماست
 روزگار ما و تست - وقت
 کار ما و تست

بعد ازین امید بر آوردن آمال ما
 آرزوی بهیودی حیات توده ها
 در مسیر جنبش پیروز مند
 با کمال جستجو

شادمان با شیدای زحمتکشان
 خوش زئیمیدای توده آوارگان
 کافتاب تابناک انقلاب
 با فروغ خنده نظم نوین
 گرم می تابد در این سر زمین
 فیض بخش و نور افشان و
 سعادت آفرین

پیش ازین در ساحه نظم کهن
 در شکنج سلطه ستمگران
 سالها چون بر دگان
 زندگی کردیم - اما زندگی در بندگی

پیش ازین در ظلمت بیدان نشی
 در سکوت و همزای خامشی
 در تو حش
 بی سبب بر دوش خود
 بار ظلم جا بران را برده ایم
 بر رخ خود سیلی بیداد یان
 را خورده ایم



تهیه و تنظیم از : صالح محمد
کپسار

سرگرمی هاد مسابقات

جدول کلمات متقاطع

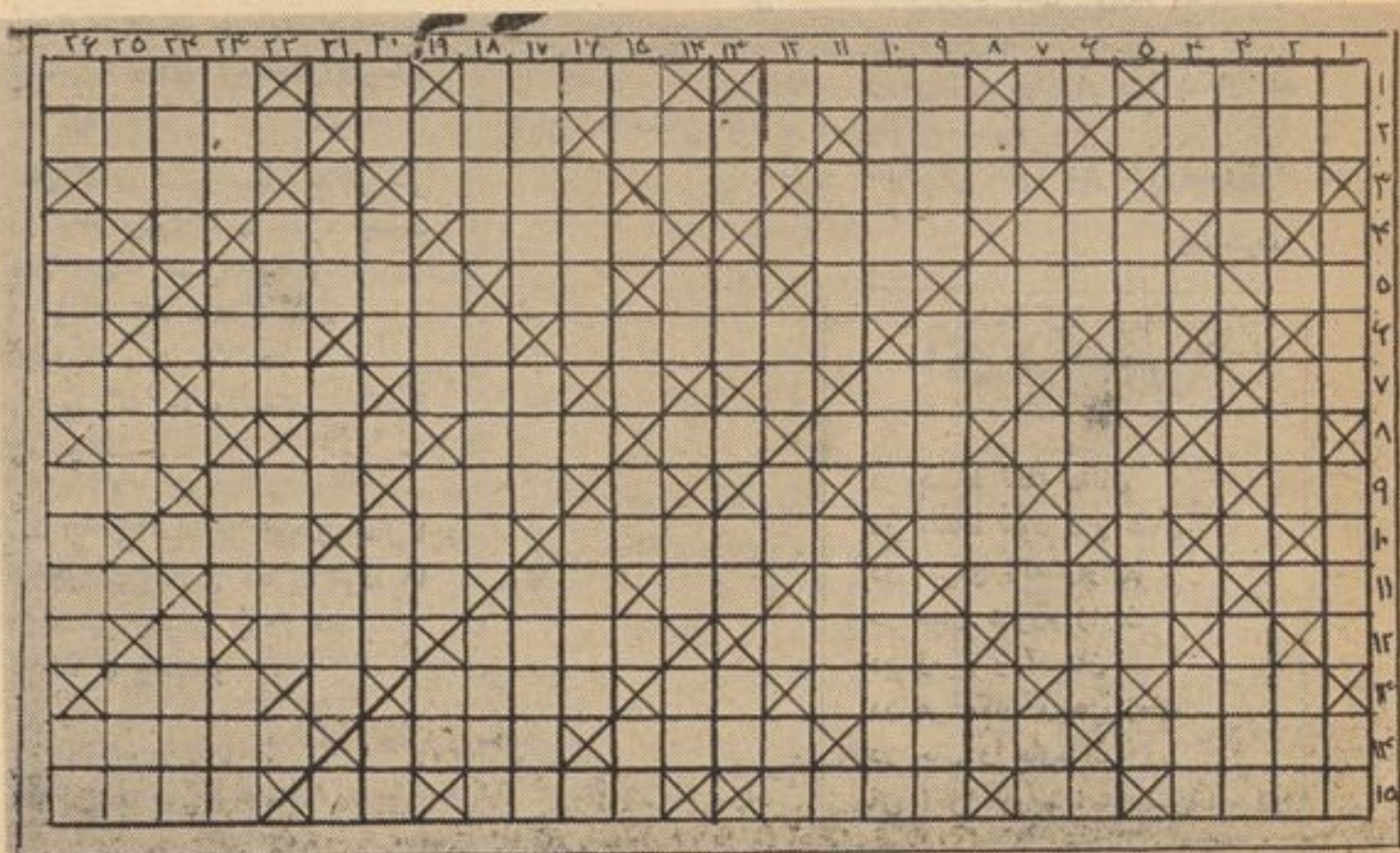
جنگل یکجاشده × ردیف جند۱۲ +
حاصل × یکی از کشور های
آسیا بی × قوغ آتش + از کیلو-
متر بزرگتر است × ۱۳ × شرم
و آرم را گویند + مردن × دست
کوتاه × هدایت کنند × از آن
طرف از اعضای مهم داخلی بدن
است × ۱۴ + از و لسوالی های
کشور ما × از آنطرف دشمنان
کشور ما رو به میباشند ×
معشوقه قیس × را دارنا تکمیل
"جا نگاه پول به زبان عوام"
۱۵ + از آن طرف برای ترفین
استفاده میشود × پایا ن روز ×
پرنده ای که سخن زده میتواند +
سلاحی که پدران ما با آن انگلیس
را شکست دادند × زهر × چشم
معشوقه رابه این گل تشبیه میکنند

عمودی -

۱- ماهی به پشتو × نوعی از
قلم × وعظ کننده + حرف
نفی مشترک دری و پشتو × ۲ ×
از ماه های سال + جای باغبان ×
سنگ به عربی × ۳ × جان و مال
را در مقابل حوادث چنین میکنند +
جایگاه دندان × ۴ + دست به
پشتو × اما پراگنده + فلم به
اشتراک و جنتی مال + میراث
خور + ازالات دهقانی × ازولیات
کشور + بام شکسته × ۷ ×
شکست × از خزندگان × وظیفه
کارگر × جلب بی آغاز × ۸ × سر
چوب را قطع کنید × حاصل چراغ
× کجا و به زبان عوام + اسمی
ذیر و غیر ذیر و بان جمع
میشود × ۹ + طرف × از کشور
های افریقایی × نوعی از درخت
× ۱۰ + سرحد بین آسیا و اروپا
× ضمیر اشاره × برای انداز
کردن استعمال میشود + ۱۱ ×
در بین اتم است × از آن طرف
عکس میگیرد × ۱۲ + در بین
انکر × من خودم × دیوار +
شب بی پایان عربی × ۱۳ +
ایستگاه پشتو × خود ما + ضمیر
اشاره × دیروز × ۱۴ × کانی
آغاز × ناقل آب × پول را پنج
از کشور های آسیائی × از
امراض ساری × ۱۵ + میان
قلب را خالی سازید × پهلوان ×
در بین کمال + از آن طرف سوا-
لیه عوام × ۱۶ × هنوز نیا مده
+ بالای جگر قرار دارد × ۱۷ ×
سرزمین فلاسفه + بین شب
روز × از و لسوالی های کشور

افقی :-

۱- گهواره انقلاب نور × قلب
رامیگویند × بالای همه خلق
کشور حق دارد × خودش قرین
است × از پرنده گان خوش
خوان × عاشق گل است ×
۲ × کم نیست × اسم یکی از نو-
یستندگان مشهور جهان + معلمی
است که نه به تازیانه و نه به رنجیدن
احتیاج دارد × تنها معنی آن میباش-
شد × اسم جدید آن فاریاب است ×
۳ × نوعی از تار است که به
آن گل دوخته میشود + نگهبان
دندانها است × خودم × مربوط
به فراست × آغازش را بیرید
دیوار میشود و اگر آنجا مش را
بیرید دو پنج به پشتو میشود ×
۴ × صیاد آن دارنده چوب
نیست × مظمش او را است × از
ابزار دهقانی × ۵ × رطوبت
× آدم را گویند × با کوب یکجا
میباشند × بازهم خودم × نصف
دنیا × اسم یکی از وزارتخانه های
کشور × دروازه × ۶ × پایا ن
شب × سلسله کوه معروف × از
آن طرف حاصلی از یک نوع زنبور × از
حبوبات × ۷ × دروازه دهن × اسم
یکی از فلمهای هندی × رهان
کوتاه × از حروف الفبا × با
بعضی گلهای رفیق است + رفیق



طرح کننده محمود - محصل صنف سوم پوهنځی اکادمی څارندوی

این دختر کیست ؟



به این چهره خوب دقیق شوید
این تصویر دو ران جوانی زنی
است که بحیث سیمیا ستند از شرق
و جهان شناخته شده و فعلا هم
همه او را می شناسند به کشور ما
نیز مسافرت نموده است .
آیا میتوانید بنویسید کس
اسم او چیست و هم کشورش را
برای ما بنویسید.

حل کنندگان



نوراحمد



غلام محمد

جدول جدید

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۳	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۴	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۷	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۸	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۹	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

خوانندگان گرامی !

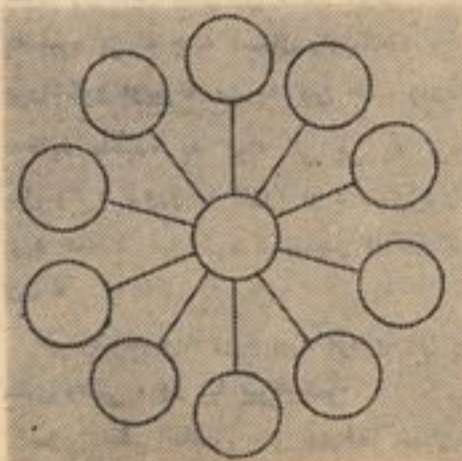
برای سرگرمی شما خوانندگان گرامی خود یک جدول تهیه نموده
ایم که خلاف سایر جدول های گذشته تو سط حروف خانه
پری گردیده اند لطفا جدول ذیل را قرار رهنمائی ذیل خانه پری
نموده و حل آنرا به دفتر مجله بفرستید :

الف : درین جدول اسمای خواننده های رادیو تلویزیون به
ترتیب گنجانیده شده اند اگر از طرف راست به چپ از چپ
به راست از بالا به پایین و از پایین به بالا آنرا بخوانید به در-
یافت آن موفق می شود .

ب : زمانکه نام خواننده های محترم را در جدول دریا فتنید
حرف اول اسم آنرا بیرون نویس کنید از ترتیب حروف اول آن یک
جمله بدست می آید که یکی از بزرگواران های مشهور را دیو
افغانستان را معرفی می نماید لطفا جمله متذکره را دریا فتنید .
ج : در بین جدول اسم مرتب کننده جدول نیز گنجانیده شده
است لطفا اسم آن و صورت ترتیب جمله که چه قسم طرح کننده جدول
خود را معرفی می کند در بین جدول پیدا و به ما بنویسید .

د : و قتیکه به حل تمام جدول و موفق شدید چند حرف پراکنده
در بین جدول باقی می ماند اگر آنها را با هم یکجا و سرو صورت
دهید اسم یکی از مجله های معروف کشور را به شما می دهد .
یاد داشت : در بین اسمای خوانندگان ها یکی آن ایرانی هست
و متباقی از افغانی و یک هنرمند که دو نام دارد .

حل کنید



طرح کننده: حمید آذیر

این یک گل نیست بلکه یا زده
دایره است که ما آنها را باین
شکل در آوردیم و چنانکه می
بینید هر دو تای آنها با اضافه
دایره و سط روی یک خط مستقیم
قرار دارد اکنون میخواهیم اعداد
۱ تا ۱۱ را به طوری بداخل دایره
های این شکل قرار بدیم که
مجموع از قلم هر کدام از سه
دایره ای که روی یک خط قرار
دارد ۱۸ شود .

۱۸ + از آن طرف به پشتو
خراب است × خود شایم
شد × از آنطرف قادر ۱۹ ×
نصف × روحی × پیر × ردیف
اخلاق × دست عربی × ۲۰ × پدر
پدر × دعای پراکنده × حیوان
وحشی را سازند × اسب به
زبان پشتو ۲۱ × دوازده ماه
× برای پرندگان زیناد
استعمال میشود × از حیوانات
وحشی ۲۲ × چهره است ×
جیل کردن به پشتو ۲۳ × از آلات
دهقانی × کردن بند × یک حرف و سه
خانه × از آنطرف نظر به املا غلط
۲۴ - پسر ، پسر ، پسر بزبان
پشتو × معشوقه × ۲۵ × ذخیره گاه
آب × نوعی از موسیقی غربی ×
صلح ضد آنست ×
۲۶ × نصف دجله × گندم رابعد
از دور چنین سازند × اثری از گور-
کی × نصف هسته

این مرد کیست ؟



او پسر عبدالله و در بین سال-
لهای ۳۶۳ تا ۳۷۳ هجری قمری
بدنیا آمد و در سال ۴۲۸ هجری
قمری درگذشت او آثار برجسته
از قبیل : قانون ، شفا ، نجات ،
دا نشنامه علائی ، اشعارات و
حکمت المشرقیه دارد در فلسف
پرویش یافت اسم مادرش ستاره
بوده است - تحصیلات او در
منطق ، فلسفه و علم الهی ، طبیعی
طب و ریاضی بوده است میگویند
در (۱۰) سالگی قرآن را بخوبی
میدانست و در (۱۸) سالگی
در کلیه علوم مهارت لازم را بد-
ست آورد و بود او در موسیقی
تجارب زیادی داشت اسم او را
و هم جایش را بنویسید -

منصبدار ډير په فار راننوت . د مسخ رنگ يې سور او سين او پښې و . نا ارامه لاسونه يې يې اختياره پوي او بلي خواره اچول سپين بلن مخ يې له نورو نورو سوبه و سره دهغه خبره ورپې ډوله کړې وه . خپله خبره خولې يې په ډيره بېره له سره راكوزه كړه او په فارسي په ميزكښوده . خولې يې په سرکې داسې كړه لکه جوړه كړې وه . لكه ورپورې ټك وهل سوي چې وي . په خپلو كلوكو وېستانو يې به منډه منډه لاس تير كړ . وېشنوي قات احسني و . سلېدلي شان سپين كاغذ يې په لاس كې و . خو ، خولې يې بد ، بد ورته وكتل او نور هم سور شو . . بيرته يې جيب ته وروچاوه بيا يې له جيبه را بېر كړ . شو نلې يې ورته وچېچلې او داخلي يې عهداسي د ميز په سر كښود . پر جوگي باندې له كينا ستلو سره سم يې حاضر باش ته په زوره غږ كړ .

هلكه ! دلته راته !

حاضر باش په جاكې دامر دفترته راننوت په وره كې يې له ډېرې وېرې تيندك وځوړ او نژدې برمخې لوبدلې و . دهغه تيندك هم دهغه دسلام په شان منصبدار ونه ليد . حاضر باش يو لنډ پوځي وركړ . منصبدار هغه ته بد ، بد وكتل . په خپل سړي بيالاس كښ راکش كړ او په فېر جنه لېجه يې ورته وويل :

ورته ... راوله هغه خټك بندې .

او حاضر باش په داسې حال كې چې دقارچن منصبدار له وېرې يې زړه درزېده پښې يې كلكې په زمكه ووهلې او په لږ زېدلې غږ يې ځواب وركړ :

په سترگو صيب ! ورځم صيب !

دایې وويل او په بېره له كوټې ووت . دروازه يې په ځان پسې بنده كړه او په دهليز كې يې دچټكو كامونو غږ په خپرېدو شو . . . د زندان امر چې يوازې شو يو ځلي يې بيا په خپلو وېشنو لاس راکش كړ . سپين كاغذ يې خانه رانژدې كړ دهغه پر مخ ليكنوته يې په فار ، فاروكتل . لنډه شيبه عهداسي تيره شوه . بيرته يې له مخې لږې كړ . دمېز خټې ته يې ورساوه . يوه برخه يې له خپلې خولې لاندې كړه . لكه چې دوركيدو وېره يې ورسره وه . خپل خانه يې فكر شو . په خپلو شونډ واو مډالو نوې كوټې وهل پيل كړل . په سينه يې څه ډېرې او رنگ په رنگ نښې . نښانې ښكار يدي دهغو دگټلو يادونې يې . ورپه زړه شوي . هرې يوي يې ديوه ، يوه انسان د وژلو په بيه په پترځاې نيولې و . په بې ډوله شونډويي تا معلومه شان موسكاو خفليده خان ورته وپاړلې (!) ښكاره شو . خپلې نښان لرونكې خولې ته يې وكتل بيا يې كاغذ ته ورپام شو . موسكاتر ي وټېټېده . شونډې يې وچېچلې او بيا يې كاغذ خپلې مخې ته ونيو . شونډې يې بې اختياره وړيدې او تنگي سړي سترگې يې لاسري شوې . دمخ بڼه يې سپينه او ښته او بيا يې كاغذ ته بد ، بدو كتل . بدي تړي راغله لكه بلاجي يې همدې كاغذ وروژلې وې . زړې له مخې لږې كړ د ميز هڅې بلې

چون بدي ورساوه . بيا يې خټه پام و . لكه چې خپل نښانو نه ورته لږ ښكاره سول دهغه خټې ملگري دېغشي رښتونه رسيدلي وو . له خانه سره يې سوچ وركړ .

دېغشي رښتونه درسيدو هيله ورسره پيدا شوه . په فكر كې شو چې ما خوڅه لږ كسان ندې وژلې چې لاس ته اوسه (بخشي) شوي نه يم . ددروازې په راپورته كيدو سره يې دا فكر ونه والوتل او وره ته خبر شو . حاضر باش يوازې راننوت . پښې يې كلكې په زمكه ووهلې او په لږ زېدونكي اواز يې وويل :

بندې ته راځي صيب !

څه سې ؟

صيب ! بندې راتلو ته نه دي چمتو ، دلته . چپ شه بد بخته ! د زندان دي زندان . . . دلته يوازې زما امر چلېږي . بس زما امر يوه شوي څه به منډه يې راکش كړه . بد مرغه انسان ! او حاضر باش له ناچارې ځواب وركړ :

ډير مې ورته وويل صيب . . . له لاسه مې هم راکش كړ . خو راسره رانغې .

محمد زرین گردیوال

دازندان دی

او منصبدار لكه په هېڅ ډول چې يې ددې ځواب انتظار نه لاره . له فاره نور هم پسې سورت شو او وڅېړې كړ :

سورت شه ! راپې ډله په ټكولو ټكو لـ و . دخپل كور خيال يې كړې دې . چېك دا بدرغه راوله . . . هه نه راځي ؟

او حاضر باش په ناچارې د سلامي له ووهلو وروسته په بندې پسې لاړ . دمنصبدار فارلس چنده شوي و . سترگې يې لكه لږې چې راغتي شوي وې . په تندې يې د فار خولې بېيدې . په بېره يې له جيبه دسمال راوښكه . په تندې يې رابښكوو او بيرته يې په كين جيب ورومانډه له مخايه پاڅېده . په كوټه كې يې په گرځيدو پيل وكړ . نورو په فارو او د بندې د راتلو او په هغه د خپل زړه د تشيدو انتظار پسې لاره .

فېر جنو شيبويه ډيره بېره يوه به بل پسې منډې وهلې . وړ بيا بيرته شو .

زېر مخې حاضر باش وارخطا ښكارېده . سلامي يې له ياده ووت . زېښلې وچې شونډې

يې يې واړه وړيدې او په يوه سالكيه شو : صيب ! هغه نه راځي . وايي چې منصبدار دې خپله دلته راشي . ډير په فار دي . . . هغه مونږ ته ډير بد زډوايي .

منصبدار حاضر باش ته تړ يو . تړيو وكتل او د هغه خبرې يې په ستونې كې وروچسې كړې . په بېره د ميز خواته لاړ . خولې يې دمېز له سره راپورته كړه . په دوه لاسي يې په سر وروړوړ كړه او په ډيره تندې د دروازې خواته رهي شو . وړ يې بيرته كړ . بيرته راوـ گرځېده . لكه يو سې چې ورپه يادسوي وي . دمېز خواته ورغې او كاغذ يې تړي راواخيست جيب ته يې كړ . حاضر باش ته يې هېڅ هم و نه ويل او په منډه له خپل دفتره ووت . حاضر باش اوڅو تنه نور سپايان وړيسي روان شول او لږه شيبه وروسته غونډ د بندې كوټې ته وړـ نتول .

بندې په يو سلېدلي كټ كې پروت و . يـ پښوي زړه پرستن اچړلې وه . د ځان كاشي يې هم سلېدلي وو . ډير نه ، يوـ نيم ځاي يې خبرې شوي و . سر او زېړه يې دغه څرېډوله

كبله بېر شوي وو . او دده اصلي خبره يې تقريباً پته كړې وه . په تكه توره كوټه كې چې په ديوالو نوې راز ، راز شعرونه ليكل وې وو . پروت و . لكه چې بندې شاعر خپل ټول زړه ديوالونو ته بش كړې و . هسې خوځېده هغه جرته سپين كاغذ او دمشواي رنگ پيدا كړ . نو خپل زړه به يې د كاغذ په مخ تش كړ . خو په دې زړه كې څه دومره دراز خبرې پرتې وې چې د زندان په دومره لږ و كاغذو نوکې پای ته نه رسيدې . د تنگي كوټې په لنډو تنگو ديوا لو نو كې هم دهغه شعرونه نهـ خايدل . دغه ديوالو ته د زندان كار كوونكو څو ، څو ځلي له خپرمې پاك كړې او وينځلي وو . خو يو څو ورځې وروسته به بيا بيرته ډك شول .

د زندان امر د بندې كوټې ته له وړ نتونلو سره سم دكوټې ديوالونه له نظره تير كړل . څو لنډې شيبې چې ودرېداو وروسته له هغه يې ورسره راغلي وو حاضر باشانو ته مخ ورواړ او

هر يو يې څو ، څو خپېرې وواژه او په فېرې وړته وويل :

بديخنا نو ! دا ديوالو نه مو ولي نه دي پاك كړې . همدا اوس بايد په منډه دغه ټول ديوالو ته پاك كړې . . . او منصبدار لادا خبره نه و ده خلاصه كړې چې حاضر باشان سمدلاسه د ديوالو نو په پاكو لو لكيا شول . شاعر ورته بد ، بد وكتل بيرته ډير زر مسكي شو . او ورته ويلي و :

كه مې له وس نه وي پوره . نور هېڅ به هوا كې خو به وليكي شم . شعرونه خپل . پاكوي يې . له منځه نه ځي شعرونه زما او نه مري شعرونه زما . تاسو په دې . نه پوهيږي . او د زندان امر چې تردې وخته غلې ولاړو به ډير فار په خبرو كې ورو لويډ .

بس كه . . . د زندان دي !! ته بندې يې او زه د زندان منصبدار . دلته يوازې او يوازې زما حكم چلش لري . . .

و بندې ته لكه چې منصبدار ډير وړوكسې ښكاره شوي وې . بد ، بد يې ورته وكتل او ورته ويلي و :

ستا حكم ؟ خو زه حكم د ستا منډه ته تيار نه يم .

ته كه تيار يې اوگته زه به دې تيار كړم . ددې حكم منلو ته .

ځواي مشره د زندان ! زه حكم د ستا څه چې . حكم ستا د مشرانو هم نه شم منلې . مگر ته نه يو هيري په دې چې ستا مرگ او ژوند زمونږ په لاس كې دي .

پوهيږم ! خوته نه پوهيږي په دې چې زه اودا ولس زما هر باتور ، وېره نه لري د مرگ اونه هغوی باتوران وژلي شي ، تاسو .

او منصبدار لكه چې د نورو خبرو د اورېداړ توان نه لاره . په خلق تنگي يې ځواب وركړ :

وايم بس كه زه دلته شعرونه پلوته نه يم راغلي . دې ته راغلي يم چې نامنډ كړم . له شعرونو پلو نه . يوه شه چې : دا زندان دې . ته دا اجازه نه لري چې داسې بدرد ووايښي . واخله . . . دا كاغذ !!

منصبدار په خپل لاس كې نيولې كاغذ ، بندې ته ورگوزار كړ . او خپلې خونړۍ سترگې يې نېغې ورته ونيولې . بندې كاغذ را واخيست . مخې ته يې ونيو . په كاغذ كې دهغه شعر ليكل شوي و . په شعر كې يې د مغولو او ددوي د واگمنانو په وړاندې د خپلو خلکو ننگونه ستايلې وو . بندې خپل ټول شعر له ځان سره ولوست او دغه يو بيت خوږې دو مړه به لوړ غږ ووايه چې منصبدار او د هغه ټولو حاضرـ باشانو واورېده . خداي خبر دې بيت كومه زوندي خاطره وړ ياده كړه چې :

ما حاله ماتم د ځان وگړ به وېنو چې اېك و ته مې شا كړه به زړا شوم

بندې خپل شعر بيا هم له سره ولوست او د زندان امر ته يې سترگې ورواړولې :

ښه نو ، لكه چې تاسو بد وې له شعرونو لېكولو ځنې هم ؟

د زندان د امر هغه پخوانی قار یو خلی سوږشو. داواری یې په قار نه، په سره سینه بندی ته مخ ورواږاوه:

نه مونږله شعرویلو بدنه وږو. زمونږ په دویارو نو کی ډیر شاعران روزل کېږي درناوی یې کېږي. خولی او جیبو نه پرله زرو او پېسو ډکېږي. خو هغوی څه داسې شعرونه نه وایي لکه ته چې یې وایي:

او د بندی زړه ته لکه څه ډیرې خبرې چې وربادی شوی وی. سترگی یې په منصبدار کی ورښخی کېږي او رڼې خواب یې ورکې:

تاته پته نشته دی چې زه شاعر یم د اولس خپل او هغوی چې تاسو یې خولی او جیبونه وړدکوي شاعران نه دی دا اولس خپل. شاعران دی د سرو او سپینو:

او ته هم که غواږی چې زمونږ شاعر شی همدغه سر له ننه به دی په طلا وکی پستې کړو.

بندی یو نا خایه له خپل خایه را پورته شو. منصبدار ته یې ځان رانږدی کړ. بد، بدیی ورته وکتل او په ترڅه لېجه یې ورته وویل: نه، نه! زه نه شم کیدلای شاعر ستاسو. زما اولس منلی شی هرڅه. خونه شی منلای غلامی د بل چا. زه که غلام کیدلای ستاسونو څه به می کول دغه کلونه، کلونه په زندانونو کړاونو ستاسو کی!!

مگر هغوی نه لری خپل خلک او اولس. چې زمونږ د دربار شاعری کوی؟

لری به یې! خو اولس خپل یې هیر کړی او غلامی یې منلی ده ستاسو. زه او زما خلک فرمان نشی منلی ستاسو او دنورو.

د اخو هغه خبری دی چې ستا پلار هم کولی. یوه شه چې انجام به یې ستا لپاره ښه نه وی.

لکه چې انجام یې ښه نه وستاسو لپاره هم، او بله دا گڼه چې زه هم په لاره څم دیلار ځکه چې هغه لاره. لاره ده زما د اولس دا زادی د تنگ د جنگ.

منصبدار بیا تک سور شو. بندی ته یې بد، بد وکتل. مخکی یې ورسره ماته، گوډه پښتو ویله خو د بندی وروستی، خبره چې یې واوریده په خپله ژبه یې څه هغه او دغه ویل شروع کړل. له ځانه سره وگوږیده. په بندی یې بیا سترگی ورسری کړی خو څه یې ونه ویل. همدا سی چپیا تی شو.

حاضر باشانو د دیوال ټول لیکونه او شعرونه په تلوار، تلوار پاک کړل او چې څنگه د یوالو نه پاک (!) شول نو منصبدار بیا په خپله ژبه حاضر باشانو ته څه وویل. منصبدار مخکی او حاضر باشان ورپسی شول. غوښتل یې چې د بندی له کوټې نه ووځي. بندی له یو خلکی خندا ورغله. په کټ کټ یې وختل. خدای خبر چې د منصبدار په ناپو هی پوری به خندا ورغلی وه او که د حاضر باشانو په گڼه گوډه پوری چې د گوډه خبر یې په وارخطایی سره ها خوا. دیخوا منډی وهلی. د زندان په امر دغه خندا

ډیره بده ولگیده. بیرته راستون شو. په بندی یې بیا خوله ور خلاصه کړه. څه ډیر بد ردیی ورته وویل خویوه خبره یې هم د بندی له خوا یې خوا به پاتی نه شوه هغه زر بندی ته شاکړه او په وتو، وتوکی یې هملومسره وویل:

ته پښتون یې... سر زوری یې!! خو پوه شه په دی چې ژوند به دی درختم کړم! منصبدار د خبره وکړه او له کوټې بهر شو. د هغه په خبره بندی خپه نه شو. داسی خبری یې ډیری اوریدلې وی. دا زندان واو دی د مغولو په زندان کی یو بندی پښتون شاعر!

منصبدار چې لا په بندی له ځا په پاڅیده.

پاک سوي (!) دیوالونه یې ټول ولټول یو شعری هم نه و پرېښی. ټول یې له منځه وړی وو. بندی د دیوال هر یو برخي ته په حسرت، حسرت وکتل. بیرته خپل ځای ته لاړ. زړه پرستزی په خپلو پښتو واچوله او په فکر کی ډوب شو. په زندان کی یې ډیر کلونه تیر کړی وو... د ټولو تیرو کلو نو پېښی یې بیا ذهن ته ورغلی. هغه بد چې د زندان بیلا بیلو مشرانو ورسره کړی وو. هغه ستغی سپوری چې یې اوریدلې وی. هغه کړاونه چې پری تیر شوی وو. ټول یې بیا ذهن ته راغلل. یو، یو یی سترگو تیر شول. خپل پلار وریاد شو. خپل هغه

باتور پلار چې ددی زندان دواکمنانو دسترگو اغزی و. هغه ته لا مخکی یو استازی (قاصد) دیلار د مرگ خبر ور کړی و. هغه په دی غم لړلی پېښی یو اوږد شعر هم لیکلی و. دغه شعر یې د کوټې په یو کوچ کي پټ کړی و، چې څوک یې ونه گوري او بیایي همدغه شعردیو قاصد په لاس له زندان څخه خلاص کړی و. بندی ته یو ځل بیا هماغه شعر وریاد شو. خوییتونه چې یې په یاد پاتی وو، له ځانه سره یې زمزمه کړل... خپل کور ور یاد شو.

خپل اولادونه. خپل یاران، دوستان کلي، د کلي او کور څر څر د یوالونه. لوږ برجونه او دخپلو خلکو کاږه، واږه پټکی او نیغی شملي وریادی شوی. ژوند وریاد شو. د ژوند بهیر دا زاد ژوند بهیر. د غم لفظی او د ښا ری ووځي، شیبی یې په زړه وروگر خیدی. ځان ته یې وکتل یوازی و. په زندان کی و. زړه یې غمجن شو. سربسی کښود. سترگی یې پټی شوی. تندی یې گونځی وکړی یوساعت همداسی پرکاله پروت و. بیا لکه چې نور څه په زړه کی تیر شول. په کټ کی کیناست. پټه یې پراخه شوه. سترگی یې وغړیدلی. په شونډویی څه خوږه شان موسکاخوږه شوه، د کوټې څلورو واږو دیوالو نوته یې په څیر څیر وکتل په خپله بیره ډیره یې په ورو. ورو لاس راښکود. خپلو شلیدلو جامو ته یې خیال شو څپه نه شو هماغه موسکایی لا په شونډو خوږه وه.

داخل دخپل اولس ویاږور یاد شو. ځان ورته ددی ویاږوه کړی ښکاره شوه موسکایی نوره هم زیاته شوه. تندی یې نور هم پراخ شو. خبره یې ډیره سپرلی او غوږیدلې ښکاره شوه. د خپلو خلکو راتلونکی یې په سترگو کی رڼا وڅلیده. ډیره رڼه! خپل کړاونه یې له یاده ووتل. په خیال کی یې د (روه) په سیمه کی دسمسور وگلانو ننداره پیل کړه، هغه بوټی چې بایدراشنه شوی وی او هغه غوټی چې باید غوږیدلې وای. زړه یې وروږیده غوښتل یې چې یوه کړیکه وکسری خو زړی پام شو چې: دا زندان دی!! له خایه پورته شو. دوره خواته ورغی. غوښتل یې چې وریږته کړی خو د دروازی په نیمکښوکی چې یې پیږه دار ولید. دروازه یې بیرته بند کړه او خپل ځای ته لاړ.

نوره هم زیاته شوه. تندی یې نور هم پراخ شو. خبره یې ډیره سپرلی او غوږیدلې ښکاره شوه. د خپلو خلکو راتلونکی یې په سترگو کی رڼا وڅلیده. ډیره رڼه! خپل کړاونه یې له یاده ووتل. په خیال کی یې د (روه) په سیمه کی دسمسور وگلانو ننداره پیل کړه، هغه بوټی چې بایدراشنه شوی وی او هغه غوټی چې باید غوږیدلې وای. زړه یې وروږیده غوښتل یې چې یوه کړیکه وکسری خو زړی پام شو چې: دا زندان دی!! له خایه پورته شو. دوره خواته ورغی. غوښتل یې چې وریږته کړی خو د دروازی په نیمکښوکی چې یې پیږه دار ولید. دروازه یې بیرته بند کړه او خپل ځای ته لاړ.

بندی ته په کال کی څو، څو خلکی له وطن نه قاصد راته. قاصد به له ځانه سره پیغامونه لیکونه او څه کالی، مالی راوړی وو. بندی به د قاصد په لیدو ډیر خوشاله شو. ده به هم خپل احوال د قاصد په لاس خپل کلي. کورته ولیر. قاصد به تل د بدو پیښو خبر راوړ. د قاصد انو، په پیغامونه کی د بندی د خوښی یوه خبره هم نه وه. د بندی له خوا چې به کوم پیغام استول کیده په هغو کی په ډاډ او کلکه اراده پرته وه.

بندی لا هماغسې په خپلو فکرونو کی اخته و او خدای خبر چې د فکر و نو دغه لړی به یې تر کومه روانه وه څو هلته د (روه) په سیمه کی یو قاصد هند ته در اتگ لپاره تیار یدونکی و. د بندی زامنو او دوستانو ډیر شیان: نو ی جامی، لیکونه، کتابونه او پیغامونه قاصد ته ورکړل. قاصد یوازی د بندی د لیدو او د هغه له حاله د خبریدو له پاره راتلو. داخل قاصد څه ډیر پیغامونه او له وطن نه څه ډیر نوی خبرونه د بندی د پاره له ځانه سره یو ځای کړی وو. له لیکونو او کالو نه سلامت پښتو جوړشو. قاصد را رخصت شو او د بندی مشر زوی قاصد ته د پیغام هم ورکړ چې څه موده وروسته به مونږ خپله د هغه د لیدو د پاره زندان ته ورځو. قاصد د هند په لور روان شو.

هند ته په رسیدو کی یې ډیر کړاونه او د مزل ستونزی وزغملی. هند ته ورسید. ډیر زندانونه یې ولټول. له ډیرو لټولو وروسته یې ایله. بیله هغه زندان پیدا کړ چې د دوی بندی به کی (بندی) و. د ننه زندان ته چا به آسانی نه پرېښود ډیر ویرنه دارانونه یې سوالونه سزای وکړی. زندان ته یې پرېښود دخپل بندی پوښتنه یې وکړه. چاورته د زندان په یو کوچ کی یوه کوټه په گوته وښودله. په څنگ کی ولاړ یو بل پیره دارورته څوک څوک وکړ. او ورو یې هغه ته څه وویل. قاصد د هغه په ژبه پوه نه شو. د هماغی ور ښودل شوی توری سوږی کوټی خواته روان شو. خپل په شاکړی پټی دوره مخی ته په درز گوزار کړ. په شونډو ویی ډیری او هدف ته د رسیدو بریالی

موسکاخیره شوه خوشحاله شو. خپل ځانته یې وکتل شاو خوا یې وکتل. بندیک څو، څو څو، او یو، یو تن ناست و و ځینو بند یانونه پایوژان هم راغلی وو. یو نیم بندی لا په کوټه کی و. ددوی بندی به ډیر لږ له خپلی کوټی او په کوټه کی له خپل ځای څخه یې ځا په کیده.

قاصد یو ځل بیا خپل ځانته وکتل. خپلی جامی یې وختلې. لړی څیرنی وی. لړی نه ښی ډیری څیرنی شوی وی. د فاتحانه بری موسکایی بیاشونمې خوی کړی. دروازی ته ودرېرک شو. پخپل ټول زوری ودریرته کړ. چې څنگه په کوټه ور ننووت وارخطا شو. سخت وارخطا: زړه یې ودرزیده. په کوټه کی یې یو اوبلی خواته وکتل. هیڅو نه وو. یو شلیدلی کټ لا هماغسې یې څو که پروت و. په دیوالو نو ډیر شعرونه لیکل شوی وو.

خوښکار یدل داسی چې څو خلکی لیکل شوی اووران شوی دی. یو نیم شعر او بیت یې لوستل کیده. د زړه درزایی زښته زیاته شوه. (اشرف) په کوټه کی نه و. له کوټې بهرو ووت. د زندان په انگر کی یې سترگی وگرځولی دخپل راوړی پټه خواته ورغی. له پټه یې هغه کاغذ او قلم را واخیست چې د اشرف د پاره یې راوړی وو. بیرته کوټی ته ننووت. ټول هغه شعر و نه یې په کاغذ ولیکل چې سلامت پاتی شوی وو. په یو کوچ کی یې لکه چې ډیر ښه شعر پیدا کړی و. یوه ښه شیبی یې ورته رږدو کتل او بیایي دغه بیت ولیکه:

په اواز یې غون لری دروه بلبلو په دکن د حال قصه هجری توناکا

قاصد دغه بیت څو، څو، خلکی په لوږاوازه ځانه سره ولوست. د زندان د کوټی په وچه ځمکه کیناست او هلته یې هم د شعر لتون کاو. لکه د اشرف له گوتولو یدلی مرغلری چې دا ټولوی ټول پاتی شوی شعرونه یې ولیکل، بیا یې د دیوالونو لتون پیل کړ اودی لپه همدی لتون کی وچې ور رابیرته شو. اشرف نه و. یو بل بندی کوټی ته وروتنووت. قاصد یې کوټی ته دننوتلو په وخت کی لیدلی و. د بندی هم پښتون و ډیر غمجن ښکاریده قاصد ته یې سترگی مه شی وکړل او بیا ورو، ورو په خبر وراغی.

وروره! له کوم خایه اوجاته راغلی یې؟ لکه چې د لیدو د پاره د اشرف ځان، دی خونړی زندان ته راغلی یې.

اوقاصد لکه چې همدی پوښتنی ته سترگی په لارو. په یوه منډه یې خواب ورکړ: هوله (روحه) راغلی یم. لپاره د لیدود اشرف.

اشرف ځان... څو... بندی دا خبره په نیولی غږ همداسی نیمه پرېښوده. څو قاصد تری بیا پوښتنه وکړه: څه؟ څه شوی دی زمونږ په اشرف؟ څه یې کړی دی پری؟

اشرف! اشرف نور نشته دی. دلته.

آتشکشی های رنگارنگ جهان

چه تعداد نفر بیکار در جهان

وجود دارد؟

بامو جودیت سوء تغذیه - بیماری - بی سوادی - فقر و بسا امثال دیگر می توانیم ادعا کنیم که جهان ما رنجور است درینجا دو نوع بیماری: یکی ارثی و دیگری بیماری زاده قرن بیست است که یکی از این بیماری های اخیر است که گر بیا نگیرد ما میلیون نفر است و (بیماری مخصوص انسانها) محسوب می شود (حیوانات از

آن مصون اند بیکاری تا م دارد بیکاری مرض ارثی نیست اگر چه خطر ارثی شدن آن در آینده موجود است بیکاری يك مرض مزمن است هر روز سا حاکمات بیشتر و بیشتر را در جنگال گرفته و سر نوشت بشر را متأثر می سازد با این بیماری عالم شمول کشور های پیشرفته سر - ما به داری بیشتر مصاب گردیده اند سازمان کارگری جهان نی عده بیکاران را درین کشور ها

پیش از ۱۷ میلیون نفر تخمین نموده است در ممالك عضو سازمان همکاری و انکشاف اروپا در هر ۲۰ نفر مرد یازن يك نفر بیکار می باشد امسال رقم بیکاران بین ۲۰ و ۲۲ میلیون تخمین گردیده است از جمله کار طلبان ۷ میلیون شان کمتر از سن ۲۵ بود و دو میلیون آنها در کشور های عضو با زار مشترک امرای حیات می نمایند

که از آنجمله ۱۰۷۹۸۱ نفر شان در سن پایین تر از ۲۵ سالگی قرار دارند

در فرانسه منابع حکومتی آن کشور عده بیکاران را در اوایل سال ۱۹۸۰ متجاوز از دو میلیون نفر وانمود کرده بود

در امریکا شمار بیکاران در ماه جنوری از ۹۹ میلیون به ۱۲۶ میلیون بلند رفته است و از جمله سکتور های اقتصادی امریکا صنایع موثر سازی با عده ۱۸۵۰۰۰ نفر بیکار را نش بیشتر متضرر گردیده است



«سیاه مانند این حیوان بحری کره المنظر به پنج قاره جهان ریشه دوانیده و مصروف انجام اعمال تخریبی و ضد انسانی میباشد»

در جاپان ۱۳۶۰۰۰ نفر به یافتن کار موفق نگردیده اند

که يك ربع آن کمتر از سنین ۲۵ می باشند. قرائس پس - بلان چارد مدیر عمومی سازمان کارگری بین المللی در پاریس ده سال مطالعه اش در باره مشاغل کارگری جهان چنین ارزیابی نمود است که اگر صرف ده فیصد مصارف نظامی فعلی جهان کاسته شود وضع

بیکاری بهبود خواهد یافت و از وضع فاجعه انگیز موجود بدر خواهد شد نامبرده علاوه نموده که در سال ۱۹۷۹ مصر و نظامی جهان در هر دقیقه به يك

میلیون دالر بالغ می گردید و اگر ده فیصد آن صرفه می شد به ۴۰۰ بلیون دالر می رسید که این مبلغ برای بلند بردن سطح کارایی به صندوق و جیبی جهان نگو مک قابل ملاحظه می بود

هرگاه مسابقه تسلیحاتی جئون آمیز فعلی بسوی يك مسابقه سریع مقاصد عمرانی توجیه گردد و اگر محاسبه کنیم که بلیون ها ساعات کاری که را یگان از دست رفته وقف فعالیت های مشر در ساعات فراغت - تخنیک

طب و کلتور می گردید و اگر صد ها بلیون دالر یکه مصرف تسلیحات می شود برای بدست آوردن نان - خانه و لباس صرف می گردید آیا سیمای جهان امروزی چگونه می بود این سوالیست که شاید اکنون میلیون ها مردم بیکار بار بار پیرامون آن می اندیشند

چگونه واكسين ها بالاي عذويت

تاثير مي كند؟

درست پنجاه سال قبل مريض توپر كلوز يكي از جمله خطيرين ناكترين امراض در جهان بشمار ميرفت در سالهاي اخير اگر چه كاملا بالاي اين مرض تسلط حاصل نشده است مگر پيشرفت هاي علم طب از تلفات زياد آن كاسته است .

مكرو بهاي توپر كلوز كه بنام (باسيل كلخ) ياد مي شوند از جمله همراهان دائمي انسان هستند در حدود ۹۰ فيصد مردم در سراسر جهان مبتلا به اين مرض مي باشند مگر قوه محافظتي بدن انسانها از پيشرفت و انكشاف آن جلو گيري مينمايد .

با وجوديكه اين جلو گيري غير كافي مي باشد چه بسا اوقات در اثر مساعد شدن شرايط مكرو بهاي توپر كلوز فعال ميشوند مگر كشف و معاينه شان دشوار است .

مكروپ توپر كلوز قشر خارجي بدنش را دريده و مانند بالا پوش از تن بيرون ميكشد و از آن پس تغيير در آنها بوجود مي آيد و بخت يك (ال - فورم) قابيل شناخت مي گردند .

درجهان پنهان و ما ملل و گروه هاي گوناگون كه داراي فرهنگ و كلتور متنوع و مختلف اند نهايت زياد ديده ميشود و لي هر قدر اين انسانها با در نظر داشت فواصل مكاني و زماني از هم دور اند و يا شيوه هاي فرهنگي و كلتوري متنوع و گونه گون دارند اما ازجمله مشترك برخوردارند و ميتوانند مفاهيم اصطلاحيات و احساسات شان را به يك ديگر ابراز نمايند .

آثار هنري و كلتوري كه حاصل دوره هاي مشخص تاريخي و زاده فعاليت مشترك انسان ها است پيوسته از يك نسل به نسل ديگر انتقال مي يابد اين انتقال اكثرا از طريق تراجم آثار هنري ، ادبي ، فرهنگي صورت مي گيرد . چون در هر يك از آثار هنري احساسات خاص نويسنده و خالق آن موجود است بنا برين مشكل امر درين جا است كه چگونه مترجمين ميتوانند و بايد بتوانند همان احساس را كه در زبان او موجود است در زبان دو مي كه

محققين انستيتوت توپر كلوز (داكتر نيكولاي شميلوف عضو اكادمي علوم طبي اتحاد شوروي و اناد وروز كوا و زوپاز يمسكو و دوكتوران طب در دوا سازي) كشف كردند كه باكثر ياي واكسين ضد توپر كلوز همچنان زمانيكه داخل اورگانيزم گردند تغيير شكل ميدهند . مكرو بهاي نيمه جان يا ضعيف شده توپر كلوز بستر سالهاي متعددي در وجود انسان زنده مي مانند آنها در حاليكه توافق حاصل مي كنند داراي خواص جديد بيولوژيكي شده و به اشكال كروي بيضوي و يا ديگر اشكال در مسي ايند .

شيوه هايي كه سابقا در ميكرو-بيولوژي مورد استفاده قرار مسي گرفت در كشف اين ميكروپها عاجز مانده است . اكنون بكمك وسايل و تكنيك هاي مخصوص مكرو بهاي قابل ديد كشف گرديده اند همين مكرو بهاي تغيير شكل يافته اند معافيت را در بدن تا مين ميكنند اين

نوزاد يكسلسله پنديدگي رادرجدار لمفاوي تبارز داده كه البته اين عوارض ناشي از تطبيق نادرست واكسين مي باشد . اكنون اين عارضه را ميتوان ناشي از كم مقاومتي بدن در مقابل واكسين و يا حساسيت ها دانست هما نظوريكه تطبيق واكسين در اطفال با مقاومت در ماهيست مكر و بها تغييرات وارد نموده قدرت معافيت را بميان مي آورد هكذا عوارض ناگوار را در اطفال كم مقاومت و ضعيف بار خواهد آورد . اشكار شدن حقايق متذكره در مورد تطبيق واكسين ضد توپر كلوز كه از مدت نيم قرن تاكنون تحت بحث و تجربه شوراي وزيران كشف و اختراعات كميته دولتي اتحاد شوروي قرار گرفته بود منتج به توضيحات تيوريكي ساينس دانان شوروي و خارجي گرديده است اين توضيحات يكسلسله نتايج سوء را از اثر تطبيقات واكسين مذكور بر ممل ساخته است و سبب شده است تا

طرق لازمه جهت تطبيق واكسين جستجو گردد . طوز مثال هنگاميكه تجويز شد تا تطبيق واكسين درطي هر هفتسال تاسن بيست و يك سالكي تجديد نظر گردد اكنون تجديد واكسين مذكور به نصف تقلييل يافته است . اكنون درين شهر ها و مناطق اتحاد شوروي مقدار و دفعات واكسين خيلي كمتر از گذشته شده است كه البته اين امر معافيت را بميان مي آورد هكذا از مقدار و دفعات واكسين نمودن و تعداد مامورين فني آن تا اندازه زياد كاسته است .

اين موافقت نه تنها در ساحه تطبيق واكسين ضد توپر كلوز بلكه در ساحه هاي ديگر طب نيز پيشرفت نموده است . پژوهشگران واكسينهاي حيه در ساحه هاي تو لاريا ، برو سليوس ، طاعون انتركس ، پوليو ، ريحا و انفلونزا و سر خكان اكنون به كار شهاي دامنه دار خويش دست اندر كار شده اند .

نوشته آذر

نقش ترجمه در پيوند دادن فرهنگ هاي كنوني

آن احساس عميق و محتوي با مفهوم نداشته يا شده نيز نادرست و تا موزون جلوه ميكند اين بدان سان است كه چهره گريه را با لباس رنگين و منقوش آراسته سازيم . روي اين اصل دانشمندان حكم ميكنند كه بايد آثار هنري هم داراي مضامين و محتوای عالي و هم شكل عالي كه متناسب با مضمون است باشد به اين لحاظ ترجمه و فن ترجمه نيز از اين امر مستثني بوده نميتواند .

حق يك اثر ادبي و هنري در زمان ترجمه و قتي ادا شده ميشود اند كه كيفيت حاصل از ترجمه به منعكس در اصل در ترجمه آن نيز در حد امكان و تصور مند رج و ملموس باشد . كه اين كار به اثر و قوف و تسلط كامل به زبان ، و شكيبا لسي در كار صورت مي گيرد .

مترجم بايد در قبال نويسنده اثر هنري ، ادبي بايد احساس مسئوليت كند اما اكثر ايسن بقيه در صفحه ۴۵

ترجمه و بر گردانده آن است نيز موجود گردد روي اين لحاظ گفته ميتوانيم كه ترجمه خوب در حقيقت هنري است كه درغايت هدفش نياز ضرورت ، نقل و انتقال احساس است كه از يك زبانه به زبان ديگر صورت مي گيرد . اما آن احساس اول در زبسان دوم نيز بايست ادا شود .

در صورتيكه همه احساسات هاي كه در آثار اول موجود است در نوشته هاي دوم ابراز نكردد در حقيقت مضمون بسي شكل و رونق خواهد بود لازم است كه مضمون و شكل رابطه متناسب و متقابل داشته باشد اگر مضمون هر قدر خوب و ارزنده باشد در صورتيكه شكل آن ((الفاظ ، كلمات جملات وغيره)) متناسب نباشد مانده عروسي زيباي خواهد بود كه درميان لباس ژنده و پاره قرار داشته باشد امادر صورتي كه اگر شكل آثار و مضامين خوب و با جملات و كلمات متناسب ادا شود ولي مضمون و محتوي



چه جانی بهتر از اداره

مهمان هوشیار

مستر «اسمیت» شبی به مهمانی رفته بودو کم کم شروع به کشیدن خمیازه های طولانی کرد ... صاحب خانه که وضع را چنین دید بازراحتی پرسید :

سگر خوابتان می آید که خمیازه می کشید ؟

مستر «اسمیت» کمی جایجا شد و گفتانی آقا ... ولی انسان وقتی هم گرسنه باشد، خمیازه می کشد !!



بدون شرح

چتو ریت کجاست

پروفسور ، در یكروز بارانی ، در حالیکه ازسرتاپایش آب میریخت وارد خانه شد زتش به دین او پرسید :

چتو ریت را چیکار کردی ؟

پروفسور سری تکانداد و گفت :

— یادم نیست ... به نظرم در جای گذشته ام زن مجددا پرسید :

— خوب ، کی متوجه شدی که آن را کجا گذاشته یی ؟

— وقتی که باران آرام کرد آنرا بسته کردم وخواستم جایی بگذارم !



نتیجه خوب بود

مردی نزد مدیر شرکتی که معمولا اختراعات جدید را میخرید رفت و گفت :

— من يك تلك موش برقی اختراع کرده ام ...

شما حاضر هستید که او را از من بخرید ؟

مدیر شرکت گفت :

— اگر خوب باشد البته ... ولی باید او را برای آزمایش اینجا بگذارید و پس فردا بیائین !

مرد رفت و دو روز بعد آمد و پرسید :

— آنرا ملاحظه کردین ؟

— بلی ... نتیجه خوب بود ... دو موش را کشت !

مرد با خوشحالی فریاد زد :

— دیدین من حق داشتم !

مدیر شرکت حرف او را برید و گفت :

— بلی اما موش ها از دین دستگاه اختراعی

تو از خنده مردند !!

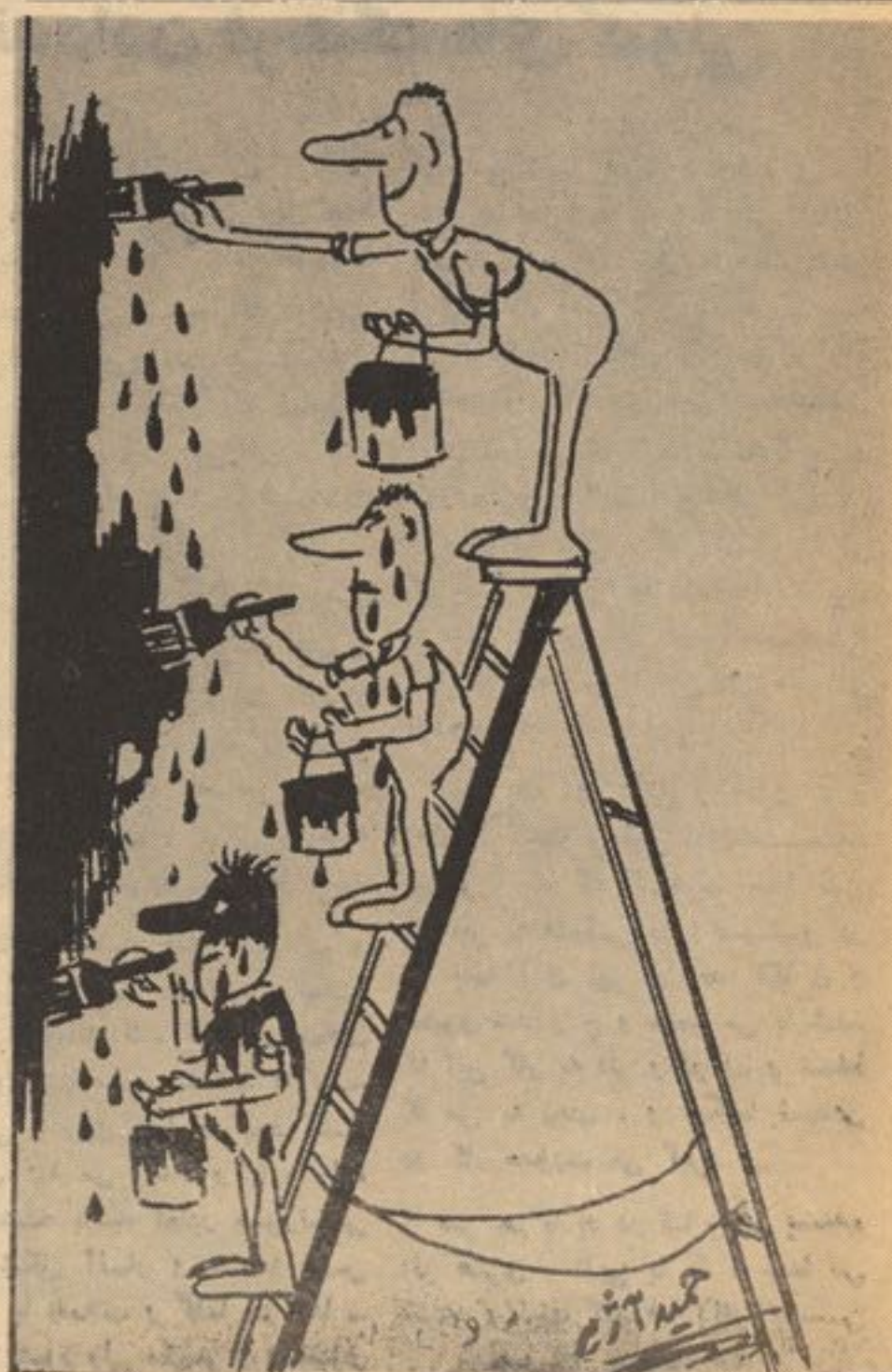


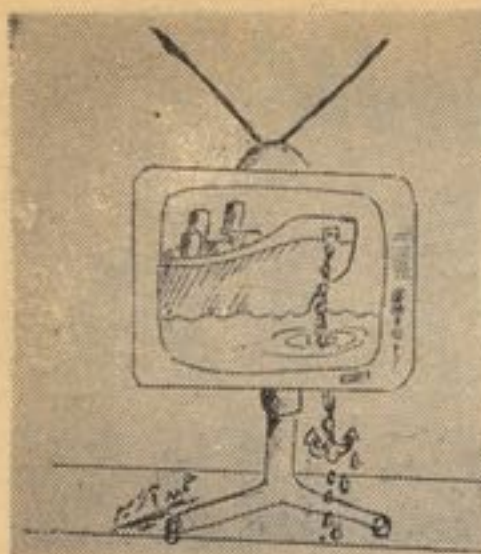
ترک عادت موجب مرض است

دو کیسه برپاهم گپ میزدند ... یکی از آنها رویه دیگری کرد وپرسید : راستی ... تو برای چه وقتی که می خواهی بولبایت را بشماری ، پیش آینه استاد می شوی ؟

کیسه بر دومی جوابداد :

— آخری ترسم يك موقع ازبولهای خودم را کسی دیگر نزند .





بدون شرح

بی اعتمادی

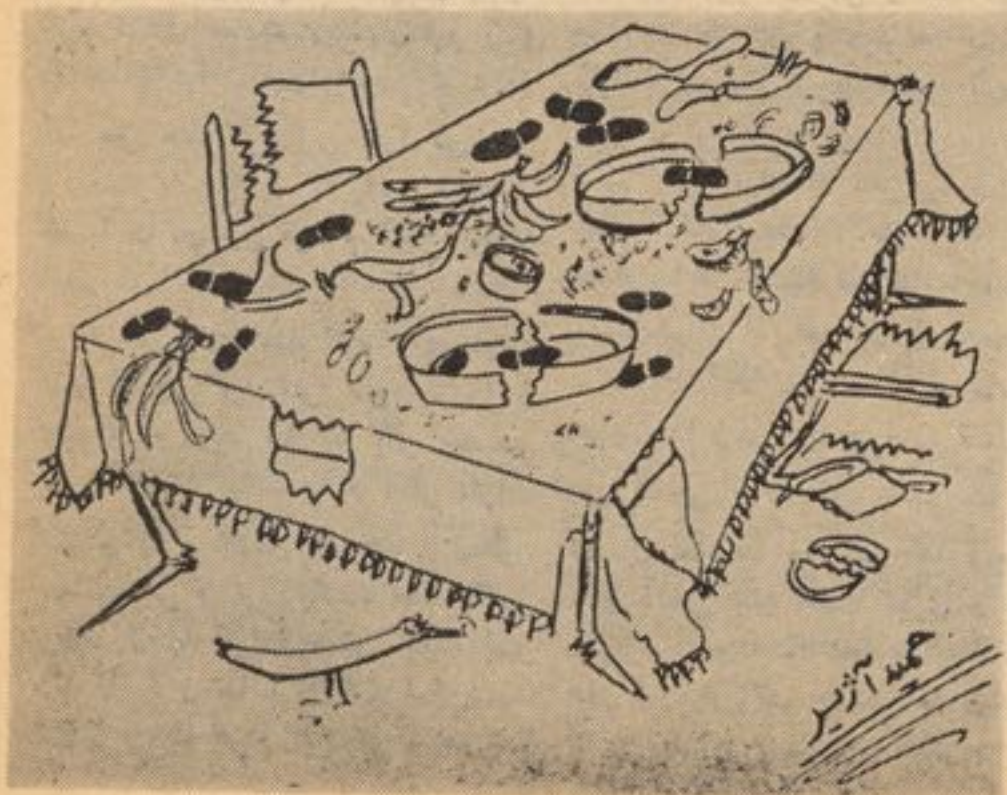
خانمی که هر شب تا نیمه های شب در
مجالس پارتی رقص شرکت می کرد با یکی
از دوستانش مشغول گفتگو بود ... ناگهان
رویدوستش کرد و گفت :
- بالاخره من فهمیدم که شوهرم شب هادر
کجا بر می برد
دوستش با خوشحالی پرسید :
- آفرین ... خوب چطور فهمیدی ؟
- دیشب که منزل دوستم میمان بودم، چون
کمی خسته شدم زود تر به خانه رفتم و دیدم
شوهرم در منزل مشغول شستن ظرف ها
است ...

برای شهرت خود شما

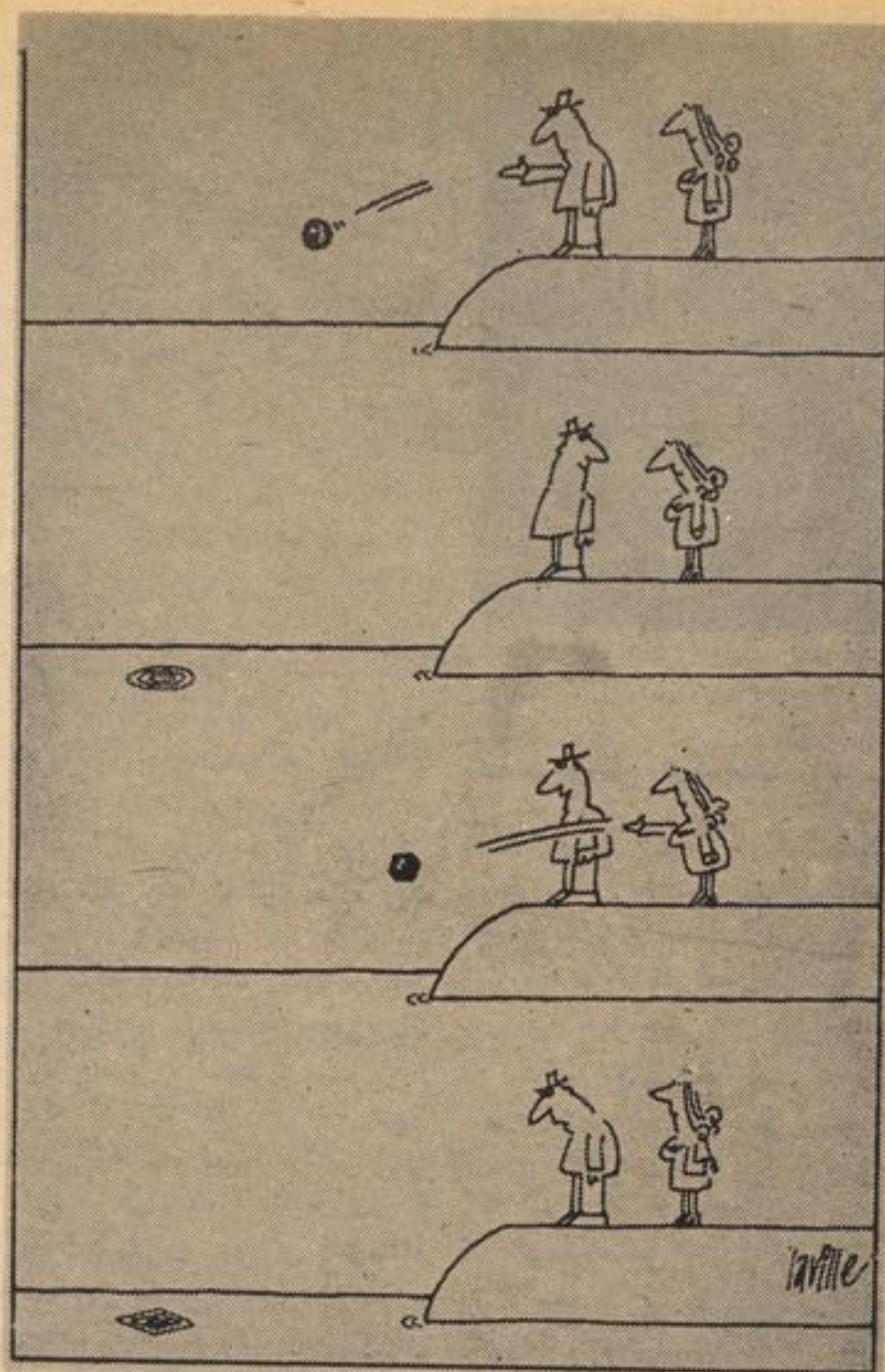
هنر پیشه اول تیاتر پس از پایان نمایشنامه وارد اطاق خود شد ...
بعد از اینکه نظری بدسته گل های ارسالی کرد بسیار ناراحت شد ... مدیر تیاتر دسته
گلها را شمرد و گفت :
چرا ناراحت شدی ... مگر ده دسته گل برا یت کافی نیست ؟
هنر پیشه جواب داد :
- آخر من برای دوازده دسته گل پول داده بودم ... در صورتی که اینجا بیش از ده دسته
گل وجود ندارد ...



قبل از مهمانی



بعد از مهمانی



بدون شرح

چرا پیش من نیامدی

مردی باقیایه ای غمزه در کافی ای نشسته ...
بود ... دوستش وارد کافی شد و بدیدن
او پیش رفت و با تعجب پرسید :
- چه شده ... چرا اینقدر ناراحت هستی؟
دوست او لی آهی کشید و گفت :
- من دیشب يك لحظه نتوانستم چشم بروی هم
بگذارم ... زیرا دو هزار افغانی برای فرستادنم
باید ببر دازم در حالیکه يك دینار هم پول
ندارم ...
- خوب ... پس چرا نیامدی پیش من
دوست غمزه با خوشحالی گفت :
- اووه ... دوست عزیزم ... تو این مبلغ
را بمن قرض میدادی ؟
دوستش جواب داد :
- نی جانم ... ولی لا اقل چند تا تابلست
عالی خواب آور داشتیم که بتو بدهم !!

مشتری خوب



مسافری وارد شهری شد و بکراست به هتل
رفت ... وقتی می خواست وارد اتاق هتل
شود صاحب هتل از او پرسید :
- آقا ... شما چه ساعتی میل دارید بیدار
شوید بفرمایید تا به پیشخدمت بگویم شما را
همان ساعت بیدار کند ...
مسافر جواب داد : لازم ندارد من هر روز
ساعت هفت از خواب بیدار می شوم ...
صاحب هتل با خوشحالی گفت :
- پس خواهش می کنم ، پیشخدمت ما را هم
همان ساعت از خواب بیدار کنید !!
شماره - ۴۵



دوائر انتقال کرم های معده
بداخل جسم امعاء پندیده و کرم ها
جلد را تخریب می نمایند.

است. و چون کرم های (بیلها
رسیوز) از طریق جهاز ها ضمه
داخل جسم انسان میشود ، بناء
این دوا باید به شکل تا بلیست
نیز ساخته شده و به تعداد از
مریضان تقسیم گردد و مریضان
بعد از سه وقت غذا مطابق هدایت
داکتر معالجه از آن صرف نمود
تا بلا تغییر بتوانند جلو پیشرو
فت کرم های (بیل ها رسیوز)
را از معده بدیگر حصص بدن
بگیرند .

آلة مخابره به شکل ساعت بند دستی

بر قرار شده ، و همه معلومات مورد نیاز و
اطلاعات و ارده با قید وقت و تاریخ ، بروی
صفحه منعکس کننده آن که در تصویر با
انگشت بدان اشاره شده است ، طور کتبی
نشان داده میشود . علاوه از آن این فرستنده
بی سیم ، از هر حیث قابل اطمینان بوده ،
و مانند ساعت بند دستی همیشه در بند
دست تان آن را با خود میتوانید داشته باشید
و از منزل و از هر جایی دیگر بیکه دلستان
بخواهید بدون لین ارتباط بواسطه بی آن میتوانید حل
مطلب نمائید .

قسمت آخره این آله که بسیار کوچک بوده
و در منزل جا گذارده میشود ، همه معلومات و
اطلاعات را ثبت نموده ، و دو باره از طریق
مرکز این تاسیسات به دارنده تلیفون
گزارش میدهد . این سیستم جدید مخابراتی
برای اولین بار ، در هالیند بکار گرفته شده
و مقامات پست و اطلاعات جمهوری اتحادیه
آلمان ، در مورد بکار انداختن این سیستم
تا اکنون تصمیمی اتخاذ نکرده اند .

تنها موجودیت این کرم ها در
امعاء با عث پندیدگی و تورم
امعاء میگردد ، بلکه حتی جلد را
ورق ورق سوراخ نموده و سبب
تولید بسا امراض مهلك میگردد .
اکنون بخاطر امعاء این
کرم ها دواهایی ساخته که بنام
(بایل ترای سید) مسمی بوده و به
همین مازک به با زار عر ضمه
شده است . موثریت این دوا
در محو انواع کرم های معده
وامعاء و تأثیرات فرعی آن در
بهبود وضع مریض به ثبوت
رسیده است . و اخیرا مقدار زیادی
از این دوا ، در اختیار موسسه
صحتی جهان گذاشته شده
است . این موسسه در شعبات
و کلینیک های مر بو طه خویش
طور امتحانی این دوا را در مریض
استفاده مریضان قرار داده و یک
روز بعد از استعمال ، تأثیرات
مفید آن به مشاهد رسیده است
طبق احصائیه موسسه صحتی جهان
چیزیکه قابل اهمیت است ، آن
است که نظر به تعداد روز افزون
مصا بین و مسلولین امراض ناشی
از کرم های معده ، مقدار ادویه
که در دسترس دوا پر ذی علاقه
و بخصوص معالک جهان سوم
قرار داده شده است ، نا کافی

انجیران شرکت ذیمنس جمهوریت اتحادیه
آلمان وسایل جدیدی مخابراتی و اطلاعاتی را
ساخته اند که ، بواسطه آن میتوان اتومات
با مرکز این تاسیسات تماس گرفت ، و در
مواقع ضرورت این آله مخابراتی بهترین
وسيلة ارتباط با دنیای خارج است . هرگاه
خواسته باشید جایی تلیفون بکنید ، در هر
قسمتی از منزل و در هر حالتیکه قرار داشته
باشید ، با وسیله میتوانید به یکی از مراکز
این تاسیسات در ارتباط باشید . به مجرد
تماس با مرکز این فرستنده ها ، نفر مولف
آن که در بیرون پیشروی دروازه ایستاده است
دروازه را باز نموده و خواهش شما را برآورده
می سازد . دستگاه احتیاطی دیگری در مرکز
این تاسیسات تعبیه و نصب شده است که ،
را بطم بین تلیفون داران و اداره مرکزی
است ، با الحاق این دستگاه اکثریت حسب
الخواهش میتوانند از این وسایل استفاده نمایند
طرز کار این آله جدید مخابراتی قسمی
است که در مواقع ضرورت هرگاه تکه بی
را فشار دهید ، اتومات ارتباط شما با مرکز

نانهایی



از هفت اقلیم

ترجمه محمد اکبر (نظری).

کرم های معده و امعاء از نوشیدن آب های کثیف پیدا میشود

واضح است که آب يك
عنصر مهم حیات بوده ، و در
شبان روز هر انسان به نو
شیدن چند لیتر از این مایع
ضرورت دارد ، ولی در نوشیدن
آن باید نهایت دقت و مواظبت
را بخرج داد . چه ، طب امروز
ثابت نموده است که بسا
امراض مد هشی و مهلك از نو
شیدن آب های کثیف و غیر
صحتی ، دچار انسان شده و
حیات او را در معرض خطر جدی
قرار میدهد . زیاده از دو صد
میلیون انسان در اقصادی جهان
، و خاصتا در افریقا و شرق
نزدیک ، در معالک سواحل بحیره
مدیترانه و قسمتی از امریکا
جنوبی و اکثر ممالك جهان سوم
و شرق دور ، از صدمه های
جسمی و امراض ناشی از وجود
کرم های معده (بیلها رسیوز)
در بدن شان ، رنج میبرند . در
مناطق متذکره این امراض خیلی
وسعت یافته و به همه قراء و
قصبات در بین مردم شیوع یافته
است .

کرم های متذکره ، در امعاء
تخم گذاری و تکثیر نموده و از
مجرای و ریدها بدیگر حصص
بدن نفوذ میکنند ، و اکثر اثرات
سو و ضرر های عذیده ، نظیر
پندیدگی و تورم گوده ها - جگر
و طحال یا کیسه صفرا به اثر
دخول آن ها بروز می نماید
خطرات ناگوار این کرم ها تا

حدی است که در عدم وقایه
و جلوگیری از پیشرفت آن ها ،
باعث ایجاد سرطان گردد ،
جگر و کیسه صفرا میگردد . سبب
پیدایش تخم این کرم ها نخست از
افراشات حلزون های آبسی
است که به شکل (لاروا) در آب
های شیرین و آشامیدنی از
وجود آن ها خارج میشود . و اگر
(لاروا) درین آب ها وجود داشته
باشند میتوانند به صورت صحیح
و سالم داخل جلد انسان شو
ند .

(لاروا ها) در جسم انسان
نمو کرده و سپس به شکل کرم در
می آیند . و در آنجا جفت گیری
نموده و به تخم گذاری شروع می
نمایند .
دایره جریان نقل و انتقال آن
ها ، از طریق و ریدها یا
سینه رگ های کوچک به امعاء و مثانه
سر از نو ادا می پیدا کرده ، و به
قسمت پیدمیک به تخریبات اعضا
بدن آغاز میکنند . طوری که در
تصاویر ملا حظ می گردید
(لاروا) از طریق نو شیدن
آب ها نیکه در دلدلزارها
جریان دارند ، یعنی آب های
غیر صحتی ، داخل جسم سالم
انسان ها شده و در چین ها و چروک
های داخل جلد جفت گیری و تکثیر
نموده ، و سرانجام ایجاد تخم
های آن در اکثر حصص بدن مبدل
به (بیلها رسیوز) میگردد . نه

نقش ترجمه در...

سوال طرح میشود که چه اندازه يك نفر مترجم حق آزادی در ترجمه بعضی آثار و گرداندن آن را به لسان خویش میتواند داشته باشد و لسی اکثر معتقد بر آن است که يك نفر مترجم تخیل موجود در اصل اثر را محترم شمارد اما او تعهد دیگری نیز دارد و آن همان سنت های ادبی و فرهنگی زبان خودش است که اثر او با همان معیار و محک و معیار اصلی اثر ارزیابی شود او آنقدر زحمت بخود را میدهد که بتواند همه نازک خیالی ها و اصطلاحات زبان او را با همان زبان شیوا و اصطلاحات شیرین زبان خود محیط و اجتماع خویش برگرداند که بتواند متبوع طبع خوانندگان قرار گیرد. در غیر آن شیوایی و گیرایی آن آنقدر مقبول طبع نخواهد بود.

این که در يك ترجمه آثار ادبی و هنری باید سلیقه همگان رعایت شود یا صرف سلیقه مترجم اکثرا بر این لفظ گویند که با ترجمه میتوان مردم بسیاری فرهنگ های گوناگون را پیوند داد در میان آنها ارتباط و همبستگی بوجود آورد این يك از عمده ترین خصوصیت فلسفه ترجمه است.

گرچه فواصل میان انسان ها در عصر ما که عصر الکتریک و نوآوری های شکفت انگیز علوم و تکنیک است و ابعاد جهان روز به روز کوچک میشود اما این حقیقت را قبول باید داشته باشیم که باوجود چنین نزدیکی ها و کاهش یافتن مسافت ها و فرهنگ ها فواصل فرهنگی ما نند گذشته زیاد است و ظیفه مترجمین این است که بتوانند فواصل معنوی بین انسانها را کم نموده و بر فراز جدایی های فرهنگی و هنری و معنوی پل های ایجاد کند این واقعیت کاملاً زنده

و صریح است که ملل و کشورهای مختلف جهان یکی بدیگری ارتباط داشته و همین ارتباطات چه در سطح سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و غیره و غیره فقط میتواند از طریق افهام و تفهیم متقابل صورت گیرد که این افهام و تفهیم نیز جز از طریق دانستن زبان ها و فرهنگ کشورها و مورد نظر نمی تواند صورت گیرد اگر سیری در تاریخ و پروسه تکامل جوامع بشری نمائیم بخوبی دریافته میتوانیم که آثار فرهنگی، ثقافتی، کلتوری و هنری کشورهای آسیایی در زمانه های قدیم توسط مترجمین به انسانهای مختلف برگردانده شده و فوجی از سپاهین را بسوی شرق کشانید و سرانجام قدرت های استعماری بخاطر دسترسی به گنجینه های ادبی، فرهنگی، هنری و سایر خصوصیات مد-

بقیه صفحه ۳۹

دازندان

قاصد وارخطا شواو به لری زیدلی غریبی تری بیا و بوبنل :

نشسته دی دلته ؟ کوم بل زندان ته بی دوی که خنگه ؟ ووايه و دوره ! جرته دی هغه ؟ او بندی لکه د دنیا ټول غمونه چی تری همدا اوس دشبول په شان راجاپیر شوی وی ژبه یی کلکه ودریده او په ډیر خواری یی ایله همدومه وویلی شول چی :

هغه ... نور هیڅ نشته دی .. دلته ... نشته ؟ څه شو ؟ وژلی یی دی ؟! مړ شوی دی !! څه یی شوی دی ؟!

قاصد ډیره بیره لگیاو په یوه سایي پوښتی پیل کړی وی . ژبه یی پوښتی کولی . اشرف نهو .

نیت شرق لشکر کشی های انجام دادند آثار فرهنگی و کلتوری کشور های مذکور را بغارت کرده و محققین باستان شناسان و مترجمین در برگرداندن آن و رمز کشایی آثار پر دا خسته و با آن آشنایی و شناخت پیدا نمودند بدینسان آثار هنری و فرهنگی کشور های دیگر نیز به اثر زحمات و تلاش های مترجمین به لسان های مختلف برگردانده شد که با نتیجه مردم کشورهای مختلف از خصوصیات ، تاریخ فرهنگ و کلتور های گوناگون ملل جهان واقف حاصل نمودند .

امروز سعی و تلاش دانشمندان و هم مترجمین درین است که چگونگی بتوانند فواصل میان انسان های را که در نقاط مختلف جهان با فرهنگ و کلتور مختلف و متنوع و لسان های مختلف زندگي میکنند با هم ارتباط برقرار دهند و این ارتباط یکی از عمده ترین وظایف است که ترجمه میتواند آن را انجام دهد .

دغه بل بندی هم داشرف نږدی ملگری و داشرف په بیلتون یی ډیری ورځی ځکه نهو کړی هغه خبرو چی اشرف دلته نشته . قاصد ته به یی لودی پرته نور څه ویلی وای :

له ډیر و ورځو راهیسی رنځور پروت و اشرف . هغه ... توان له ځایه د پورته کیدو هم نه لاره . هر خدمت یی کاوه ما .. خو منصبدار د زندان چی خبر شو ، زه یی بند کړم دهغه له خدمته او نه یی پرېښوم ، د هغه گوئی ته ...

بندی داخلی قاصد ته داسی په سره سینه خبره پیل کړه لکه هر ، هرڅه ویل چی غواږی دقاصد تلوسه وه . دهغه داسی ژبه وه چی بندی دی راته ټولی خبری په یوه جمله کی وکړی خود بندی پرله پسې خبرو هغه ته د بلی پوښتی ځای پرېښود :

زه چی د هغه گوئی ته لورنگ نه بند شوم . سودامی وه ډیره په شومه دم دیوی شپي کی می ترغور شوڅه اواز او گڼه گونه . د دروازی په درز کی موکتل بېرته اشرف خان یی ...

آ ! اشرف خان یی را بېر کړ له گوئی . خو کسونیولی و په گڼه له زندانه یی وویست . ما ووهلی چیغی .. ټولو به زما کړیکی اوریدلی وی ، خو هیچام ونه ښوراوه . غوړپوه نوم چی زما بندی دوست . اشرف :

بندی دا ټولی خبری په یوه سلو کړی . خو داروستی خبره چی یی کوله زېغونی غوندی شو اوچی د اشرف نوم یی واخیست یو ځلی چپ شو . بیخی چپ ... قاصد د بندی په وروستی خبره ټکان وځوړ . په ځای کیناست . په زړه یی غوټه راغله . ډیر وخت همداسی ناست و . بیا باغید . له گوئی ووت . راوړی بندی راوسی وداو هرڅه یی په بند یانو وویشل . غوښتل یی چی بېرته د (اشرف) گوئی ته ننوځی ځویو پیردار دوره مخی ته ولاړو د هغه په ولوی لاس کیښود او ورته یی وویل :

څه ، څه ! نوره دی لارو هه داځای دی خوښ شو که څنگه ؟ مگر نه یی پوه چی دازندان دی زندان . څه په مخه څه .

قاصد خپل خادر په دوه لاسی خنډواوه . په خیر ، خیر یی دوروستی ځل دپاره هغی توری کوی ته وکتل . په خپلو جیبو نوکی یی د

اشرف شعرونه ولټول . یو کاغذی تری داپېر کړ . ورته خیر شو . ځای په ځای ودرید سترگو له یی اوښکی راغلی ډیروخت همداسی ولاړ و خو یو حاضر باش هغه له لاسه نیواو ویښکه . قاصد یو وار بیا کاغذ ته وکتل . بېرته یی فات کړ . په جیب کی یی کیښود او خپله لاری ونيوله . هغه به لاڅوگامه وړاندی نه . وتللی چی بیا به یی شاته وکتل . لکه څوکی تری پاتی شوی وی . داکار یی څو واری تکرار کړ . داسی په لاره روان ولکه همدا اوس چی له کومی لویی ناروغی راپورته شوی وی . دوروستی ځل له پاره یی زندان ته وکتل او بیا تری پنا شو .

خو ددی خونړی ماحول دتورونښواو لوږو برجونو له شانه یی داشرف خان د آواز په غوړکی کړتکیده :

په آواز یی غوړ لری د روه بلبلو په دکن دحال قصه هجری تو تا کا پای

دسپورت...

مشکله وی. عمدا وجه دهجی دسپورت دښیری داخلی آزادی د مسلې په برخه کی تثبیت او پرک والی را منځ ته کوی او په دی ډول سپورتي مفهوم ته د یوه محدود سیستم اصطلاح بخښی .

په هرچل هغه وخت چی موږ د سپورت داسی اړخونو ته پام واپو لکه په یوه ټاکلی اجتماعي محیط کی دسپورت سازماني شکلونه دهغه استعمال او هدف نو د پاسنی درک نیمګړتیا را په گوته کوی په سوسیالستی اوپانګه والو ټولنوکي د سپورتي سازمان یوه مقایسه په په دغه برخه کی داسی اختلافونو د توضیح کولو د پاره کفایت وکړی له یوی خوا د پرګنیز سپورت هماهنگه وده وجود لری او د ټولنی د ټولو غړو د بدنسی بشپړتیا په منظور د بدنسی په یوه یساوړی دولتي سیستم باندی په لوړه سویه لویسی صورت نیسی . له بله طرفه موږ د اشخاصو یوه اړخیزه حرفه یی وده ونیو او سپورت ډډه لګولی وی .

موږ عقیده لروچی د ټولنیز نظام پراساس زیاتره وختونه پریوه تجارتی بنسټ باندی پولی داسی مسالو د حل له پاره په زده پوری اهمیت لری کوم چی په معاصره ټولنه کی یی د سپورت د رول په باب یو لړ علمی څرګندونې ګړیدی . په تیره بیا نو موږی نظریات د فرداو بشریت له پاره دسپورت دانسان پالنی د ارزښت د هغه رول او ماهیت دپیلو ستونزو د هوارو لو د پاره بشپړه بیه لری .

په دی وختونو کی پاسنی مسئلې تودی مباحثی ایجاد ګړیدی . دغه مسئلې په ۱۹۷۲ کال په مونیخ او په ۱۹۷۶ کال په کوبیک کی د المپیک په علمی کانګرو عمدا راز په ۱۹۷۴ کال په ماسکوکي د نړیوالی علمی کانګری په زیاتو راپور ونو او ویناوکي ماهوی بڼه غوره ګړه . دنوموړی مسلې سره په زیاتو مضمونونو او مانوګرافونوکی تماس نیول شویدی . د هغو کسانو نظریات چی دسپورت بن بشری ارزښت پیرنی او د هغو کسانو نظر یی چی دغه ارزښت ددوی د اساسی او ماهیت څخه توپیر لری په گوته شویدی .

باید وویل شی چی سپورتي فعالیت د انسان پر معنوی نړی ، د هغه پراحساساتو

ایستینکی ونډ ونو ، اخلاقو او د نړی لیدپر مفاهیمو باندی یوه مثبت اغیزه ښندی

داهم په نښه شویده چی سپورتي فعالیت یوه اتل واره او هستونکی جنبه لری. تل د نامعلومو څیزونو د میند لوبه خوا درومی. ددغه فعالیت د جریان او نتیجو د جاویدانی ارزښت په سر څه کسی د انسان استعدادونه او کلتوری ایديالونه څرګندوی. سپورت هر چاته د ځان بشپړولو، ځان بیانولو لواو پر ځان باندی داتکا کولو ګټ شمیر فرصتونه برابروي. سپورت نورو انسانوته د خوشحالی ، انسانی ویاړ او دهغه دبی پایه امکاناتو د لیردو لو ډیره ښه منبعده . اوسنی سپورت نه یوازی په یوه هیواد کی بلکی په نړیواله پیمانه د افراد و ترمنځ د تماسونو په وده کی یوهم عامل ګڼل کیږی.

چشم‌ها

داخلی او خیلی خطر ناک است . من مثل دیوانه هابه اتاق او دویدم، روی

تخت خواب افتاده بود واز درد به خود می پیچید ، با آنکه زبانم بند آمده بود شروع به حرف زدن کردم و اودرحا لی که اشک میریخت و ناله می کرد ، گفتم :

... آمدی ؟ من رفتی هستم ، ایکاش می توانستم فقط یکبار ترا با چشمهایم ببینم .

احساس کردم که این آخرین آرزوی او حالت محاکمه مرا دارد ، آیا او از مرگ داکتر خیلی رنج برده بود و می خواست با این جمله اندوه خود را از این حادثه نشان بدهد ؟ وقتی ساکت شد با صدای لرزانی گفتم :

... لایلا ! دیدن من با چشمهای ظاهری مهم نیست ، آیا تو مرا بار ها با قلب بزرگ و بیگناه و روشن خود ندیده یی ؟ من مطمئنم که در این دنیا تنها تو بودی که توانستی چهره حقیقی مرا همانطور که بود ببینی، باور کن این مردمی که چشم دارند نمی توانند همدیگر را ببینند، پس محبوب من ، آدام باش ، نوبه زودی خوب خواهی شد .

لایلا حرف های مرا گوش می کرد و ساکت بود، آخرین شعاع درخشان خورشید در افق مغرب ناپدید شده بود ولیلا شروع به گریستن بود، از شدت درد به خود می پیچیدم، راز مخوفی که در قلب خونیم بود وجودم را متلاشی می کرد، بیش از آن نتوانستم آنجا بمانم .

مادر لایلا آمد و کودک را کنار او گذاشت، طفل معصوم شروع به گریه کرد، شاید روح اوهم از ترازوی غم انگیزی که در شرف وقوع بود آگاه شده بود، مادر لایلا هم میگریست، دیگر چیزی نفهمیدم .

روح بیگناه لایلا به آرامی از بدنش پرواز کرد، بیاد ندارم چه کردم ، فقط میتوانستم بفهمم که یک قلب از حرکت ایستاد و قلب خونین دیگری زخم عمیق و درمان ناپذیری برداشت واز درد و شکنجه ابدی لبریز شده . خورشید کاملاً غروب کرده و تاریکی همه جا را گرفته بود .

مردمی که نمی توانستند توفان هراس انگیز و دردناکی را که ددیزیر برده زشتی نفرت آور من برفران بود ببینند و معنی عشق واقعی و آسمانی مرا درک کنند بمن می خندیدند و هنوز هم هر وقت مرا می بینند بمن می خندند، ولی من که دیگر همه چیز برایم یکسان و بی تفاوت است ، گاه از خودم میپرسم :

« راستی اگر منم کور بودم داستان زندگانیم بچه مشکلی در می آمد ؟ »

... پایان ...

تمام بدنش روی چهار چوب در بزمین خورده بطرف اتاق دویده وپایش به لگن گیر کرده با ودچار خونریزی شدیدی شده بود، وقتی من وارد شدم او درمیان خون خود غوطه میخورد و بهوش بود و من باشتابی جنون آمیز اورا به شفاخانه رساندم ، زندگی او مثل شمع می بود که به سرعت تحلیل میرفت و به خاموشی نزدیک میشد ، آیا هنوز هم بمن می خندید ؟ اما بهر حال من دیگر هیچ شکایتی ندارم، چه کسی به ناله و شکایت من اهمیت میدهد ؟

لایلا همان دختر زیبا و بیگناهی که زندگی من بود، دنیای من بود و هستی من بود میان مرگ و زندگی دست و پا میزد ، داکتر مرا صدا کرد و گفتم :

... سقوط و خشتاکی بوده و خونریزی و جراحات

به مناسبت شصتمین سالگرد قیام در داد دوستی بین افغانستان و شوروی

دوستان گرامی - بیست و هشتم فبروری سال (۱۹۸۱)، مطابق به نهم حوت ۱۳۵۹ اتحاد جما هیر شوروی و جمهور ری دمو - کرا تیک افغانستان شصتمین سالگرد معا هده دوستی بین افغان - شوروی را تجلیل مینما یند .

بدین مناسبت رادیو مسکو مساهلات رادیوی یی را مد نظر گرفته است که در آن همه شنو ندگان اهم از پیر وجوان - دختران میتوانند اشتراکات مینمایند . تحایف گرانمایا و جوانیز به کسانیداده میشود که بدو سوال ذیل جواب در ست بد هد . سوال اول - کدام واقعه مهم تاریخی در روسیه و افغانستان سبب شد تا قرار داد دوستی (۱۹۲۱) افغان - شوروی با مضا رسند .

سوال دوم - قرار داد مد کوردر طول سالهای اخیر چه رول را در انکشاف روابط دوستانه بین دو کشور بازی نهوده است . جواب های خود را میتوانید تا بیست و هشتم فبروری (۱۹۸۱) به یکی ازین دو آدرس ذیل ارسال دارید . ۱) مسکو رادیو نشرات خارجی - شعبه افغانستان . ۲) کابل - پست بکس نمبر (۸۳۲) . جالب ترین جواب شنو ندگان در پرو گرامهای رادیو مسکو به نشر میر سند .

رادیو مسکو تا بیست و هشتم فبروری (۱۹۸۱) انتظار جوا بهای شما را دارد .



زنان صلح می‌خواهند

عصر مادوران پرواز

زنان بسوی قتل سر بلند آزادی و عدالت اجتماعیست

زنان و دخترانی که پیوسته در راه آزادی خود و هموطنان خود شب و روز در مبارزه بودند، زنان روشنفکرو دختران پاک نهاد پیوسته مبارزه خود را علیه استبداد و زنا را ادامه می‌دادند که سازمان دموکراتیک زنان افغانستان در پیشا پیش آنها قرار داشت. خشم زنان آزاده و پیکارجوی مابود که در استبدادی دوران را که بنا بر ایش از ظلم و بیعدالتی بود، به لرزه در آورد. صداهای آزادی، عدالت و ترقی اجتماعی، رهایی زنان از قید ستم فئودالی در هر گوشه و کنار مملکت طنین انداز شد. سازمان دموکراتیک زنان افغانستان به مثابه مدافع صدیق آزادی تمام زنان کشور روز بروز به اعتبار و نفوذ خود در میان توده‌های وسیع مردم می‌افزود و بهترین نمایندگان زنان بلاکشیده افغانستان افتخار عضویت آن را کسب مینمودند این سازمان تجلیگاه آرمانهای دیرینه تمام زنان افغانستان گشت و دیری نگذشت که حیثیت پیشا آهنگی جنبش زنان را در افغانستان کسب نمود. بهترین نمایندگان را ستین زنان و دختران قهرمان و آزاده افغانستان در صفوف آن پیوست. و یکجا با حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سایر وطنپرستان بسوی ساختمان جامعه فاقد طبقات

و فارغ از استثمار فرد از فرد یکجا با حرکت تاریخ به پیش می‌رفت. سازمان دموکراتیک زنان افغانستان این سازمان فشرده تمام عناصر وطنپرست و محمل تجمع صادقترین و هدفمندترین دختران و زنان کشور با وجود شرایط دشوار مبارزه توانست صفوف خویش را تحکیم بخشد و مبارزه بی‌امان خوراعلیه امپریالیزم ارتجاع و فاشیسم صهیونیسم و نژادپرستی استثمار و استثمار، سازمان دهد. در شرایط رقت بار ستم و اختناق تعهد نمودند که در اثر پیکار عادلانه خود، برای رفاه تمام زحمتکشان کشور از قید ستم طبقاتی و ستم فئودالی و استثمار بیرحمانه طبقات استثمارگر یکبار نمایند. صداهای اعتراض زنان و دختران قهرمان کشور هر روز بیش از پیش توجه مردم را به خود جلب مینمود و هزاران فرزند صدیقی جامعه مادر صفوف فشرده این سازمان جا میگرفت و با تمام زنان کشور اعتراض خود را بگوش ارتجاع داخلی و بین‌المللی میرسانید. این خواست زمان مابود که نیروهای امریمن و ابلیس ارتجاع که هزارها موانع گوناگون در سر راه وطن پرستان و زنان کشور ایجاد مینمودند باید از میان بروند و جای آنها را خدمتگاران واقعی مردم برنمایند و زنان درد کشیده افغانستان راه روشن آینده درخشان خود را پیدا نمودند و بسوی جاده‌های هموار و تابناک

زندگی یکجا با تمام عناصر وطنپرست در حرکت افتادند.

انقلاب ثور این خواست زمان ما و ضرورت قانونمند تکامل جامعه مابه اشتراک تمام عناصر وطنپرست ملی و مترقی به پیروزی رسید که با اولین دست آورد های خود نقش سازمان دموکراتیک زنان افغانستان را روشن ساخت، وظایف و مسئولیت های اساسی را برای به پیروزی رساندن کامل انقلاب و ساختمان جامعه بدون طبقات در برابر زنان روشنفکر کشور قرار داد. زنان که نیمی از نیروی اساسی جامعه ما را تشکیل میدهند، از قید ستم فئودالی رهایی یافتند و شخصیت زنان کشور در چوکات قانونی آن تثبیت گردید.

اکنون انقلاب ثور خصوصاً مرحله نوین تکاملی آن - مرحله نجات انقلاب و مردم وظایف عمده و سنگین را بدوش زنان و روشنفکر کشور سازمان دموکراتیک زنان افغانستان با وجود مشکلات عدیده که داشت توانست رسالت خود را در تمام عرصه های مبارزه ادا نماید و نقش قاطع

وارزنده داشته باشد. از جمله پیروزی های این سازمان میتوان تدویر اولین کنفرانس سر تاسری زنان کشور را با اشتراک تمام زنان جامعه ماثام برد. این واقعه تاریخی در کشور مابین مهم و ارزنده تلقی میگردد. چه زنان جامعه ما خود سر نوشت خود را بدست داشته و در تاهم آزادی های بیشتر زنان سهم خواهند گرفت.

دیگر زنان و دختران جامعه ما از تنگنا محیط خانواده وزیر بارننگین بیسوادی بیرون آمده بسوی افق های روشن زندگی پرواز می نمایند زن این نیم موجود اجتماع ما که پرورش دهنده نیم دیگر آن است، یکجا دوش بدوش مردان افغان به سوی آبادی و عمران مملکت عزیز ما افغانستان خواهند شتافت. خواهران و مادران مادیر بسوی ساختمان جامعه خوشبخت و رفیع و عاری از تناقضات اجتماعی - بسوی جامعه فاقد بهره کشی انسان از انسان به پیش میروند.

جواب به نامه های شما

سلام خوا ننده عزیز

با سلامتی خواننده گان و همکاران عزیز مجله ژوندون می پر دا زیم به جواب نامه ها

دوست عزیز ظاهر نا دمیان از انستیتوت هوا شناسی

سلام صمیمانه و دوستانه ما را هم پید پدید از محبت و مهر با نی تا تشکر . شعر ار- سالی خوش را در یکی از شماره های آینده خواهد خواند . همکار- ری شما همکار عزیز را خواهانیم مو فوق باشید .

دوست عزیز محمد طاهر افضل زاده محصل دار المعلمین کابل

سلام همکار عزیز . علاقمندیم که به این همکار ری پیر دا زید پاسخ نامه یی شما را به متصدی صفحه سر گر میها و مسابقات سپردیم سرا غش را از آن صفحه بگیرد . خدا حافظ

دوست عزیز محمد سلیم متین فارغ التحصیل لیسه عمر شهبید

با سلام ، نامه یی شما رسید . در آینده توجه دارید که در طرح جدول متقاطع دقت بخرچ دهید و دیگر اینکه از جدول طرح شده ، پر شده آنرا برای مجله بفرستید تا در سنت و نا در سنت آن به سه سهولت ارزیابی شود و اگر نه وقت بسیار در اختیار نیست که نخست متصدی صفحه آنرا حل کند و بعد خواننده گان ... موفق باشید .

دوست عزیز قد سیه وادی از کارته پروان

سلام دوست ارجمند . پاسخ به صفحه سر گر میها و مسابقات را گرفتیم و آنرا به متصدی صفحه اش حواله کردیم تا ببینیم چه خواهد شد . همکار ری شما را می خواهم . کاروا و خوشبخت باشید .

دوست عزیز نجیبه وادی از کارته پروان

پید پدید سلام ما را دوست

عزیز . جواب به سوالات صفحه سر گر میها و مسابقات را در یا فتمیم و آنرا به متصدی آن سپردیم که ترتیب اثر بدهد . منتظر همکار ری شما هستیم . کامیاب باشید .

دوست عزیز نظیفه وادی فارغ التحصیل لیسه عایشه درانی سلام علیکم . همکار ری شما را پذیرا هستیم . پاسخ به سوالات صفحه سر گر میها و مسابقات را به گر دا ننده آن سپردیم که پاسخ ها را ارزیابی کند و صحیح و درست آنرا یکسو کند سعادت تمند باشید .

دوست عزیز رحمت الله غیرت معلم مکتب اسلام قلعه پلخمری

سلام و پرسان داریم . د و شعر از شما در یا فتمیم ، یکی سروده طبع شما و دیگر به انتخاب ذوق شما بخوانید شعر انتخابی خویش را :

تاج سر جمله هنر ها ست علم قفل کشای همه درهاست علم در طلب علم کمر چیست کن

دست زاشغال دگر سست کن با تو پس از علم چه گویم سخن علم چو آید بتو گوید چه کن

علم کثیر آمد و عمرت قصیر آنچه ضرور یست به آن شغل گیر و اینهم تو ته از احساس شما : روانم شاد و خاطر بسود مسرور

ز شتاب زنده گانی سر مست دیوانه منم بشنو پیروزی شما را خواهانیم ، خدا حافظ ..

دوست عزیز هادی آتش چکیده احساس شما بنام ((چشم)) به اداره رسید ، و لی درست نفهمیدیم که این همه حرف و سخن بر چشم کیست؟ چشمان

معشوق چارده ساله را ((فسوس نگر و شرور خیز)) دیده اید یا چشمان جستجو گر خویش را که محبوب چارده ساله را کشف کرده است ؟ ... و بالاخره همه احساس و عواطف را به چشم بستن ، و آنکه ما یو ساله احساس شکست کردن ، و چشم را بر حال زار خویش شاهد گرفتن ، آدم را به خنده می اندازد که مفتون یک نظر شوید . نمونه یی از کار ادبی شما :

... تو ای چشم - که با یک نگاهت - همه - خوشیها و سعادت ها را - همیشه در پهلوی تو می بینم - تو بودی که به هنگام نگر بستن - همه چیز را در تو - به مثل گنجینه خو شبختی دیدم - تو ای چشم - که همه حواس و تما یلات را - بسته به تو می دانم - با اولین نگاه تو خود را - همچو بیچاره در قید تو می بینم - تو ای چشم ...

دوستان عزیز خالده عالمی وسیده عالمی از لیسه جهان ملکه غزنی

جدول متقاطع شما را گرفتیم و آنرا سپردیم به متصدی صفحه مسابقات و سر گر میها که از نظر بگذراند و برای چاپ آماده سازد پیروزی شما را آرزو می کنیم .

دوست عزیز پرتو نادری همکار عزیز و خوب ما چنیون مینگارد :

((به تمام کارکنان ارجمند مجله و زین ژوندون سلام می فرستیم ، سلام های گرم به گرمی انفجار هسته سنگین یورانیوم ، البته یورانیومی که آرزو میکنم تا انفجارش از انتشار ذرات کشنده رادیو اکتیو عاری باشد .

شاید در دل ها بگویند که برادر ما را ازین سلام خطرناک

تیر . اما من خواستم که سلام از داغ ترین ، و آتشین ترین سلام های باشد که برایتان می رسد . تا در حرارت آن لحظه ای هم که شده باشد درد تو انفرسا و جا نگذای شلاق باد های سرد کابل را از یاد ببرید .

حتما که هوا سرد است گراف قیمت چوب هم شاید به آخرین نقطه مکزمیم خود رسیده باشد .

برادر ، انرژی حاصله ازین انفجار انرژی صلح است که قنسب زندگی را گرم می سازد و آن را به انفجار بم اتمی در محرو شیمیا مقایسه نفرمائید .

خوب ازین شوخی های کم مزه که بگذرم من درماه میزان که به کابل آمده بودم سری هم به اداره مجله ژوندون زدم . خواستم تا همان رابطه ضعیفی که میان من و شما چون رابطه ضعیف هایدروجن که میان مالیکول های الکول و یا ما لیکول های آب وجود دارد اندکی تقویه کرده باشم و با دوستان یا این آشنایان نا شناس از نزدیک آشنا شوم اما فقط دوستان محترم زمان نیکرای و حیاتی صاحب را با چند نفر از همکاران دگر مجله دیدم .

حیاتی چیزهای را که جواب نویسن محترم در مورد شعر (بدرد) که آنجا تغییر نام داده بودند و (سر نوشت) شده بود برایم دریکی از شماره های ژوندون نشان داد . اعتراضات خالی از دلچسپی نبود .

اینکه چرا کسی را در نهایت شب گذاشته ام و خودم تنها به سوی افق های روشن رفته ام و گویا کار بدی کرده ام و جواب نویسن محترم هم درین قسمت از من جواب خواسته بودند مختصرا باید به عرض برسانم که :

تمام بدیده های زنده یکسان عاشق نور نیستند. نباتی در سایه های تاریک و نمناک می خزد و زندگی را در آن ظلمت ادامه میدهد و با آن عادت میکند و تمایل هم به قصد افرازی به سوی نور ندارد باید او تا آن درخت تناور بلندی کسبه خورشید را دوست دارد و بسی او زنده مانده نمی تواند و عاشقانه به سوی او شاخه هایش را چون دست های پیروز مند یک قهرمان بلند می سازد دارای تفاوت های فطری باشد.

نباید این را ملامت کرد که چرا با گیاه (سایه دوست) نمی سازد و در آن فضای ظلمانی نمناک به زندگی ادامه نمیدهد. و آن سیاهی را با آن موجودات عادت کرده به آن رها می سازد و فاصله میگیرد. و به سوی آفتاب قد بر می افرازد. خفاش ها عاشق شب اند و فضای تاریک برایشان جولان گاه نیست مصوون و آرام تا محیطی که در آن اشعه خورشید می تابد.

بکتیریا ها در عمق او قیائوس ها دور از نگاه روشن خورشید زندگی می نمایند و نور را باور ندارند. انسان های هم در هاله های از پندار های واهی گیر می مانند و انسان های هم چون کرم های پیله در غوزه های تنگ و تاریک تعصب این همه عظمت زندگی را حبس می سازند که نه تنها گاهی هم در فکر گسستن آن حصار های تاریک نمی افتند و دست و پای نمی زنند بلکه در تلاش دفاع و حفاظت آن نیز می برانند.

انسانی که در سنگر شب می ایستد و از ظلمت پادشاهی می کند بگذار که در تنهایی و تجرد تنگین خود آخرین نفس های زندگی اش را که روبه خاموشی میرود بشمردازد و باید فاصله گرفت و در سنگر آفتاب و روشنی ایستاد و با فطرت سرکش و آزاد پاشد و سپاهی به مبارزه برخاست.

شاید بگوئید که توهم یکوقت در عمق سیاهی و شب امپیر بوده ای این گفته ممکن درست باشد ولی حالا از آفتاب الهام میگیرم.

ضرور ندانستم که با طرح هر مصرع شعر ((سر نوشت)) از کلمه کلمه آن بدفاع بر خیزم اولاً چندان ضرور نبود و ثانیاً شاید نواقص

هم داشته باشد اما گاهی بر داشت ها تفاوت می کند تا حقیقت نهفته در یک واقعیت.

این نامه را در هر دو روی ورق نوشتم چون چیزی نیست که جهت نشر فرستاده باشم حتما که ازین اشتباه میگذرید اما ضم نامه قطعه (شعرک) دگری را بنام (طلوع) که خدا کند تابه آنجا میرسد (چاشت) نشود جهت نشر فرستادم حتما که شایستگی نشر را نداشته است در آنصورت این طلوع تا بستانی در کام غروب زمستانی باطله دانی خواهد افتید و خدا او را ازین عذاب الیم نجات بدهد. با عرض حرمت. پیروز و موفق باشید

جواب نویسنده:

به پاسخ دوست عزیز و شاعر نوپرداز عرض شود که انسان این زمانه به دو گونه اند: ((آنها که برای ادامه اسارت و بردگی دسته بی دیگر سلاح میسازند و آنها که سلاح بر سر و جان شان آرمایش میشود))

حساب و کار شاعر امروز از دوستان سیاهی و سپاه پیشگان که همانا دسته اول باشد جداست و نمیشود برای لحظه ای با ایشان پیمان همکاری بست.

شاعر امروز واندیشمند متعهد و ملتزم ((به و یژه شاعر — و نویسنده جهان غارت شده)) در صف اکثریت بی چیز و گرسنه می ایستد و با اقلیت ستمگرو ستم گستر به جنگ می پردازد. نه اینکه به بیان دیگر از ظلمت و تاریکی بز ند و فی المثل بگوید که همه جا ندان به یکسان از نور لذت نمی برند نباتی به تاریکی خوش است و گیاهی به روشنی.

آیا از مردمان ستم دیده جهان سوم کسی رامی یابید که هوادار تاریکی باشد سخن ما با انسان رنجکشیده و در مانده است و شما شاعر گر امی، در آن شعر مورد بحث، خواننده اصلی شعر خود را تنها و یگانه گذاشته اید و خود به سوی موج نورشتافته اید. در قسمتی از شعر — آن میگوئید ((ای مانده در نهایت شب های بی امید آن آشیا نه

نیست دگر جا یگانه من)) و به اینگونه، آن آشیا نه، قبلاً جا یگانه شما بود ولی حال نیست، و دیگران که آنجا مانده اند، بمانند و بپوشند و دیگر هیچ... و اینهم شعر گفتن...

اگر شاعر و نویسنده امروز اکثریت گرسنه و ناتوان را که سالها و قرن ها اسباب ظلمت و تاریکی به بیغوله های بی دانشی و سیاهی در افکندند، به سوی آفتاب و روشنی می هدایت نکند و با ایشان مشترکاً با پلیدی نه جنگند و سیاهی را نزدایند، شعرش به لقایش نمی آرد.

فرض بگیرید شاعری در سر زمین افریقای جنوبی با دیگر ساکنان آنجا می زید و نظام حکومتی آند پار، نظام ستمگری است و خلق و خلاق در عذاب بسر می برند و هر چه بینی جز سیاهی نیست. بی عدالتی، نادرستی، حق تلفی، شکنجه انسان، و استثمار انسان...

حال شاعر چه کاری انجام دهد. تکت طیاره بگیرد به عرو — س شهر ها (منظور پاریس نیست) سفر کند یا در کنار مردم خویش، خلق و خلاق را آگاهی دهد. انتخاب با شماست. کدام یک.

دوست عزیز و همکار جدید احمد صفر عمر کند هاری

بعد از سلام، همکاری مد او م شما را آرزو مندیم. و تقاضا میروم که هر شما ره را به موقع و زمان آن بخوانید نه اینکه بیست شماره ژوئون را به چند روز.

و قصه باز بر سر هنر مندان است که آن یکی درست میگوید و آن دیگری غلط میگوید.

گذشته از اینها، خدمتتان عرض شود که اندرین باب بسیار نوشتند و پاسخ گفتیم و لسی سخن بدان مهر و نشان هست که بود. چاره چیست؟ این اعتراض ها را بیک منبع با صلاحیت و اگذار میشود که در امور هنری و ادبی، گفتار و قضاوت شما نکر دارا بار بیاورد و واقعیت هارا بر ملا سازد فی المثل در القاب هنر مندان تجدید نظر گردد

و معیار های هنری در نظر گرفته شود و آنگاه لقب استادی بیک آواز خوان یا هنرمند تیا تر اعطا گردد... از اینرو در این زمینه که مهوش در باب ناشناس

چه گفته است و ظاهر هویدا دیده ندارد که شهرت احمد ظاهر را ببیند و قبول کند، میماند برای بعد، تا اتحادیه هنرمندان در آن مورد غور و تا مل بکند با این عذر از سوال و جواب شما با هنر مندان صرف نظر میکنیم. به پاسخگوی نامه ها که این کمترین شما باشد، انتقاداتی داشتید که با جبین گشاده به پاسخ می نشینیم و شکر رنجی حاصله را بر طرف می کنیم. اگر به پاسخ مطالب فرستاده دوستان با شوخی و طنز میپردازیم، هدفی جز شوخی دوستانه، چیز دیگری نیست و از سوی حقایق را از چند سوء و چند جهت دیدن کار دیگری نیست. و همینگونه آن اصطلاح صوفیانه که بکار برده شده است به معنای تو جه نکردن زیاد به مادیات و طواهر است که آدم را از معنویات به دور می دارد و معنای بد دیگری از آن مستفاد نمی شود، مگر آنکه اصطلاح را جدا جدا بخوانید و تعبیر های مختلف بر آن ببندید. اگر آن همکار را متلفت به کلی گوئید اش کرده ام، هدف جز

شناخت حقایق نیست و در این میان کار با شاعر است که چه می سراید و چه می گوید اگر شاعر فرزندان خود است، نیاز جامعه را می بیند و آنگاه شعر میگوید نه اینکه تنها اسیر غرایز کور گردد و از محبوب سمین تن بگوید. عجب! همینگونه می خواهید یا چیز دیگر.

و یکبار دیگر تقاضا میکنیم که همکاران خویش را با مجله ژوئون یا بهتر بگویم با مجله خودتان گسترش دهید و با ارسال مطالب خواننده و انتقادات و پیشنهادات سازنده را یاری کنید.

والسلام



دانشمندی که در سیمینار علمی دویستمین سال وفات میا فقیرالله اشتراک کرده بودند عکس یادگاری گرفتند.

دو صدمین سال...

جواب میدهد:

به صورت یقین من مقاله تحقیقی و پرمحتوای رادر زبان های رایج شوروی پیرامون میافقیه الله و سیمینار دو صدمین سال وفات وی به نشر خواهم رساند از او میپرسم که نظرش درباره شیوه تحقیق در سیمیناری که او در آن شرکت دارد، چیست؟ جواب میدهد:

کار سیمینار از نظر من دارای ارزش فوق العاده است و دانشمندان شمار کارهای خود خیلی دقیق و جدی میباشند.

دیگر سوال این است که:

از دانشمندان افغان شرکت کننده در این سیمینار باجه کسانی آشنایی قبلی دارد؟ میگوید:

بیشتر دانشمندان محقق افغانی را از پیش می شناسد. نظرش رادر باره فرهنگ و ادبیات قدیم افغانستان جویا میگردد و میپرسم که در این مورد چه مطالعاتی دارد؟

گفته و نشرده جواب میدهد:

فرهنگ کشورشما فرهنگی است پرمناو بارور و دارای سوابق روشن و افتخار آمیز که

متأسفانه در باره به شناخت آوردن آن خیلی کم کار شده و این وظیفه اکادمیسین های شماست که برنامه های منظم و سودمند برای بسط و گسترش کار های تحقیقی علمی و ادبی خود فراهم آورند.

به ارتباط سخنان وی از او میپرسم:

باتوجه به اینکه اکثر کشور های آسیای میانه و در مجموع کشور های شرقی باهم وجوه اشتراک فراوان فرهنگی دارند به نظر او چه وجوهی مشترک میان فرهنگ کشور های آسیای میانه شوروی با افغانستان وجود دارد؟

پاسخ میدهد:

ساین وجوه آنقدر فراوان و زیاد است که بر سر بردن همه آن مشکل به نظر میاید.

میتوان گفت رسومات، عتقه ها و فرهنگ مشترک و خاصا رویداد های سیاسی و اجتماعی مشابه هم در این کشور ها ادب و هنر آنان را به گونه ای جدا ناپذیر باهم آمیخته ساخته است اما در این میان افغانستان همیشه نقش صادر کننده را داشته است.

از این خاتم دانشمند که تاکنون سه بار

دیگر هم به کشور ماسفر کرده و در کار های علمی دیگر شرکت داشته است خدا حافظی میکنم و به سراغ (عمر زاق زاهدی) میروم که دومین مهمان از کشور شوروی است و در

سیمینار میافقیه الله شرکت دارد.

زاهدی که دکتور علوم فللولوژی موسسه شرق شناسی اکادمی ازبکستان شوروی است در این مورد که پیش از شرکت در این سیمینار در چه محدوده یی میافقیه الله جلال آبادی را میشناخته و کدام یک از آثار وی را مطالعه کرده بوده است، میگوید:

من در باره فرهنگ شرق آسیای میانه مطالعاتی کافی داشتیم اما متأسفانه در آشنایی که از این کشور هادر اکادمی های خارجی وجود دارد کمتر در باره میافقیه الله بخشی به میان آمده است و این به خاطر آنست که دانشمندان

افغانی یاد ر باره این شخصیت مطالعه کافی نکردند و یا آثار خود را در باره وی به چاپ

نرسانیدند که خوش بختانه جمهوری دموکراتیک افغانستان به این تقصیه عطف توجه کرد و با دیر شدن سیمینار دو صدمین سال وفات این دانشمند نه تنها برای عالمان کشور خود شما بلکه برای محققان خارجی هم زمینه شناخت یکی از بزرگترین متصوفان قرن هجده میلادی فراهم آمد که امیدوارم در آینده از گونه این

تحقیقات بیشتر صورت گیرد و دانشمندان شوروی هم با دوستان افغانی خود در روشن ساختن باب های فرهنگ و هنر سهم ارزنده گیرند.

از او میپرسم:

از متصوفین افغانستان با کدام شخصیت ها بیشتر آشنایی دارد؟

جواب میدهد:

در مجموع تصوف شناسی بخشی از رشته علمی مرا تشکیل میدهد و دکتورای خود را هم به خاطر نگارش رساله یی پیرامون آثار کاتلم خان شیدا گرفته ام که از معاصرین میافقیه الله جلال آبادی است و آثارش متأثر از تصوف نقشبندی هم چنین با متصوفان دیگر از مانند خواجه عبدالله انصاری، و شاعران دانش جمید ماشوخیل پیر محمد کاکړ و عده دیگر آشنایی کامل دارم.

دیگر سوال این است:

شما عقاید تصوفی میافقیه الله را با مطالعه با متصوفان پیش از وی و یا هم دوره وی چگونه ارزیابی می کنید؟

در این زمینه بسیار باید کار شود که متأسفانه تاکنون نشده است میافقیه الله یکی از پیروان طریقه نقشبندی است که اساس

طالب آوازه گمنام...

هسانی برای صفا فراهم بود و او چندی درخانه نزد خلیفه میر پادشاه و بعداً نزد مولوی عبدالکریم که از علمای دینی بود به شاگردی پرداخت و بعداً مراحل فوق‌شامل کورس تخصص تلگراف وزارت مخابرات شد مدتی نیز در مکتب عصری خان آباد درس خواند و این مصداق بازمانی بود که پدرش به حیث نایب انجمنه انجمن و بدخشان ایفای خدمت میکرد، در بازگشت به کابل چندی در مکتب حبیبیه بود و بعد در شمار بیست نفری قرار گرفت که برای آموزش تخصص رشته تلگرام عازم کراچی شدند صفادر همین دوره از تحصیل خوش موفق شد که زبانهای انگلیسی، اردو، عربی و... آموخت.



مرحوم استاد صفا تا آخر عمر از کارهای فرهنگی اش دست نکشید.

فرانسوی رانیز فرا گیرد.

در جوانی به خاطر آشتی ناپذیری اش با جریان های سیاسی روزبه زندان رفت و تقریباً در عمر پیری دوباره آزاد شد، مدت چهارده سال زندانی بودن در سلول های تنگ و تاریک در چار دیواری که انسانیت را در خود کشته بود هرگز نتوانست روح سرکش و عاصی او را آرام سازد و از او مردی اهل سازش بسازد همانطور که احراز مقام های مهم دولتی هم هرگز تغییرش نداد و فریفته اش نساخت و هر چند گوشیدند که از او شاعری درباری بسازند و مدحیه پرداز ممکن نشد و این شاعر گرانقدر تا اخیر عمر همان ماند که بود.

صفا شعری سلیس و روان دارد و با آنکه کمتر اتفاق افتاده است که وزن در سروده های او مستقیماً گیرد محتوی هرگز قربانی خرم نمیکرد، او در شعر خود عاشق طبیعت و یادکردن ها و رنجهای مردمی در یک دید انتقادی اصلاحی، گاه شعرش پند گونه میگردد.

صفا با آنکه سال های مدیدی در زندان ماند و بعد از آزادی هم عهده دار مشاغل مهم بود

بلبل گر قنار

باز بوی چمن آید به دماغ ای صیاد
سبزه تازه دمیده است به راغ ای صیاد
شسته شبنم رخ صد برگ به باغ ای صیاد
لاله بگرفته به کف بازایغ ای صیاد
من و یک مشت پروکنج نفس ناکی و چند؟
ناله از درد به این بیم نفس ناکی و چند؟
همنوا یان به چمن بال کشایند همه
به هوا داری گل نغمه سرایند همه
مست از بوی سمن سر به هوا پندهمه
زنده از نغمه جا نبخش صیایند همه
من افسرده به قید ستم افتاده اسیر
بسکه جان بی تب و تاب است از آن هم
شده سیر

ای خدا از چهل شوق شعرا دمی دادی؟
ضیع سر شار و لب نغمه شمارم دادی؟
با گل و لاله و نسیم سرو کارم دادی؟
آشیانی به چمن فصل بهارم دادی؟
که فلک باز چنین آتش بیداد افروخت
مشت خاشاک مرا شعله زدو پاک بسوخت
دی سبا مرده گل از چمن آورده چرا؟
فرور دین بوی گل یاسمن آورد چرا؟
خبر تازه نسیم از دمن آورد چرا؟
باز باید خبر خوش به من آورد چرا؟
که مرا رشته بیداد و ستم پر بسته است
به نفس کرده مرا بخت بد و پر بسته است
سرو گویند به گلزار لدا فراخته است
نوبت هستی و کرم زدن فاخته است
سایه بر آب روان نارون انداخته است
آشیان، ساز خوش الحان به برش ساخته

است

دو صدمین سال

خود را از بخارا گرفته و خاستگاه آن عاشقان بخارا شمرده میشود نام موسس طریقه نقشبندی، نقشبند است که در قرن چهارم میلادی میزیست و در اندک مدت تمام کشور های شرقی زیر تاثیر تصوف او رفت. این طریقه اختلاف هایی چند با طرق دیگر فلسفه و تصوف دارد که در این کوتاه مدت مجال بحث روی آن نیست و از سوی دیگر تحقق کافی هم در این مورد صورت نگرفته و کاری است که باید بعد از این به آن توجه گردد. از او میخراهم که خصوصیت های تصوف طریقه نقشبندی را به صورت فشرده بیان کند:

جواب میدهد:

نقشبندی در واقع یکی از مهم ترین شاخه های تصوف شرق به شمار میاید که بیشتر به وحدت وجود اتکا میکند. تعلیمات این طریقه در مجموع سی بخش میرسد که ما برای فشرده ساختن آنرا در چهار مورد خلاصه میسازیم.

- ۱- خلوت در انجمن.
- ۲- سفر در وطن.
- ۳- نظر در قدم.
- ۴- خوش در دم.

آه، گل! بلبل خوشگوی تو افتاده به بند
ورنه شاخ توبه باغ از همه می ساخت بلند
گل نورسته، به باغ است همان جلوه فروش
عندلیب است و همان نغمه که می زدره هوش
آبشار است و همان ناله و فریاد و خروش
موج آب است و همان لغزش و بی تاب و جوش
من ماتم زده از نغمه ندارم آری
نتوانم که به هم بر زخم از شوق پری
آهو آزاد و به کپسار خرامان یارب
کبک در دشت گهی، گاه به دامان، یارب
کوه و دشت و دمن و راغ گل افشان، یارب
هر طرف صحنه گلگشت به سامان، یارب
در گرفت من گلیاز، به قید بیداد
یارب آهم بزند شعله به جان صیاد
مردمان! چند گذشتن به تغافل ز بر م؟
من همان بلبل گویند، خوش بال و پر م
که شما را همه حظ بود ز آواز ترم
گرتوا نید به رخ باز نما بید در م
رحمت آرید درین دم که گرفتارم من
بسته حیل صیاد دل آزادم من
آه، یارب غم بی مری دورانم سوخت
دردی ددی اینای زمان جانم سوخت
حسرت زود فراموشی انسام سوخت
قدر شناسی یاران گلستانم سوخت
نه یکی از لغسم آید و آزاد کند
نه یکی فصل گل از ناله من یاد کند
همنویان چون، عشرت گل مفت شما
پر بزم بر زده از شوق، بر آرید صدا
پرسانید هلا، غلغل هستی به سما
هان بگیری کون در بر گلین ماوا
که مرا خاطر محزون ز طرب میجوهر است
فکرت عیش و صفا زین دل پر غم دوراست

که این معنی آن این طور خلاصه میگردد که انسان لحظات زندگی را گرامی می شمارد و از آن کسب لذت کند و این لذت جویی را همگانی سازد، یعنی به گونه ای بزید که هم خودش شاد باشد و هم دیگران و ایام عمر و زندگی به غم و غصه نگردد که در این زمینه من در شماره های ۱۲ و ۱۳ دلو روز نامه هیواد مقاله مفصلی زیر عنوان: «تصوف او کافم خان شیدا و نقشبندی دپلوشن» مقاله ای نوشته ام که برای کسانی که طالب معلومات بیشتر در این زمینه میباشد مطالعه آن مفید است.

از استاد زاهد خدا حافظی میکنم تا به سراغ چندتن از دانشمندان افغان بروم و با آنان صحبتی داشته باشم.

مدیر مسؤول: راحله راسخ خرمی
معاون: محمد زمان نیکرای
آمر چاپ: علی محمد عثمان زاده
آدرس: انصاری واپس جوار ریاست
مباحث دولتی - کابل
تلفون مدیر مسؤول: ۲۶۸۴۹
تلفون ارتباطی دفتر: ۲۱
تلفون توزیع و شکایات: ۲۶۸۵۹

دولتی مطبعه



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library